



بازرسی شد
۲۶ - ۲۷

۵۰۴۹



بازدید شد
۱۳۸۲

۱
۱
۲
۳
۴
۵
۶
۷
۸
۹
۱۰
۱۱
۱۲
۱۳
۱۴
۱۵
۱۶
۱۷
۱۸
۱۹
۲۰
۲۱
۲۲
۲۳
۲۴
۲۵
۲۶
۲۷
۲۸

شماره ثبت کتاب	۶۳۳۳
موضوع
مؤلف
کتاب	مجموعه اشعار کلاسیک
کتابخانه	مجلس شورای ملی
شماره ثبت	۵۰۴۹
تاریخ	۵۵۴۱

خطی - فهرست شده
۵۳۴۱

بازرسی شد
۲۶ - ۲۷

۵۰۴۹



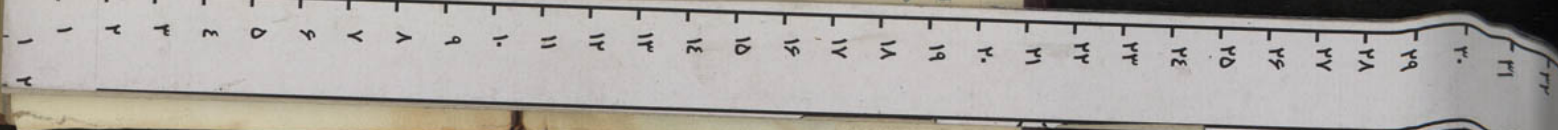
بازدید شد

شماره ثبت کتاب
۶۲۳۳۶

کتابخانه مجلس شورای ملی

موضوع: ۵۰۴۹
شماره ثبت کتاب: ۵۰۴۹

کتاب: مجموعه تلویزیونی
مؤلف: ۵۰۴۹
تاریخ ثبت: ۵۰۴۹



بازرسی شد

۴۴

در دوران باطن جمیع اهلان و کفره لبس است مع حضرت رضاعی ان تعلیم
 در مطلب است بجهت و به امراده که باطن و گفته در لفظ مقصود است که آن در کان بر
 است مجلس و حضرت جمیع اهلان و کفره لبس است مع حضرت رضاعی ان تعلیم
 عن الجملی الفلانیات غایة الامر انهم و میمانون در بدنه است بر آن است که در
 عن الامم من یحبهم فان له تعالی ایادیا اس اس اهلان من فرمانه حضرت عیسی
 من الجلساء من سبب من ان الاله و علی من جمیع سمع و در و صلوات الله
 الاخبار من قضایا الوصیه و مع لا بد من من میر ان یوزن به به الاخر در سبب
 عن الیه و به خیرات بی کان ایام اسرا و کانت استیضیه او قرآن متفقون مع
 و علی و در حق و حق من کان موافق له من کان عدافه و ان لم یوافق
 فهو کافر و اذ استیضیه استیضیه من المرح کان استیضیه او قرآن متفقون مع
 لای یقول مع اغانیه الا جائز و لان لا یمن لا حید الا یسارن علیه و لم یقول
 انه من جوامع الیه و حق عن حرب فرمنه و علی استیضیه او قرآن متفقون مع
 ان سینه لیه من من من مع من عن عرض و حید نه فعل فعلت و حید نه فعل فعلت
 علی لای یقول علی و در حق حید من التفت الیه و حید نه فعل فعلت
 یقولنا ان استیضیه او قرآن متفقون مع لای لای و استیضیه او قرآن متفقون مع



عظمی - فهرست شده
۴۱

كما كلف به يوم الجمعة بآتيه بالنظر بعد ان خيرا في تحيد عنه او الجمعة ولم
 يات بها وقد امكنه الخروج عن عبادة الواجب وتصيد العلم ببراءة ذمته
 منه ولم يفيد نفوق حرقته فواته بالتفريط لا محالة نعم بعد فوات الجمعة
 يتعين النظر بالآتيان به يخرج عن عمدته وهذا لا يفرضه في ذلك التفريط
 شيئا وذلك كما انه لا يفرضه عند الغفلة من تفويت الاداء ولعلنا نرى
 في الاشياء على محض ان ما ذكرت لا يتم على القول بسبقه وقت الجمعة
 كما يظهر من كونه في المقيم لها فان قلت ما ذكرت من الدليل على فرضه
 فانه اذا كان الواجب صلتا بصلتين كانت الاخر حرجا للاذن لها
 فان حصة العبادة موقوفة على اذن الشارع وتوقيفه بدون ذلك
 يكون تشريعا حراما حيث كانت محرمة وجب تركها ولا يتم تركها الا بتركها
 الا ان توفرت الجمعة فيجب صلاتها من غير الحرام وبعبارة اخرى فيجب تحصيلها
 للعلم ببراءة ذمته من الواجب في ترك الحرام فيكون وجوبه لتركه من باب
 وجوب المقدمة كالقالت في حرف وعلقت بعد ما نهت عليك فيمكنك ان
 السؤال على طريق النقص بيان تخلف الحكم في زعم المستدل ان الزامه بالاجراء
 الدليل على وجوب تركها كما عرفت الزام الحال من وجوب فعلها معا وتركتها
 كذلك قلت حصة احد الصلتين في الصورة المفروضة ثم وانها هي

اذا

اذا علمت الواجب بعينها اما مع الاشتباه وتردده بينهما فكلاهما
 يجب ان يتفاح لما عرفت وكان وجوب الزايد من ذلك البسبب نعم اذا
 علم تحريم واحد من الارين مثلا كما اذا اشبهت الحمر بغيره في انما ثبت
 امكن القول بوجوبهما جميعا كما ذكرت وفيه ايضا ما قد يقال ان
 المعلوم هو وجوب ترك الحرام المعين واما المشبهة بالموافق فوجوبها
 غير معين فيخرج تناوُل كل من ذلك الوجهين بدلا لاجتماع المسئلة
 في المثل وان لم تكن موضع تحقيقها وتمازكا فظاهرة لا يمكن
 منع امكن حصول العلم ببراءة ذمته بغير الصلتين باحتفال
 المانع الشرعي وهو اركان احدها حراما وبقدمته بالنسبة اليه وذلك
 العلم ببراءة ذمته يصح بالعلم بانه لا بالما موربه على وجهه وبالجمع
 بين الصلتين انما يحصل به العلم بالبراءة ولا يصح بغيره كما علمت و
 احتمال كون احدهما حراما لا يمنع من شرعا وكيف يمنع عن الفعول
 المسمورية والتوصل اليه مجرد احتمال المفردة والاصح عدمها حيث
 لا مانع من حيث التوصل للجمع المذكور لا ريب في ان مانع شرعي ذمته
 باحد الصلتين وتوجه التكليف اليه الا ان توفرت الجملة في الفرقة
 فله تفقد ولا يذهب عليك ان حكم المقتضى حكم ذلك العقد اذا لم يكن
 حجة بقلده ولم يعتمد على احد تبعه هذه كالتحريم في القصر المسمى بالمال
 البشير الذي ليس له مثل بعدل مولانا محمد رفيع الله في انه

وجه دیگر از برای خوردن پنج چیز از اصول دین است که بر هر کس واجب است
که اینها از روی دلیل باشد و تقلید در آنها کافی نیست بخلاف سبیل
دیگر از احکام نماز و روزه و حج و غیر آنها چه بر هر کس در پیش آنها دلیل
واجب نیست بلکه کافیست در بر هر کس که آنها را بدلیل بدانند و هر که بنا
بر تقلید رسد او را چه کند گویند و دیگران تقلیدش نکنند و ظاهر از روی غیر است
که اگر چه در اصول دین معرفت بدلیل بر هر کس واجب است اما چنانچه
که اگر کسی آنها را بر وجه حق از راه تقلید بدلیل اعتقاد کرده باشد چنانچه
پنج نفرند شده باشد و آن شخص مسلمان باشد و طریقی بقدر کرد و باقی آنکه
از روی دلیل نیست بلکه هر که از اصول را بر وجهی که باید اعتقاد کند خواه
تور و دلیل خواه از روی تقلید او بجز در همین مسلمان و مؤمن است و حکم کافی
و واجب نمیشود در جهنم یا حکم سایر فرق مسلمانان از خود دور است
یا غیر از آن در دنیاست اگر بدلیل باشد ترک واجب کرده شد که ترک
واجب از واجبات است و از بار غزه بگذشت خواهد بود که کافر یا غیر مؤمن
و باید دانست که معرفت بدلیل که در اصول دین ضرورت لازم نیست که
منسوق و لایق ترتیب بر این باشد که سیانه علماء معهود است بلکه کافی است
در آن فاجله دلیل که فاضلان جمع شوند و خداوند تعالی آنکه از اعاظم
دلیل بر وجه حق است پس بدین گفت البعوت علیها البعیر و اترا القدام

عالم

عالمیست از فضا، ذات ابراج و ارض ذات نجی لا تدل علی الخلیف
بجز انتر حروف افادات مولانا جمال الدین الخواف در طریقه راه
رسالت اصول الدین از صنف باهر السلطان ابن السلطان سلطان
الموسور الحسین الصفور **مخارفات آقا صاحب راه**
ممكن الوجود است که نظریات آن هر یک از وجه عدم آن جایز باشد
پس میگویم که آیا احتمال بر وجود شدن و معدوم شدن در هر نظریات
آن مساویست و هیچ طرف نظریات آن اولویت و ترجیح ندارد و باید
انکه یکطرف نظریات بذاته اولویت و ترجیح دارد و در چند طرف دیگر
نیز نظریات آن چنانست چه اولویت و ترجیح یکطرفی نباشد با جواز
طرف مقابل آن ندارد و بطوریکه طرفی بجای مقابل آنست پس
اگر هر دو طرف مساویست بدین عقول حکم میکند بانکه آن مجروح و محجوب
نمیرد و نتواند تا خیر باعث وجه آن شده مرجه نتواند شرم و همچنین
بذاته معدوم نمیتواند بود اما ترجیح عدم آن بر وجود آن نه بدو عدم
نتواند بود نظریات ترازو که برابر است و در چند حال است که یکطرف
بسیار از خارج بالا رود و یا پایین آید و اگر یکطرف مثلا وجه نظریات
بذاته راجح و اولی باشد اما بر وجهی برسد در مینصرت توهم آن
میرد و نتواند که آنطرف بهمان ترجیح نظریات واقع نتواند شد و چنانچه
بسیار از خارج نباشد اما تحقیق آنست که این هم معقول نیست و تاراج
منتهی بوجهی نشود آنطرف واقع نتواند شد زیرا که اگر وجهی مثلا نظر

بذات راجح باشد میگوئیم که با وجود رجحان ذات وجودی آیام عدم آنچه
 جایز است یا جائز نیست پس اگر جائز نیست پس وجه این نیز نظر بذات
 آن واجب خواهد بود چه هرگاه نظر بذات آن وجود رجحان داشته باشد
 که با وجود آن محال باشد که موجود نشود و معدوم باشد پس آن چیز
 نظر بذات بذات البتة باید بجز و الا لا از واجب الوجود در مقام ذات
 بر این نیز محال است و اگر با وجود رجحان ذات وجودی وقوع عدم نیز محال
 پس با وجود رجحان وجود وقوع وجود و وقوع عدم هر دو می تواند بود
 بصورتی که بر هر حکم میکند که وقوع هر دو طرف محتاج است به مرجح
 دیگر نیز آن رجحان ذاتی را که هرگاه وجود عدم با وجود رجحان
 ذاتی هر دو واقع تواند شد پس آن ذات با رجحان نیز که ممکن است
 الطرفين است و همچنانکه بدیهه در آن حکم میکند که وجود آن بخود وجود
 و همچنین عدم آن بخود محال است پس این نیز چنین خواهد بود این
 جمله کلام است در نظر اولیة ذاتی پس وجود ممکن الوجود مستلزم مقتضی
 وجود واجب الوجود است و الا لازم آید در باب تسلسل و انشای محال است
مزانة ذاتیة مخالفة الوجود
 باید دانست که وجود میانه واجب تالی و ممکن است شری که معنوی است
 یعنی هر دو ممکن است و چنانکه میگوئیم که زید بر وجود است و غیر وجود است
 و هر دو نیست که محتمل بر وجود است که از جهت مفهیم چنان میگوئیم

که واجب الوجود که وجود است و مراد نیست که محتمل بهمان مفهیم است
 که از جهت مفهیم نهایت ذوق آنست که هسته زید و غیره در یک ممکن است
 باینست که غیر با هم هسته داده هسته واجب تالی بذات بذات
 محتمل است و غیر با هم هسته داده بلکه بسته او همان اصل ذات
 او است چنانکه در باب ممکن یا آنکه ذات بذات است بدین جهت
 بآن نه از غیر و نه از ذات چنانکه در باب محتمل است و با حقیقت و غیر
 هر دو محتمل است و اعتقاد بخصوصی یک از آنها ضرورتی که گفته آمد
 اعتقاد بر اینکه واجب تالی بخود خود بذات غیر نیست به همین جهت
 بدیهه که از جهت مفهیم و کیفیت آن هر دو نحو خواهد بود و اما
 آنچه شایسته که مرتبه از اهل سنت است گفته اند و بعد از این غیر از صفاتی
 معاصرین مابین بران مقرر بود و هنوز جمیع از جهات تابع شده که کند
 که وجود میان واجب تالی و ممکن است شری که لفظی غیر لفظ
 وجود در هر دو اطلاق مرشده اما بدین غیر و واجب الوجود وجود است
 و هسته بر غیر و غیر ممکن است بآن موجودند و هستند و اما آن
 مفهیم بسیج وجه مفهیم پس نظر آن که محض است خود بذات نه و
 این را که کنجایش تحقیق این مطلب است البتة اینک شری و بقیه و بدیهه
 این ن ضروری بود که با اصل نه نیست به سوسه ایشان از راه رفته

فضیلت و کفر در آید و الله و لا اله الا الله
 نه کلام آقا در بیان آنچه گفته است اعتقاد بدان در معرفت علم حق قائل باید
 و انت که در معرفت علم خدا را اعتقاد همین کافیه است که علم حق قائل باشد
 جمیع موجودات و ذره از علم او غایب نشود و علم با شیا پیش از وجود
 آنها در وقت وجود و بعد از وجود بیک نحو است و اصلا بقیض در علم او
 نمی باشد مگر در بعضی اصناف و جزئیات را چنانکه با بالآت و حواس حیوان
 جزئی می دانیم و نیز همه آنها را بالآت و حواس حیوان جزئی می دانند و بقیض
 آن جزئیات بقیض در علم او لازم نمی آید اما بقیض علم او بر ما معلوم نیست و
 چگونه معلوم باشد با علم او عین ذات و چنانکه علم بحقیقت ذات او
 محال است پس بحقیقت علم او نیز محال خواهد بود لیکن معلوم است که بعنوان حصول
 صورت چنانکه در ما بسیار است و ذات حق تمام مرتبه ذات از این که صورت
 یا امر و کبریا هم با آن و حال در آن که در وجه جبرانی که این مرتبه کمال او کرد
 و بدون این تقنی باشد و همچنین بعنوان حضور ذوات معلومات نزد او
 نیست زیرا که این مرتبه پیش از وجود آنها معقول نیست و علم واجب که بسیار
 از وجه آنها در علم او است با آنها در وقت وجود پس علم او بخیر و کبریا
 نیز این دو نحو حقیقت آن بر ما معلوم نیست و ولیا بر انحصار راه علم در این
 دو وجه نیست و ظاهر است که حقیقت علم بقیض است معلوم نیز در علم نیست
 و چنانکه حصول صورت امر در نفس است لکن قسآن امر بر نفس میگرد
 تواند که در نفس خواست خود بخواهد که علت همه موجودات است مثل کاشف

همه آنها کرد و در ربط علت معلول کم از ربط صورت بنظر صورت نیست
 پس محتمل است که علم واجب بذات خود علم او باشد جمیع اشیا و الله قائل بعلم
 کلامی است در تحقیق اراده حق قائل و وصف حق قائل با اراده در کتاب مجید
 و است مقدسه زیاده از قدر حضرت و چنانکه اراده در ما بجز علم امر عبارت
 از شوق و خواهش است که در ما بعد از تصور فکر و فکر در منفی و صفات آن و
 ترجیح نفع آن حاصل میشود و آن شوق و خواهش بسبب تحریک ادوات و عضلات
 میگرد و اینکه آن فعل را صادر کرد و معلوم است که در حق قائل حصول آن
 شوق و خواهش معقول نیست بآن محقق طور سرخو ابر نصیر البین راه و چهره دیگر
 از علم گفته اند که اراده حق قائل این علم بصیحت است که آنرا در علم غیض است
 بر فعل گویند زیرا که چنانکه در ما اراده بسبب ایجاب و کفر میگرد و در حق قائل ایجاب
 علم بصیحت است آن میگرد و در حاجت بعقل و دیگر نیست و بقیض از محققین
 کلام این ترا حل بر این کرده اند که هر دو نیست که اراده حق قائل باشد علم و
 قدرت او عین ذات است و ذات با اعتبار آنکه بعد از آنست و چنانکه علم است
 و با اعتبار آنکه بذات قطع نظر از علم بصیحت و منفی بسبب حجت صدور بر مکتب
 و لا صدور ذات قدرت است و با اعتبار آنکه باعث صدور است و شایسته قدرت
 بصیحت اراده است و چنانکه این مرتبه ترتیب بر علم مشهود و بدان اعتبار حاصل
 میشود گفته اند که همین علم است و الله در حقیقت صفیعت مغایر علم و عین ذات
 مانند علم نیست آنچه محققان علم گفته اند و در احادیث است که اراده غیر علم
 و ذات و از صفات قدرت است و صفات ذات و ظاهر بعضی از احادیث است
 که عین ایجاب و شایسته باشد غیر ایجاب و آنها را در علم و قدرت اراده گویند

در علم گفته اند که اراده حق قائل این علم بصیحت است که آنرا در علم غیض است
 بر فعل گویند زیرا که چنانکه در ما اراده بسبب ایجاب و کفر میگرد و در حق قائل ایجاب
 علم بصیحت است آن میگرد و در حاجت بعقل و دیگر نیست و بقیض از محققین
 کلام این ترا حل بر این کرده اند که هر دو نیست که اراده حق قائل باشد علم و
 قدرت او عین ذات است و ذات با اعتبار آنکه بعد از آنست و چنانکه علم است
 و با اعتبار آنکه بذات قطع نظر از علم بصیحت و منفی بسبب حجت صدور بر مکتب
 و لا صدور ذات قدرت است و با اعتبار آنکه باعث صدور است و شایسته قدرت
 بصیحت اراده است و چنانکه این مرتبه ترتیب بر علم مشهود و بدان اعتبار حاصل
 میشود گفته اند که همین علم است و الله در حقیقت صفیعت مغایر علم و عین ذات
 مانند علم نیست آنچه محققان علم گفته اند و در احادیث است که اراده غیر علم
 و ذات و از صفات قدرت است و صفات ذات و ظاهر بعضی از احادیث است
 که عین ایجاب و شایسته باشد غیر ایجاب و آنها را در علم و قدرت اراده گویند

داراده و غیر از این اوقات باشد و پیشینه نیست که این معنی را هم کمتر موارداست
اراده در اوقات آن در قرآن مجید و احادیث شریفه نیست بلکه این
بنا بر آنکه حدیث با شریعت در این حدیث وارد شده است که گویند اراده
حق تعالی بجز از علم و قدرت و تدبیر نیست بلکه در حق تعالی که در باطن
و آن علم و قدرت و تدبیر است که در وقت مصلحت و جهت بود باشد حال آنکه
در کلام اهل بیت و صحابه و تابعین آمده که در حق تعالی تصور ندارد
شخص لغت زید و در لغت عمده بلکه مترادف است که اراده در اینها معنی
قدرت و شوق و خواهش است که در این اوقات در حق تعالی آن یافته و در
حقیقت اراده معتبر نیست زیرا که در خود در حق تعالی از برای حق تعالی اراده
است و در غایب اوقات شوق و خواهش نیست پس معلوم شد که اراده همان
علم و قدرت و تدبیر است و اگر گویند که اراده حدیث با شریعت در حق تعالی
بارد و دیگر خواهد بود پس در او اوقات لازم آید جواب گویند که حدیث
در حق تعالی بارده و محتاج باراده است اما حدیث اراده از حدیث دیگر خواهد
معینا اختیار است باعتبار آنکه علم مصلحت بر حسب اول آن است و اگر آن فرمود
آن اراده همیشه پس مجال تو هم جبر اصلا نخواهد بود و هر که حجت بر آنکه در حق
که گفته است باشد که بر او حجاب شهید و نیز هر شود و الله الموفق و پیشینه
بیت که احادیث و کلمات میکند بر آنکه احادیث حق تعالی عین ای دلت نیز برای
حاصل قرارند باینکه گویند اراده نیست که اراده در حق تعالی امر مؤثر است بر ای د

ن

شد تفکر و شوق که اگر اوقات در باطن و پیشینه نیست و این معنی را
نبارد و باینکه امر باشد اعتبار بر این است که در حدیث است نیز قولی باینکه اراده
حق تعالی همان علم مصلحت با شریعت است نه از قدرت اراده گویند که سبب ای د
قدرت و در قدرت از آن علم گویند و اراده گویند و احادیث و کلمات
نکند بر آنکه بر علم است و حدیث بر این حدیث است و همچنین احادیث
که دلالت میکند بر اینکه عین ای دلت و الله تعالی علم **کلمات نیز بر**
در تحقیق سمیع و بصیر اطلاق سمیع و بصیر نیز شده است و اینها بر حق تعالی در قرآن
مجید و احادیث نیز آمده از حدیث آمده و معلوم است که آن سمیع و آن بصیر
نیست پس مراد یا همین است که علم است سمیع است و بصیر است که گفته
یا مراد از آن علم است یا همان است بلکه آنکه می شود سمیع است و در حدیث
سمیع را به آلت سمع و بصیر همان سخن که ما بچشم و گوش می بینیم و می شنویم
و اینها از مرتب دنیا بر آید و در علم خواهند بود و عین ذات و باطن
اگر عبارت از اصل دیدن و شنیدن باشد باید که حدیث باشد زیرا
که سمع است و سمع است حدیث و دیدن و شنیدن آنها پیش از وجود
آنها معقول است پس با آنها نیز حدیث خواهند بود با آنکه در حدیث
آنها از صفات قدیمه شمرده می شود و اگر عبارت از صفات باشد که موجب
دیدن و شنیدن در وقت وجود سمع است و سمع است که حدیث می خواهند
بود و عین ذات و الله تعالی علم **کلمات نیز بر** باید دانست که کلمه عین
در شرح واجب الوجود بهیچ وجه محتاج به غیر نخواهد بود و هیچ کس را بر او حدیث
نیست و همچنین اوقات نیز اجیه که فرغ مزاج و صحبت است و اما اوقات

بعضی

پس حکما انرا اثبات کرده اند زیرا بر حق تعالی گفته اند که لذت او را که
 ملامت از ان حیثیت که ملامت پس هر کمال او را که در ذات خود کند
 نموده خواهد شد و کالات حق تعالی احوال کالات و ادوات او تمام او را که
 پس لذات او احوال لطافت خواهد بود پرستیده نیست که اگر عین او را که
 ملامت پس این آنچه گفته اند معقول است اما اگر منزه باشد مستقیم بر او را که
 ملامت پس تحقق آن در او باقی است لکن کالات نیز معلوم نیست و اثبات
 قهوج بر اینست که بر غیر آن نیز باید دید میزان کرد و قهوج و دیگر غیر
 نیست و آنست که باطل است **کلمات در میان اینک افعال عباد مستند**
 با اینست باید دانست که افعال با مستند با است و از با صا در خود
 با اختیار چنانکه بر هر قدر صحت با آن کند را چنانچه شاعر گفته اند که افعال
 فعل قدرت بنایه در بعضی کلمات آنها را فعل میگویند قدرت با نیزه
 آن افعاله که تا اثر در آن کند بلکه فعل بقدرت خدا واقع میشود خواه
 قدرت بنده مقارن آن باشد و خواه نباشد لیکن اتفاق قدرت
 بنده مقارن آن افتاده بلاشک از قید یکسکه بار را بر روش بر
 و دیگر دست در زیر آن بار بر او راه او بر وجه اند دست او را
 تا اثر را اصلاح بر روشن بار و بر او آن بهر قدرت خف باطل
 و خطا نیست که هر گاه هر قدر خدا باشد خوار بر عقاب و عهد
 و بیانات و اندازات صورت نخواهد داشت چه هر گاه فعل خدا باشد
 خواهد بود خدا بدستحق صحت و قهوج باید برابر او باشد و دیگر مستحق

آنها نخواهد بود و چنانچه قدرت او بر ان قدر مقارن آن افتاده باشد
 و بر تقدیر یک گویم که تو اب بر طاعت بکنند که نفس تقصیر او را
 قدرت بنده بهانه باشد صحت عقاب ظاهر بر علاج توان که در هر گاه
 بد را لغو باشد خدا کرده به چشم کار و با باشد که دیگر را لغو خواهد بود
 کند بر آن بجز در اینکه قدرت او مقارن فعل افتاده و نیست اینم که عظم
 صحت و عدوان نفع بقا است غیر ذلک و محیف تر از غیر ذلک قول حقیقت
 که این نیز باقی است از اول است میگویند که افعال تمام فعل است
 و بنده در ان مجبور محض است و اصلاح قدرت بنده در ان صورت غیر مستور
 و چنانچه در این مذهب نزد عقلا قدرت و بسیار از اول است و غیر
 شهادت بطلان آنها میدهد پس آنچه در غیر مذهب بر وفق یک از آنها
 محض است هر دو را در پیش باید تا در پیش خود حق تعالی و فعل کل است و هر یک از
 رضای غیر مستور که دلالت میکند بر اینکه خدا خالق هر چیزی است و قول خداست
 و آنست که خلق و ما نملون که دلالت میکند بر اینکه خدا خالق و افعال است
 و افعال آنها باید تا در پیش با اینکه خدا خالق است بنایه بر هر یک از
 و بعضی را بواسطه بر این قیاس است که در نظریه آنها **کلمات شرط بنده**
 در بیان عدم استقلال عباد در افعال مخصوصه که قول به نسبت افعال با
 بخداست باطل است چنان باطل است قول به استقلال در آنها بعنوان
 که دیگر از تحت قدرت خدا بدون بنده اگر حق تعالی خواهد که منع کند ما را
 از ان نخواهد بود حق تعالی قدرت بر منع هر فاعلی از آنچه خواهد بنده

مستحق در هیچ فعلی نیست زیرا که اکثر افعال با اجاب و ذات و آلات
افعال که از جمله قاعده قدرت است فعلی است که با وجه
اینست موقوف بر عدم منقحی است و اینست که در احوال دارد
شده که هیچ چیز واقع نشود مگر باذن خدا و باذن امان عدم منقح است
که نه که در شکر تو هم کند که هر که حق مطلقا در باشد بر منقح از فعلی
باید که منقح از خصایص کند زیرا که اذن بقیع قبیح است چه اسیب گویم که اذن
بقیع که قبیح است تجویز آن در حقیقت دادن روان است نه اذن بمعنی
منقح زیرا که منقح از قبیح هر وجه که ممکن باشد لازم نیست باید که بجهت الجار
زسد چه در طاعت و یا ترک معصیت که بعنوان الجار و اضطرار یا بخیر
بر آن مرتب شد پس الجار بر آن صاحب خود است و گاه باشد که
بعضی است منقح است که بجهت الجار زسد اما با مصلحت در آن نباشد پس
عدم منقح حق مطلقا از وقوع معصیه و عدم قدرت بر آن نیست و چون
فعلی است که افعال است نه است از قدرت و اختیار و کلیه افعال
در اینها اندازیم که هر چه در صورت مشور و لا تقویض برابر
بین امرین بعضی در افعال بنده جبر نیست باینجه که فعلی فعلی است
و بنده را اصلا قدرت بر آن نباشد چنانکه در سبب جبریت است یا آنکه او را
قدرت باشد غیر مشور چنانکه در سبب جبریت است چنانچه منقح جبر دارد
و نه تقویض و آن اینست که تقویض انکار بنده شده باشد که حق مطلقا هیچ

و چه در آن و تقویض شده بلکه امر است میانه هر دو آن اینست که
بقدرت بنده واقع شده اما موقوف بر عدم منقحی است که از منقح است
بعضی احوال منقح که از برای اینست منقح است و در آن اینست که
بنده گمان مجبور نیستند در افعال خود با کلیه هم تقویض باینست
که هر چه خواهند کنند بلکه از روز و قدر و غیره در تمام احوال
کلمات منقح در احوال منقح است که در وقت فرقه قدرت و اینست که
مجموع اینست منقح است تقویض شده و ممکن است که اینست منقح باشد
که بنده را مستحق در احوال افعال تقویض اند پس بد وقت و مستحق
قاید شده اند یا حق تقویض بر افعال دیگر بنده بر افعال خود مانند جبر
که بد و جدا قاید شده اند زیرا که او را انقدر قدرت میدهد و اینست
که از انقدر در میدانند یا بهتر است و مکن است که قدرت در وقت
جبریت یعنی جبریت و بنا بر آن باشد که افعال را بقدرت خدا میدهند
یا بقدرت او بعضی خلق و ایجاب داد و تشبیه مجوسی با اعتبار اینست
که اینست هر چند بد و جدا قاید شده اند اما تجزات و شکر و حمد را
خدا میدهند مانند مجوسی و احوال و کلام عظام را در اینست
از بعضی احوال منقح که در احوال منقح منقح از بعضی احوال منقح که جبریت
و حدیث شکر حضرت سائر المومنین صلوات الله و سلامه علیه بعد از آنست
از مصیبت بجان تقویض در روزان است و آنست که احوال منقح است

در تحقیق تضاد قدر در احادیث بسیار وارد شده بلکه بسیار
اکثر ملاحظه می شود که هیچ چیز واقع نشود مگر بقضا و قدر خدای تعالی
پس اگر تحقیق مراد از آن بشود و بتواند به خصوص آنکه از بعضی
احادیث ظاهر شود که ایمان بقدر ضرورت چنانکه روایت
شده از حضرت رسول ص که فرموده که تا کسی ایمان نیاورد بقدر
خیر آن و شر آن و شیرین آن و تلخ آن ایمان نیآورده است
و روایت شده از حضرت صادق ع که فرموده که هر که نماز کند
عقب کس که تکذیب کند بقدر خدای تعالی باید که اعاده کند نماز را
را که کرده باشد عقب او پس میگویم که قضا به معنی اول
بمنظور خلق و ایجاد چنانکه در قرآن مجید فرموده قضیه است سبع سموات
فی یومین یعنی پس خلق کرد آسمانها را در هفت آسمان در روز
و قدر نیز باین معنی آمده چنانکه فرموده قدر فیها اوقاتنا یعنی خلق
کرده است در زمین قوتها آن را یعنی قوتها را اهل آزا یا قوتها را
که از آن حاصل می شود دویم معنی از فرمان آمده چنانکه فرموده
وقدر تکذیب الا تعبدوا الا آتاه یعنی امر کرده فرمان داده و کار
تو می کند ما دست می کند امر او را و قدر نیز نزدیک باین معنی آمده
چنانکه فرموده من قدر باینکم الموت یعنی ما لازم کردیم در میان

شمارک را سیم بفر اعلام چنانکه فرموده و قضیتا المیزان را نیز
فی الکتاب لکن فی الارض یعنی در زمین است و سومی نیز از این
و اعلام کردیم این نیز در توراتیه که هر ایند و خدایند که در زمین
و در تبه و قدر نیز نزدیک باین معنی آمده چنانکه فرموده الا امراته قدرنا
منه الغابین یعنی خانه دادیم حضرت لوط را و اهل او را که زن او را
که تقدیر کرده بودیم و در لوح نوشته بودیم او را از آنها که باقی باشند
در غدا یا از آنها که هلاک شوند و گذشته شوند و پوشیده است
که بودن همه چیز با بقضا و قدر خداست تا بنا بر معنی اول که خلق
ایجاد باشد صحیح نیست در افعال بندگانه که بر بندگی وجهیه و اشاعه
که آنها را بخلق و ایجاد خدا میداند و آن خود ظاهر شده
و همچنین معنی دوم که امر فرمان باشد نیز صحیح نیست در همه افعال
چه از جمله آنها معاصی است و چگونه آنها با فرمان خدای تعالی
توانند به حال آنکه فرموده ان الله لایامر بالفسق و اما معنی سیم
پس محقق طور خواهد بود فیما بین طاب ثراه و جمع دیگر از علم گفته
که قضا و قدر باین معنی در همه جا صحیح است و مخفی نیست که بآن معنی
نیز در همه جا صحیح نیست زیرا که هرگاه پیش از وجه هر چیز اعلام
شده باشد یا آن در لوح نوشته باشد پس باید که پیش از وجه هر چیز
از مملکت چیزی دیگر پیش از آنها باشد و قدم عالم لازم می آید پس باید که

از آن گفت پس در افعال اختیاریه عباد و خواهر و برادر و سایر بی اختیار است
 که قدر هم معین قضا باشد و اگر نه بابت هر سه با آن هم مستوفی است
 احتمال موافق است با آنچه معتقد گفته اند که قضا و قدر در افعال اختیاریه
 عباد و غیره و علم خدا اگر چه در افعال آنهاست اما هم چیز علت وقوع آن
 نشود بلکه وقوع آنها باراده و اختیار است پس این است قضا و قدر
 خدا را امر گرفته اند که بابت وقوع قضا و قدر از او خبر با صفت و امکان
 و طاعت است که قضا و قدر با معجز در افعال تبارکان نخواهد بود و اگر در افعال
 و حربه و تباریه عقاب معتدل باشد و برابر است با آنچه گفته اند که خلق
 بقدر تخصیصی که در هر چیز است و قدر در آن معجز و بزرگوار است
 از حضرت ابراهیم همین تم روایت شده که در تفسیر این که بگوید قضا و قدر
 تا اسی فرماید که ما هر چیز را خلق کردیم از برای اهل آتش یا نازده اعمال
 این را هم به هر شخص دادیم و هر چه بخواهد از برای اهل آتش خلق شد و چنانکه
 بعضی فرمودند گفته اند که هر ادب است که ما خلق کردیم هر چیز را با نازده
 که حکمت اقتضا بر آن کرده و موافق مصلحت است پس تخصیص داده شد
 چیزی را که خدا خلق آنها باشد و در افعال عباد و خواهر و برادر و غیره
 و شیخ صدوق را بعد از آنچه نقل کردیم گفته که و کلام در قدر نرسیده

از آن

از آن گفت که حدیث از حضرت ابراهیم همین تم که در سوال کرده از آن
 حضرت صحوات است علیه از قدر پس فرموده حضرت که بجز است عین پس
 فرموده و بیان راه باز سوال کرده بر تفسیر پس فرموده که تر خدا است
 پس متکلف آن مشو و حدیث طویلتر نقل کرده از آن حضرت که در آن
 نیز نرسیده از آن و شیخ معتمد حکم معنی است آن حدیث را کرده و گفته و تفسیر
 که آنها صحیح باشد خواه احتمال دارد که آنکه از حدیثی که در این
 قسم مطالب توانستند کرد و تا در اینها با است احتمال این است که در
 شایسته صحیح متکلفین نیز در دوم اینکه از آن تحقیق معنی قضا و قدر باشد
 بلکه نواز قضا و قدر را در صفت و قدر شیخ و از خصوص در آنرا و طلب علم از
 برار و نفع از افعال خدا عز و جل و هر حکم از احکام او و بر آنکه آن حضرت
 که عقول بشری آن توانستند رسید بلکه همین باید دانست که هر چه کرده از روی
 حکمت و مصلحت است و هیچ چیز را باطل و عبث خلق نکرده و هر چه کرده چنانکه
 در قرآن مجید فرموده و ما خلقنا السموات و الارض و ما بینهما لایسین
 یعنی خلق نکردیم ما آسمانها را و زمین و آنچه در میان آنها باشد بیهوده
 و فریضه اغضبتم آنها خلقا کم عیب بغیر ایگان بر دیده شما اینکه خلق
 کرده ایم ما شما را عیب بغیر از آن نکرده و از برای عیب و با نرسیده فرموده
 از آنکه شایسته خلقنا بقدر بغیر به نرسد که ما خلق کردیم هر چیز را بقدر بغیر تحقیق
 و اگر چه شایسته آنرا در موضع آن است تا ما ان و لقد حسن و اصاب و بعد از آن

بصفت و در حدیث
 از افعال عباد است

و در این حدیث نیز در این حدیث که در سوال کرده از آن
 حضرت صحوات است علیه از قدر پس فرموده حضرت که بجز است عین پس
 فرموده و بیان راه باز سوال کرده بر تفسیر پس فرموده که تر خدا است
 پس متکلف آن مشو و حدیث طویلتر نقل کرده از آن حضرت که در آن
 نیز نرسیده از آن و شیخ معتمد حکم معنی است آن حدیث را کرده و گفته و تفسیر
 که آنها صحیح باشد خواه احتمال دارد که آنکه از حدیثی که در این
 قسم مطالب توانستند کرد و تا در اینها با است احتمال این است که در
 شایسته صحیح متکلفین نیز در دوم اینکه از آن تحقیق معنی قضا و قدر باشد
 بلکه نواز قضا و قدر را در صفت و قدر شیخ و از خصوص در آنرا و طلب علم از
 برار و نفع از افعال خدا عز و جل و هر حکم از احکام او و بر آنکه آن حضرت
 که عقول بشری آن توانستند رسید بلکه همین باید دانست که هر چه کرده از روی
 حکمت و مصلحت است و هیچ چیز را باطل و عبث خلق نکرده و هر چه کرده چنانکه
 در قرآن مجید فرموده و ما خلقنا السموات و الارض و ما بینهما لایسین
 یعنی خلق نکردیم ما آسمانها را و زمین و آنچه در میان آنها باشد بیهوده
 و فریضه اغضبتم آنها خلقا کم عیب بغیر ایگان بر دیده شما اینکه خلق
 کرده ایم ما شما را عیب بغیر از آن نکرده و از برای عیب و با نرسیده فرموده
 از آنکه شایسته خلقنا بقدر بغیر به نرسد که ما خلق کردیم هر چیز را بقدر بغیر تحقیق
 و اگر چه شایسته آنرا در موضع آن است تا ما ان و لقد حسن و اصاب و بعد از آن

تقدیر حکایت اور ذوق شیخ الابرار شہداء علیہم السلام و قوت و روزه القویہ کا طریقہ
 سا طرز میں وہیں الملک و مولانا ابوبکر اللہ انہ اس وقت ان الہامی
 سوال اذنی علیہم السلام و لا یسل علیہم قدرہ و ارادہ قدرہ ہما ارادہ تامل
 لیکن یہ یوں دیکھو کہ الہامی توجہ سے حق حکم اس وقت است الملک تامل
 و کھنڈ لہذا اللہ انہ اس وقت علم ما یصدر من خلقہ فی انہما
 ان خلقہ بمقتضی ارادہ فلم یخلف بقرہ و عاقبہ و جولا یفتق بہ قدرہ لا یقر
 بقرہ الملک الملک انہما خلقہ و خلقہ بقرہ و اطعہ فلم یخلف بقرہ
 آدم و ما یزید بہا فی معرفہ نظر را بقرہ خلقہ ہذا الکلیف لم یجدہم لہ
 و افرج من اجبہ و الملک تامل انہما لہم از کتب قبلی الا قولہ لا اسجد لک
 خاستہا عصیت و الخفی فلم یقر الادمین و خلت اجنبہ ثیاب و غزرتہ
 بقرہ من کل الشجرہ و اخرجہ من اجنبہ و الملک تامل و لیس فیہ من حیوان اجنبہ
 ہتاج من آدم و بقرہ لہا اجنبہ و اسہما یخلف و الخفی فلم یقر الادمین
 و کانت کھنڈ بقرہ من آدم فلم یسل علی اولادہ حتی اراہم فرجہ
 لایرہ و یوتر فیہم و سوتر و لا یوتر فیہم و قوتہم وہا الملک تامل و خلقہم
 علی النطرہ دون ان اتامل عنہا فیعشاہ ہرین سہین بطین کان جز
 ام والیق بالکتاب بعینہا سکت ہذا خلقہ و خلقہ مطالت و قیاد الخفی
 و طردہ و اذا اردت دخول اجنبہ خلقہ و طردہ و انزلت علی افرجہ شیخ
 سکت علیہ بر آدم فلم اذا استہمت فقلت انظر الادمین یعنون قال
 انکم فی المنظر الادمین الوقت المولود وہا الملک تامل و لہا الملک تامل
 ہتاج ان الخفی منہ و بقرہ اللہ الیس بقاء العالم علی نظام بقرہ خیر من
 امتزاج بالشرک لایس فیہ جبر علی ما ادعیہ فی شرح ان الخفی

و شہداء علیہم السلام و قوت و روزه القویہ کا طریقہ
 سا طرز میں وہیں الملک و مولانا ابوبکر اللہ انہ اس وقت ان الہامی
 سوال اذنی علیہم السلام و لا یسل علیہم قدرہ و ارادہ قدرہ ہما ارادہ تامل
 لیکن یہ یوں دیکھو کہ الہامی توجہ سے حق حکم اس وقت است الملک تامل
 و کھنڈ لہذا اللہ انہ اس وقت علم ما یصدر من خلقہ فی انہما
 ان خلقہ بمقتضی ارادہ فلم یخلف بقرہ و عاقبہ و جولا یفتق بہ قدرہ لا یقر
 بقرہ الملک الملک انہما خلقہ و خلقہ بقرہ و اطعہ فلم یخلف بقرہ
 آدم و ما یزید بہا فی معرفہ نظر را بقرہ خلقہ ہذا الکلیف لم یجدہم لہ
 و افرج من اجبہ و الملک تامل انہما لہم از کتب قبلی الا قولہ لا اسجد لک
 خاستہا عصیت و الخفی فلم یقر الادمین و خلت اجنبہ ثیاب و غزرتہ
 بقرہ من کل الشجرہ و اخرجہ من اجنبہ و الملک تامل و لیس فیہ من حیوان اجنبہ
 ہتاج من آدم و بقرہ لہا اجنبہ و اسہما یخلف و الخفی فلم یقر الادمین
 و کانت کھنڈ بقرہ من آدم فلم یسل علی اولادہ حتی اراہم فرجہ
 لایرہ و یوتر فیہم و سوتر و لا یوتر فیہم و قوتہم وہا الملک تامل و خلقہم
 علی النطرہ دون ان اتامل عنہا فیعشاہ ہرین سہین بطین کان جز
 ام والیق بالکتاب بعینہا سکت ہذا خلقہ و خلقہ مطالت و قیاد الخفی
 و طردہ و اذا اردت دخول اجنبہ خلقہ و طردہ و انزلت علی افرجہ شیخ
 سکت علیہ بر آدم فلم اذا استہمت فقلت انظر الادمین یعنون قال
 انکم فی المنظر الادمین الوقت المولود وہا الملک تامل و لہا الملک تامل
 ہتاج ان الخفی منہ و بقرہ اللہ الیس بقاء العالم علی نظام بقرہ خیر من
 امتزاج بالشرک لایس فیہ جبر علی ما ادعیہ فی شرح ان الخفی

مقام سبھی الابرار و قوت و روزه القویہ کا طریقہ
 سال و قوت و روزه القویہ کا طریقہ
 و عاریت ان سبب ہست آن شخص کنت در آن وقت بسوی بقرہ ان کو
 رفتہ کھنڈ رات ہرہ کہم کہ از شہادت عطش بسوی غدیر آپ میدید
 و چند غدیر رسید از خشک بید حیران شد و چند مرتبہ بجا آسمان
 نظر کرد و سراج کت و ادانگاہ ابر سید شد و بلند شد و آفتاب بارید
 آن غدیر جلو کردید و آب خورد و سیرایت شد فبر کردید و صاحب سبیل
 اخوان الصفا نظر کردہ ہست کہ کمر زدیدہ اند کہ حیوانات در ہا خشک
 سر بسور آسمان بلند میکنند و طلب باران میکنند از صفا و نظر کردہ اند
 کہ گفت کاد کو مرا دیدم کہ بچہ خود را شیر میداد و بچہ چون متوجہ او شدم
 بچہ را کڈشت و کربحت فرجہ را کہ فرمت چند نظر کرد و بچہ را در دست فرم دید
 مضطرب شد و رو با آسمان کرد چنانکہ گویا استفادہ شجہ تھا میکند ناگاہ
 کو و الپش آمد و فرم در آن کو دال افتادم و بچہ از دست فرم را شد مادرش
 آمد و او را برداشت

هر که در این کتاب بود و در حق او حق است
 هر که در این کتاب بود و در حق او حق است

بسم الله الرحمن الرحیم

میکنم که جنابت برطرف شود و ایکن عنوان فریب و غصب است و بر آنچه
 اقوال علمای صحیح است که کبریا بن میگردند و در سجده با سینه و کمر و کف و پاها
 تمامه با حیاط بجا آورده است و اگر در وقت غنچه و جوش و خروش و غلظت و غلبه و
 نازست بجا آورد بهتر است و چنانچه وقت را قبل از آنکه آب من و غلظت نازند
 کرد بافاق عمار و اگر درین صورت قصد قربت کند کافیه است بلکه در این
 قصد قربت کافیه است و اشکال است که مت است که این خود جنابت است لکن
 برادرست کند که غرض آنکه هر چه از جمله این فرجه است که این عبادات را
 بجا آورد و باصلاح و صدق بهشت و ظاهر از جهنم را منظره ندارد و چنانچه این
 بسیار شکل است اگر قصد رضا را هر با قصد ضل از عذاب الهی در این
 براسی که بهتر است بجا آورد و صحیح است و می باید که محض طمع بهشت و فضل از
 جهنم منظرش باشد و این نیات را قبل از اراده عبادات درست می باید کرد
 و بعد از آن در حال عبادات همین بس است که متذکر باشد که غسل میکند
 در همین که در ضار دارد که غسل کند البته خود او بداند است که غسل را از جهت
 این میکند که از حد جنابت پاک شود و نواز توأم کرد و اینها بجز فرجه
 الهیست و لازم نیست که بر زبان راند که غسل را رفع احدثت و کسب استه لقلوه
 و جوبه قربت الی الله با جبار بر بگوید که غسل میکنم از جهت بر داشتن حدت و مباح
 ناز از جهت رضای الهی و بایضا بگوید که این معانی را هیچ یک از اینها نیست

از نیت فحشیه بگریز که این کتاب است که در جنابت
 و با برسی از حدت جنابت است در حق
 میزند در حال این احادیث را حل

بسم الله الرحمن الرحیم

یسبح الله فی العقیقه علی کل ما یحل کل ما یحل و جنابت نیت واجب باشد
 و هر چه از بسا سر آن افاضت بجز این است که در کتب صحیح طهارات را واجبند
 میکنند اندوستان را که این احادیث را محل بسببیت کرده اند و فاده خلاف روان
 مظهری شود که هر چه در حدت است که پیش از وقت غسل کند و مشغول لذت بنماز
 یا طرف را جنب نباشد یا در نیت قصد واجب میکند یا سنت جمعی که واجبند
 میداند قصد واجب میکنند و با وقت سدست و موقوف منزه است که غسل
 جنابت لغت واجب است و با طهارات لغت را و لکن احصا است که اگر کسی
 خوابد که پیش از وقت غسل کند و ناز رضا داشته باشد بقصد ناز رضا کند
 و می باید که در ضار داشته باشد که بعد از ناز رضا بکند و همان کافیه است که
 ناز رضا دارد علی الفقه و اگر مشغول لذت نباشد اگر در وقت نازند کند
 باین عنوان که اگر توفیق صلوات بر نبی و آل او بیام صدقه خدایت بر من
 کرد و رکعت نماز بکنم قربت الی الله و بعد از آن بکریه صلوات بفرستد درین
 غسل واجب میشود از جهت نازندش پس در وقت غسل نیت کند که غسل
 جنابت میکنم از جهت رفع حدت و مباح بودن نماز و یا چیزی را که بوسیل
 مباح میشود از جهت نیک واجب است قربت الی الله و اگر در وقت غسل نیت
 حدت جنابت را کند یا اینها کند که در حدت مباح باشد یا بکویت کند که
 غسل جنابت میکنم قربت الی الله یعنی غسل جنابت اینست همین است که غسل

زیرا که نیت چهار وقت از دو چیز غسل است که قصد شستن با است که در وقت
 او با خوب دانند و در نماز میگردانند که این فعل را محض رضا الهی بجا آورده
 و در صورتی که چیزی از او میماند که او کاذب و جودش نیز میماند که
 در وقت میگوید و چیزی که او را برین فعل داشته است محض بدین مردم است لهذا
 اگر مردم نباشند نمیکنند و چیزی مردم نباشد میکند یعنی اراده که آنچه از مردم
 و سواس میگذرد نیت و مکرزیت میکند که در شیطان است و یک از این
 نام او سواس است که حق سبحانه از جهت است که سوره قلعه در این باب
 که در بخوانند از دور خلاص حق سبحانه از این ملعون را ازین کفایت کند
 و اگر چنین شستن از شر شیطان خلاص نمیشود باشد باید که نیت چهار وقت را
 بجا آورد که در صورت شروع نیت او را نیت کردن و محال است که کسی
 کار نیت تواند کرد و البته اگر کسی توبه بجهت شستن نیت نماز دارد و چه غسل
 کرد و بناز نیت نیت نماز دارد و نماز را جهت رضا الهی آمده است که بکند
 دیگر نام بردن به نیت باید که الله اکبر بگوید و در وقت وضو آب برود
 بریزد و همچنین غسل لهذا در احادیث وضو غسل تیمم که حضرت مصعب بن
 بیان فرمودند هیچ جا نگویند که پیش از وضو غسل تیمم نیت بکنند بلکه
 یکی از خود جز در از جهت رضا الهی غسل کند این کلام علی مقرر شده است
فیة افی
 به آنکه ظاهر از حدیث بدین باشد که چیزی که نیت باشد اگر کسی غسل کند و قصد نیت

حدیث بکند از جنابت و حیض مرد و بقصد تیمم صلواتها بکنند هیچ است و چه گفته
 که اگر بقصد غسل جنابت کند از حیض چیزی است باجماع و اگر قصد نیت در وقت حیض
 کند خلافت بعضی گفته اند که چیزی است چنانکه ظاهر روایات و بعضی گفته اند که اگر
 وضو نمیکند چیزی است و الا فلا و بعضی گفته اند که با وضو نیز چیزی است و حق نیت
 که به وضو هم چیزی است و اگر وضو بزد احوط است و بهتر است که بقصد وضو
 با زد و این اتفاق دیدن صورت است که در غسل رافع حدیث یا مبیح صلواته شیخ
 با هم اما اگر غسل میجوید چیزی میجوید شود مثل جنابت و جمع بعضی گفته اند
 که در بی قصد مرد و کفو تر آنکه در چیزی واجب است فسد یکدیگر بزد و حق است
 که قطع نظر از حدیث هم این وجه صحیح نیت و با هم حج مرتب است و بنا همچنین
 باشد که او را به طریق روایت کرده باشند و در صورتی که قصد همه کند
 بهتر است و همچنین اگر قصد جنابت بکند جمع کند که با وضو نیت از غسل چیزی که
 قصد غسل جمع کند خلافت و مشهور است که چیزی نیت از غسل جنابت و حق
 نیت که این نیز چیزی است اما بهتر است که اول غسل جنابت بکند و بعد از آن غسل
 جمع احتیاط بجا آورد این قصد که اگر مطلوب باشد با وضو نیت و الا لغوی باشد
 و همچنین در صورتی که غسل جنابت و حیض جمع شود اول آنست که اول غسل جنابت
 را واقع سازد و بعد از آن غسل حیض احتیاط بکند تا بقول همه علماء کرده باشد
 اینتراف نیت العیة الفاعل

کلیه اینها را در حدیث آمده است که در آنست که گفت سوال کردم از حضرت امام جعفر
از آنکه چه کسی است که در عهد او چشم او کور شد و آنچه در عهد است ما را میگوید آنچه در عهد
بزرگترین است و بدینگونه که گفتش را انگشت چو سان و همه آنچه شد آنچه
آدم دارند و بعضی سوار را نیز از افراد و زرع میداند حضرت فرمودند که در کتب
یغیر آنچه در عهد ما نیست آنچه استش و بعضی حدیث بر ما گفته اند پس حضرت فرمودند
که همه افراد آن سخنانند چون از آنکه کتبش که حضرت بعد از آن فرمودند که مردم
مرا گفت که هر یک از اینهاست که مردم میزند بصورت و زرع میزنند و چیزی غیر از ملک
بن مروان مروان شده بصورت و زرع نماید پدید شده و فرزندانش از فضیلت
در سواد ترسیدند چو بدتر شدند و کفشان در آن پوشیدند و در وقت کردند که
برین مظهر مطلقند که با و فرزندانش و احدی درین معجزه درین باب وارد شده است
تا آنکه در میرور در آن بی حیا و حیوان از دست در آن که که معتقد علیه استیان است
از عهد از همین بن عرف و روایت کرده است که گفت مقرر چنین بود که فرزندش که حق
کرامت یکبار ما را بخیرت میداد المسلمین هم می بردیم تا آنحضرت از رحمت او دعا کند
چنین مروان بن الحکم را بخیرت آنحضرت بردند حضرت فرمود و زرع بن و زرع ملعون
بن ملعون و صدق در فقیه گفته که بعضی از این سخنان و اما دان مای گفته که علمه است
که هر که و زرع رای کشد از کنایان برودن آید پس غسل کند نیز غسل تو به چونکه

بوجه پاک می شود غسل می کنند همچنین گفته اند فرغ از آن کنایان برودن بر او
طاهر است برین معنی است با شرم از شرم می گویند که اگر کسی در زرع و یا بکند
ضربت بکشد هفتاد و حسن دارد و اگر بدو ضربه بکشد بکشد از آن بدو
قوت یا بان و ضعف آن و چهرش بیخ مدوقه در آن زمان اظهار می نمود
فرمودند که در بر زرع نیز در هر چه در حلقه زرع عباس و واثان با بزرگی
بدینند که این سخنان را علی استیان می گفته حضرت فرمودند اما اگر شیعه
مرا گفته اند از امیران نیز چنانکه سواد الله است از آنکه ذکر کرده است لعن برین
و احدی با و را لعن هر کس که با اهل بیت رسول خدا صلوات بر کوهنیز و بعد از آن
ذکر کرده است که چرا بعضی از علی مش کرده اند لعن ایشان را تا تقدیر کنند با
پس اشعار و مرادش از اعلان اول دعوت است و از آنکه گفته اند لعن الله و اظهار
کرده است که ایشان اولاً لعن از جمله آنکه بنا ظاهر اولاً ابو بکر و عمر
کذا شد و در غضب که در حق امامت و فدک میراث و شهادت حضرت
فاطمه و شهادت با قاتله صلوات الله علیهم و این دلالت بر کند بر تشیع موالی
یا آنکه حق سبحانه و تعالی بر نفس جاسر ساخته است بلا داده او چنانکه از این
از علی این نواقص شده است و قاضی نورانی در حقه و رجالی المومنین
اکثر را نقل کرده است **فایده ذکر غسل يوم الجمعة** که در کلامه مطبوعه
انچه بنده مرادیم آنست که در ابتدا اشخ میند این معنی که است و بعد از آن با

متباینه که در جبهه است غسل از جهت فعل با اولیای که کلمه در اوست است
 بسته حسن که الصبح از اید سروق از حضرت امام جعفر صادق که در وقت نمودم
 که نماز با عاتق بخت میگنم و در لایل بر امامت حضرت ابراهیم بن محمد و آنکه معصومین
 از آیات قرآنی آوردم و بعد از آن حضرت عرض کردم که منم حجت بر این
 نام کردم و ایشان قبول میکنند و ایلات میکنند حضرت فرمودند که هر که چنین
 شود با ایشان با هم که عرض نمودم که بچه عنوان با هم نام حضرت فرمودند
 که هر که در صلوات خود بگویند یا آنکه در آن سه روز خفته الهی کند و کان دارم
 که حضرت فرمودند که روزی بگردم و غسل کنم و با اولیای خود بگویم دست
 راست خود را در بکشتن او کن و با او با صاف بر کن با نکه اول خود را تمام
 دار و گوئی اللهم رب السموات السبع ورب الارضین السبع عالم الغیب والشهادة
 از حجت ارجیم که اید سروق الحار حق کند و دعوی باطل پس فرمودند خدا باد
 از آسمان یا معذبت ز او را بعد از ایلیم در زمین بعد ازین نفرین بر او کن
 و بگوئی فلان الحار حق کرده است و دعوی باطل پس فرست بر او خدا باد از
 آسمان یا معذبت ز او را بعد از ایلیم پس حضرت فرمودند که البته زمانه نخواهد
 گذشت که خدا مرید که او بیلا و متلا خواهد شد و در سبک بود که هیچ با چند کسی
 با هم نمودم و ایشان بیلا و متلا شدند و دیگر هر که با هم میخواندیم از ما اجابت
 میکرد و در حدیث صحیح وارد شده که گفتا که مرتبه این دعا و نفرین را بگویم و دیگر

انحر

اجازت یار روین باب واروده است و در اب محمد بن یوسف که در حدیث آمده است
 است و شیخ مفید است و معاصرین با ابو یوسف عظیم الشان است روزی در مجلس
 ابن محمدان با قاضی صمدی بر امامت عاتق بن ابطال صلوات الله علیه سخن
 در آمد و در چند صفو لایل گفت او که بره میگرد تا عاقبت صفوانه
 ؛ و گفت که با تو با هم میگنم قرار دادند که فراموشی با هم کنیم روزی که ما با هم
 کردند دست در دست میگردد کردند و مقرر بود که تا ضرر روزی تا میران
 محمدان عاقبت شد آن روز روزی که نیاید مرا گفت که احوال قاضی را بگویم
 شکر حضرت و برکت و گفت که قاضی آن روز از اینجا بر حضرت تبرک
 و آن دست که میباید در از کرده بود با کرد و میا شده است و روزی که
 تا قاضی رسید پارتان آل بویه او را طلبیدند و بسیار تر دایش و معتبر
 شده و حکایت میرزا محمد محمد شریف در تبرک شده است و میگوید که با هم نمودن
 میرزا قاضی با هم با او و افرایج او در روزی که ما با هم از ایران سوار است
 پر خط ارشد از بر ما با هم این غسل است و آنکه ایلیم شرح الفیقه الغامضه

نیمه ذکر تعیض التوبه

خلافت کتوبه از جمیع کنان واجب است ولیکن خلافت میان حکما که آتوبه
 از بعضی دون بعضی صحیح است یا نه بعضی گفته اند که تعیض توبه صحیح نیست زیرا که توبه
 عبادت و شرط بر نیت قربت است و اگر کسی از جهت رضا التوبه کند چه توبه
 باین کنه دارد بلکه همه کنان خلافت رضا التوبه است پس کاشف بغیر می آید که

چنانکه صورت

کبره قه از بعضی دوزخ بود که در وقت بود مطهره از طهارت بخواهد که در وقت شد
آنکه شکر قه با شراب بر کند و مال تمیز را می خورد چون در شراب شد است
اقلاً جوید حکم با به اعتبار در نظر و در مال تمیز اینها نیست پس در واقع تاب
نیت و شکر نیت که غالباً چنین است و درین کسر تراغ ندارد تراغ درین
که اگر شکر با نقره آرد بر نقره اندک که همه صراحت کند هیچ شکر نیت که در چه
معصیت کمز باشد عقوبت الهی که تراغ اید پس برایشان لازم مراد که بگویند
با شراب بخورد یا ترک مال تمیز که این منزه باطل است و دیگر خصوصیت
دارد و ترک معاصر معاصات چنین است پس مراد کفایت شکر را که ناز کند
و هیچ میزد که با ناز تراغ کند با هیچ بروین با جانج باطل است پس حق
است که بعضی قه به صحت است و با مقدار که از جهت رضای الهی ترک معاصر میکنند
قواب مار و در بر تقدیر که قواب نهشته باشد البته او بسبب ترک شراب
عقاب نتوانند و اگر بخندد البته عقاب خواهد کرد و بعضی ازین حدیث است حال
کردند که بعضی صحت چنین حضرت فرمودند که آنکه گمان تو بر کند و این است
به وجه است زیرا که کفایت که قه از همه واجب نیست بحث بر تراغ است
و شیخ ما بهار الدین هر طایفه نراه می فرمودند که آن قه واجب است پس اگر
کس کفایت قه کند و یک دقیقه بگذرد و قه نکند و کبره کرده است یک اصل
گناه و دیگر ترک قه از کبره و آن کبره است و چند دقیقه سیم برسد

چهار کبره مرشد و در دقیقه چهارم نیت کبره مرشد و در دقیقه پنجم شکر نیت کبره
مرشد و عا هذا القیاس منصفه عطف مرشد و چند کیشیا در روز بگذرد و با غواق از
عد و در یک بیابان در که درختان و مورچه پایان دسترکان آسمان از همه
پیشتر مرشد بلکه دقیق روزتها باعث رضا عه از نهما پیشتر است بلکه اگر با این
آسمان نازین از اطراف که همه با نصد له راست مملوا از یک بیابان فرض کنند
ایم عدد بران زیاد و در اوصاف فاضله و انرا صاب بر توان کرد و این
را صاب بر توان کرد در گاه بدقیق حاکم است چنین مرشد و یقیناً در شراب نیت
عاشره مختلف است تو به زیرا که تو به خصوص پیشا است و اگر نخواهد که صاب که
یکروزه صفت بگذرد تواند کرد و قدر که همه در رضا عه باشد یعنی از حق گانه و تم کس
حساب آنرا نوازند الحال نظر بقصد الهی که اگر شکر در وقت المعصیت کرده باشد
بجز در پیشا از همه در یکگزرد و التواب التیم **فاية الغل والوضوء**
احوط آنست که اگر گوش یا چشم سوراخ داشته باشد آب میان سوراخ برسد
و جگر از عماد واجب میدانند و اگر سوراخ فراخ باشد و غده در آن نیست
که مراد آب بران برسد و در سوراخ خشک خلافت و اظهر عدم وجوب
و احوط رسیدن است و همچنین احوط رسیدن آفت بزیرناضنها و اگر
چون شسته باشد احوط آنست که ناخنها را بگیرد یا چوبک را برون آورد و
احوط آنست که کتید و مو را نیز بشوید و غواق را جگر واجب است اما اگر

علا گفته اند که سستن برن واجب است و سستن موابجیت است و نقل جماعت
 بران نیز کرده اند **مسئله غسل الوضوء** به آنکه در ایلی تمام نیست بر وجوب غسل
 در جماعت در برن و پیر یا حیوان بدون آنرا از آنرا و لیکن چیزی از عملها بر وجوب
 غسل رفته اند که لغویا به چنین چیزی واقع شود احوط غسل و وضو بعد از
 غسل باشد از غسل و احوط آنست که هر جا وضو با غسل جمع کنند اول وضو
 باشد و بعد از آن غسل کنند چنانچه در احادیث صحیح وارد شده است که وضو بعد از
 غسل بدعت است **مسئله ایمنه** از حضرت صادق مؤال کرده اند که هر گاه
 شکر بخواب رود و بیدار شود دست بر ذکرش انداخته و در خواب چنانچه
 نمیده باشد یعنی چنانچه که بسبب آن محتمل شده باشد یا غسل کند حضرت فرمودند
 که نیست غسل که از آب بزرگتر که آن نرسد و غالب اینست که در خواب
 چیزی نمیدانند دست با نرسد می آید و گاه است که در خواب با ذکر خود
 با نرسد ندی آید غسل واجب نیست و اگر علامات من باشد از صبح دست
 بین و غلط آب و بوی من غسل واجب است مگر بیا که در وجبت شرط نیست
 و اگر چهار جهت نمودند و تدریج می آید اما سست برین که در احکام چهار جهت
 میشود و برین است و آن علامت که ذمت با علامتها و دیگر **مسئله**
 احوط آنست که پیش از غسل روض بر بدن نماند چون نه واقع شده است
 از این دو درینست که از آنجا نباشد که مانع میشود از رسیدن آب پیشه
 و اگر مانع باشد احوط آنست که معرکتها با کلید زایل شود که عین روض

در جماعت در برن و پیر یا حیوان بدون آنرا از آنرا و لیکن چیزی از عملها بر وجوب غسل رفته اند که لغویا به چنین چیزی واقع شود احوط غسل و وضو بعد از غسل باشد از غسل و احوط آنست که هر جا وضو با غسل جمع کنند اول وضو باشد و بعد از آن غسل کنند چنانچه در احادیث صحیح وارد شده است که وضو بعد از غسل بدعت است

علا گفته اند که سستن برن واجب است و سستن موابجیت است و نقل جماعت بران نیز کرده اند

مانند و اگر اندک چوبه ماند که مانع نباشد ضرر ندارد **مسئله** و **مسئله** از تسبیح که هر یک در دو که بعضی عبارتند که بعضی با بوی بر پیش نوشته اند که
 نفع رضوی بر کشته باشد بلکه اکثر عبارات که صدوق میگوید از آن کتاب از خود
 برداشته باشد و این کتاب در قلم ارشد فرمود است و نفع عدل قاضی میرزا حسین
 طب شراهه قریب به سه سال قبل ازین از روی آن کتاب نوشته بود و چند
 جا خط حضرت امام رضا بر آنجا بود که من شاره کردم بان و صورت خط
 حضرت راقی نوشته بود من نیز نوشته ام و از موافقت آن نسخه با نسخه خراسان
 بجز در بعضی ظن قوی هم میرسد که عتابین با بوی در حرمین کتاب در دو علم نوشته اند
 با این کتاب تصنیف حضرت است که گفته است صدوق که میان من و رضا
 حجت است **نویسه** **فالدعا** اگر کسی این دعا و اشال این از دعا را بخواند و بخواند
 آنرا نماند و مجمل دانند که چون او میان راه الهی را این وسایط کرده اند
 البته آنچه بهتر است از برای طلبیده اندط الهی را این فایده میدهد بلکه کند
 این الفاظ دعا است و طلب خیرات بلکه چونکه فرجه اند بخواند و مقصد
 الهی کار خود را میکند و اگر چه لایق بینایان آنست که چند در هر حرکت و سکون
 ایشان را تنبیهات و شارات است از آن غافل نباشند تا بسبب هر یک
 از اینها با اذنا بعبایع بعضی الهی برایشان مفتوح گردد و چنانکه فرجه اند که نماز
 چهار هزار در است و دور نیست که اشغال اینها ابواب صلوة باشند و امام
 از اینها با اذنا بعبایع بعضی الهی برایشان مفتوح گردد و چنانکه فرجه اند که نماز
 چهار هزار در است و دور نیست که اشغال اینها ابواب صلوة باشند و امام

نسخه رضوی بر کشته باشد بلکه اکثر عبارات که صدوق میگوید از آن کتاب از خود برداشته باشد و این کتاب در قلم ارشد فرمود است و نفع عدل قاضی میرزا حسین طب شراهه قریب به سه سال قبل ازین از روی آن کتاب نوشته بود و چند جا خط حضرت امام رضا بر آنجا بود که من شاره کردم بان و صورت خط حضرت راقی نوشته بود من نیز نوشته ام و از موافقت آن نسخه با نسخه خراسان بجز در بعضی ظن قوی هم میرسد که عتابین با بوی در حرمین کتاب در دو علم نوشته اند با این کتاب تصنیف حضرت است که گفته است صدوق که میان من و رضا حجت است

علا گفته اند که سستن برن واجب است و سستن موابجیت است و نقل جماعت بران نیز کرده اند

مسئله چهارم در ایض و حیض

خلافت بین عمار و حاکم که از زنا باشد که او را بعد از چهار ماه ده روز
وطی جائز است یا نه و اگر حملش از زنا باشد پیش از چهار ماه ده روز
حرام است و طوی و بعد از آن جائز است و در حدیث وارد است که گفتیم که اگر
کینس تخم و حامله باشد از آن مشتق می توانم شد فرمودند که بی در عرض فرج
تبرسد در اربعین چهار ماه ده روز در حدیث دیگر وارد شده است که زنی که
گفته آن کینس حامله را تا برای یک احوط علی حدیث از حیض است و اگر چه در کتابه ممکن است

فایده ذکر در طوی ایض

فرض الفقیهیه با یکفاره و طوی ایض احوط است که اگر چه در تمام چهار ماه
بغیر از اول حیض و در نصف بنا را که نصف صحیح هم رسد فیهما و الا مقراض کنند
و نصف را یا ربع را برهند و بنا بر آنکه واجب باشد تمییز اگر چه کینه مانع
بهر صحیح نیست و اگر چه در یک کس بیشتر می توان و او که در میان خود است
گند و اگر کفاره اطعام کنند بنا بر روایات دیگر می باید مانع در سفره حاضر
سازد بعد از آنچه ده کس بر شونده بانکه مانع زنا و آید احتیاطی بر کسی که را صد
گندم با جو بوزن قدیم به هر احتیاطی و کس که جماع کند نیز خود را در حیض باید
که نقدق کند سه سده از گندم با جو و گندم بهتر است احوط و این عبارت فقیهیه و
فقه رضویست لیکن شیخ کند کالهی روایت کرده است که نقدق کند برده کین
و استغفار کند و این احوط است و فایده ایست طاعت که هر گاه در در حیض
وطی کند کفاره به هر چیزی که در و طوی قبل قریب چند از اخبار گفته شده جماع آ
مطلقا اگر چه طوی منصرف می شود بمتعارف که آن قدرت و از آن تا علم

فایده ذکر در طوی ایض
فرض الفقیهیه با یکفاره و طوی ایض احوط است که اگر چه در تمام چهار ماه
بغیر از اول حیض و در نصف بنا را که نصف صحیح هم رسد فیهما و الا مقراض کنند
و نصف را یا ربع را برهند و بنا بر آنکه واجب باشد تمییز اگر چه کینه مانع
بهر صحیح نیست و اگر چه در یک کس بیشتر می توان و او که در میان خود است
گند و اگر کفاره اطعام کنند بنا بر روایات دیگر می باید مانع در سفره حاضر
سازد بعد از آنچه ده کس بر شونده بانکه مانع زنا و آید احتیاطی بر کسی که را صد
گندم با جو بوزن قدیم به هر احتیاطی و کس که جماع کند نیز خود را در حیض باید
که نقدق کند سه سده از گندم با جو و گندم بهتر است احوط و این عبارت فقیهیه و
فقه رضویست لیکن شیخ کند کالهی روایت کرده است که نقدق کند برده کین
و استغفار کند و این احوط است و فایده ایست طاعت که هر گاه در در حیض
وطی کند کفاره به هر چیزی که در و طوی قبل قریب چند از اخبار گفته شده جماع آ
مطلقا اگر چه طوی منصرف می شود بمتعارف که آن قدرت و از آن تا علم

سخن زن در بامعه و حیض مسیح است و بر آن خبر صحیح دلالت دارد
و آن حدیث که در رسیده که اگر زنی از عا کند که حیض دیده در یک ماه سه مرتبه
سوال می کنند از زنا که بان زن معاشرت باطنش دارند اگر تصدیق او
می کنند که بیشتر هم حیض او چنین بود قبول می کنند و اگر نه دروغ میگویند و طاهر
است که این حدیث محمول بر سه مرتبه باشد ممکن است که حدیثی در آنکه تحلیلت
تخصیص در صورتی که آن زن سه مرتبه باشد پس ممکن است که مذکور باشد و اما
تصدیق باید کرد و شد فواحش که علم در دست که کینس عده می خوانند
اگر گویند که عاده میباریم تصدیق می باید کرد و همچنین اگر مرد را با زنی
در یک لحاف پیچید و بگوید که زن من است و علم عا در کند با او است
باشیم کذب از شرع تصدیق می باید کرد بلکه اگر ادعا کنند ما را جایز
نیست تلقین بپسلمانان بدون هر چه بجهت واقع چنین باشد و از علم

فایده ذکر ایتم

بر آنکه حکایت عا در طریق شیعه و سنی منتهی است و هیچکس در توان قرآن
تکذیب ندارد و سنیان در صحیح معتقدند و سنیان منکرند از عربین اختلاف
روایت کرده اند که عمر اعتقاد به تیمم نداشت و می گفت که اگر آب نبیند
ناز نکنید و در مجلس عا در حکایت خود را یاد کرد و عا در او را تهدید نمود
عا در گفت اگر بگذرد من حکایت خود را بجا نمی آید و بعد از آن معترضان است

فایده ذکر ایتم
بر آنکه حکایت عا در طریق شیعه و سنی منتهی است و هیچکس در توان قرآن
تکذیب ندارد و سنیان در صحیح معتقدند و سنیان منکرند از عربین اختلاف
روایت کرده اند که عمر اعتقاد به تیمم نداشت و می گفت که اگر آب نبیند
ناز نکنید و در مجلس عا در حکایت خود را یاد کرد و عا در او را تهدید نمود
عا در گفت اگر بگذرد من حکایت خود را بجا نمی آید و بعد از آن معترضان است

در کفر نمرع و کفر تبیان اوستی علی الشان که شکر قرآن باشد
و اتفاق مسلمان کافر باشد او را امام دانند و اگر خواهر بر جمع صحیح
ستگن در باب تبیین لیکن اینها در شمع است حق بجانب ایشان
کسی که سیده هف عالین فاطمه زهرا با حسن فرزند رسول خدا شهادت کند و
قصود نهشته باشد الحار قرآن سهل خواهد بود که حضرت سید اکملین را
گوید که این مرد نه زبان میگوید و در جمع صحیح مسته متواتره از وفات شد و
شاه اسلام او باشد اینها سهل خواهد بود **سنة** منور در تبیین است
که از برای وضو کفایت است و از برای غسل و تریچه و غیره کفایت کند
برین معنی مذکور ام و احدی در چند ولایت دارد بر کفایت مطلقا و احدی در
چند رو در مطلقا و احدی در چند در بعضی از ولایات دارد بر یکبار و
جمعه از برای یک مرتبه را واجب میدانند مطلقا و زیاده راست و جمعه تریچه قایلند
مطلقا و ضا از قوت بخت واحد است که از برای یکبار از وضو غسل
و تبیین کند یک یا بکفر و دیگر و وضو و استقامت **فیه** و **مطهره** **التبیین**
جمعه از برای کفایت است که اگر خوف هلاک جمعه از محرم باشد تبیین هر چند که در
راه که معظمان این بسیار شکر است اما اگر خوف هلاک شده باشد شکر هلاک
او است اگر شکر در یک بهمن رسد یا غیر آن یا اجوت کرایه نهشته باشد یا خوف فرج
وقت نماز باشد یا که مثلا بر سر باشد باید بجام رفتن و تا بجام رفتن افتاد

بسیار است که

طالع

طالع شود تبیین هر یک که در بد و غنچه اگر چه بفر از علی در صورت گفته اند که
غسل کنند و نماز را قضا کنند اما شنبه کرده اند و صبحان را بوجوه و اطمینان
نایه افوی
اظهر در تبیین است که اگر امید زوال عذر باشد یا غیر است است و الا است
بیت و نماز را در اول وقت می توان کرد لیکن از جهت فرج از خلاف
جمعه اگر تریچه کنند بدینست ما دار که فرج نشود شرفنا ز شام و حقیق که تا غیر
آن تا نصف شب نهایتا مستقیما دارد و اگر فضلا مضطرب آن می توانند کرد
چه با عوام و شریفه تبیین سهلا اقتضا این فرج هر چند که ضرر دارد اما در هر
کس این احتیاج داشته باشد پس اگر در غیر رجوع از اول نماز اول
وقت کند خطا بر او بهتر باشد و در رجوع از اول نماز کند کفایت بهر سبب که
عذر زایل نخواهد شد و استقامت را علی شرح الفقه **نایه** **ذکر فصل** **جمعه**
ظواهر معارفة فیه است که صدوق غسل جمعه را واجب میدانند که در امامان صحیح
بان کرده است و حدیث صحیح زاره و احدی در بسیار بلفظ واجب وارد شده
و احدی در تبیین و حدیث و قویه وارد شده است که غسل جمعه سنت است و جمع
بیان این اجناس در قرآن کرده با که سنت است نیز و در بعضی از قرآن مجید ظاهر
شده است بلکه از سنت حضرت سید اکملین هم ظاهر شده است و لیکن شکر
وارد شده است که سنت است و در اجابت است با بر این اگر خطا عمل کرده اند
و حجب را بر سجده بگویند که در بسیار جاه استقامت واجب بر سنت کرده اند

در کفر نمرع و کفر تبیان اوستی علی الشان که شکر قرآن باشد
و اتفاق مسلمان کافر باشد او را امام دانند و اگر خواهر بر جمع صحیح
ستگن در باب تبیین لیکن اینها در شمع است حق بجانب ایشان
کسی که سیده هف عالین فاطمه زهرا با حسن فرزند رسول خدا شهادت کند و
قصود نهشته باشد الحار قرآن سهل خواهد بود که حضرت سید اکملین را
گوید که این مرد نه زبان میگوید و در جمع صحیح مسته متواتره از وفات شد و
شاه اسلام او باشد اینها سهل خواهد بود **سنة** منور در تبیین است
که از برای وضو کفایت است و از برای غسل و تریچه و غیره کفایت کند
برین معنی مذکور ام و احدی در چند ولایت دارد بر کفایت مطلقا و احدی در
چند رو در مطلقا و احدی در چند در بعضی از ولایات دارد بر یکبار و
جمعه از برای یک مرتبه را واجب میدانند مطلقا و زیاده راست و جمعه تریچه قایلند
مطلقا و ضا از قوت بخت واحد است که از برای یکبار از وضو غسل
و تبیین کند یک یا بکفر و دیگر و وضو و استقامت **فیه** و **مطهره** **التبیین**
جمعه از برای کفایت است که اگر خوف هلاک جمعه از محرم باشد تبیین هر چند که در
راه که معظمان این بسیار شکر است اما اگر خوف هلاک شده باشد شکر هلاک
او است اگر شکر در یک بهمن رسد یا غیر آن یا اجوت کرایه نهشته باشد یا خوف فرج
وقت نماز باشد یا که مثلا بر سر باشد باید بجام رفتن و تا بجام رفتن افتاد

باصل براده و در احتیاط آنست که هرگاه ممکن است ترک کند و نیت قربت کند
 چون البته علم حاصلست با کمال حساسی و تقوی طلبیده است اینکس فیان الهی
 بجای آورد و در لفظ هر نیت که نیت و وجوب را باید کرد و در
 بر تقدیر که باید در چنین جاهای جمیع علما و اجابت و اگر نه تکلیف لایق
 لازم می آید و بعضی از فضلا و عده کرده اند که در صورت تردید در نیت
 لازم می آید زیرا که نیت قربت باین عاید میشود که اگر واجب باشد واجب
 و الا نیت و تردید در نیت جایز نیست پس مبادی در غسل کند یک بقصد
 و وجوب یک بقصد سنت و هشتم کرده اند از چند وجهی که انکه این غیر تردید
 در منوی است نه تردید در نیت زیرا که تردید در نیت آنست که فرم شده
 باشد کردن و نکردن را در صورت فرم بغسل دارد ولیکن کیفیت
 غسل را جا نیت دویم انکه بر تقدیر که تردید در نیت باشد با دفعه
 صحیح است چنانچه تقدیر است فرم بران سیم انکه نیت و وجوب مذکور
 حال است از رواجی که انکه نیت فرم است در هرگاه فرم هیچ یک مذکور
 باشد هیچ یک را نیت کرده است دویم انکه اجتماع صدیقین لازم می آید
 پس کویا فرم بوجوب و فرم مذکور در روایین محال است و جمیع غسل
 دیگر باین دو غسل ضم فرم کنند یک بقصد قربت چنانکه اقل مذکور شد دویم بقصد
 رجحان مطلق نیز بیستام گشته است می تواند بود و جوب یا اجابت با دویم بقصد انکه

اگر

اگر واجب باشد واجب و اگر سنت است و در اینجا نیز شنباه کرده اند
 که معنی و مفاد هر سه یک است توهم مغایرت کرده اند و هر یک از این
 سه بد نیت اما جمیع اینها با وجوب و مذاب همان محذوران سابق لازم
 می آید پس کویا گفته است که می دانم که واجب است و می دانم که سنت است
 و می دانم که واجب است یا سنت و یک از فضلا محمد بن زکریا است
 که چند در حدیث لفظ واجب است و آورده است و نیت است میان
 انکه قصد واجب کند یا سنت و این عبارت دو احتمال دارد یک آنکه
 همین بقصد تکلیف گفته است که در جاب و کتفراض شود میان دو قصد
 تکلیف یا نیت در عمل هر یک که خواهد بود ولیکن این در صورت نیت
 که جمع نتوان کرد و احتمال دیگر آنست که واجب قصد میکنم یا سنت
 قصد میکنم آن واجب است تا ترا که شرح خواسته است و این بمنابر
 قربت بر یکدیگر در آنچه ملامت او نقل کرده اند از ان فاضله اخبر
 بود و این نیز شنباه است و از قربت که بخند و قربت افتاد است
 و این همه شنباهات از آنست که توهم کرده اند که نیت خطور ریالی
 و با بقا محقق شد که نیت از لفظ است و نیت که در خاطر گذرد بلکه
 آن معنی و احوال است که در آن تکلیف است بر فعل است تا ایمان ترا فرج الغیبه

در حال بر او سه
 اول از کلام اول
 دوم از کلام دوم
 سوم از کلام سوم
 و در هر سه کلام
 نیت واجب است
 و در هر سه کلام
 نیت سنت است
 و در هر سه کلام
 نیت واجب است
 و در هر سه کلام
 نیت سنت است

في الفقيه قال رسول الله من كان يؤمن بالله واليوم الآخر فاعطى
 حيلة الامتاع شيخ وكذا بان بعدا وروزيات واروا بايد كحل
 خورا بتمام نفوسه وخطا وروصيته است که زن متهم باشد میدی
 که خوف آن باشد که چون به تمام در و در زنا رود یا مکر باشد
 رخصت دادن در بلا و حاره که در خانه چو غسل می تواند کردن
 و در اشال این بلا و عث رخصت دادن خوب باشد چنانکه بعضی از زنان
 هر چند متهم زنا نباشند ولیکن بعثت هر روز بتمام میروند و اقل مردان
 تدو بلا را این را نمی بینند و اگر کسی را حکم زنا باشد که در خانه خود حمام
 با زود بیج شکست که بهتر است و اما در شدت هر چه سرد که خوف طلاق
 ایشان باشد و غسل بایشان واجب باشد یا بسیار گشاد باشد
 و قدرت بر حمام بکند آب کردن نیز مذمومه باشد شک نیست که جایز است
 بکند واجب است که این را رخصت تمام دهند و حتم است که همین عذر کافی
 باشد در جواز تیمم زنا که بتمام نرود ولیکن بجا نظرند از آن که کسر از عیال
 تجویز کرده باشد و ایضا بایستد تا رخصت از عید و الم غریطه اراده کرده
 است مخیر فی الترافیق و تکلیف الله غفر الله عنه الامتیاحات و
 العورات و جهات و اشیاء با ترقی فحیبهها خدا مراد این باشد که
 در حمام که خواهد بود و هر دو را در هر دو است برود و چون در این نخواهد
 که بر نفس در زنجیر در بنایان باشد چنانکه بسیار از زنان بد عصمت

کرم

چنین میکنند هر چند خاطر جمع باشد که زنا نمکنند و مع نواز نامان که این
 مقدار عصمت ندارند عاقبت زنا گرفتار میشوند پس اگر بعد از ضرورت
 بجهتی که بایشان نزدیکتر باشد برودند یا بغلو و در خروج نرودند یا
 جاها نزدیک نفیس را در خانه از جهت شور بودند خطا را در زنده است

نایدتة فوله لایح وجهک بالازان نه نبوی العیبه
 بین نیک را بر روی مثال که آب در راهی برود و در غایت که کینه برود
 نیز خوب نباشد و بهتر است که به سطر از لاله جگر خیزد بر روی لاله جگر
 از حمام بدون آید روی را خشک کند

نایدتة فوله لایح وجهک بالازان نه نبوی العیبه
 از دور و ابطل هر شود که هر چه ضرر میرسد بدن اسرافت و هر چه
 نفع میرسد بدین اسرافت و اما چیزی که نفع رساند و ضرر رساند
 شدت بسیار کوه که درین زمان شایع شده است مسکوت است بدانکه اسراف
 بر دو قسم است یکی آنکه نسبت باشخاص مختلف میشود و در طرفها تقسیم
 بجهت که داشته باشند اسراف غیبت و نسبت بجای هر قدر کسب او زیاد
 از قیمت مان او باشد اسرافت بجهت هر چه سبب این می شود که زنی
 کند مال مردم در ذمه او بماند و بعضی که دارند نسبت بایشان این
 نیست ضرر ندارد و همچنین پوششها نفیس و اسباب نفیس بکجا که
 کاسب کند کورال اغنچاه دارد که او را ضرر نباشد اسرافت و قسم دوم
 آنست که نسبت بهم کس اسرافت مثل تصنیع مال بآنکه اگر شخص صاحب

یکدوم شده اند اول آنحضرت دست چپ و دیگر بفر بعد از خضر
دست راست و دیگر سبب دست راست و دیگر با هم و دیگر وسط و دیگر خضر
دست راست و دیگر سبب دست چپ و دیگر بفر دست چپ و اگر در غیر
جمع بگویم و این ترتیب بهتر است و اگر مطلقاً بخیر قابل شوند بدین است و الله

فایده نافع در احقاق آلت رب بقرالحمیة

ظاهر در حدیث نبوی آنست که کلمه مور را با لایا سببها گفته شود در حدیث
کما لقیع از عبد الله بن عثمان منقول است که فرمودیم که حضرت امام جعفر صادق
شارب را تمام بیکر فتنه تا عمل روییدن مو در حدیث مکتوبه از حضرت
سید المرسلین منقول است که گفت است که در کتب رب را بگویند تا لب با لایا تمام
ظاهر شود و بجای روییدن مو برسد و ازین حدیث ظاهر میشود که آب شکر را
باید گرفت و پس در لفته شارب را برابر بجزر اطلاق میکنند و در پشت لب
بالا اطلاق می کنند و بر مجموع اینها سبب اطلاق میکنند پس آنچه معلوم است
استحباب آن چیدن آنچه است و زیاده را اگر کوتاه کند ضرر ندارد و
اگر کوتاه کردن ریش پس اگر قدر زیاد را که اطلاق ریش بر آن کنند بی فتنه
نامشروع نموده است و لیکن ترک آنست کرده است چیزیست قبضه است و ظاهر
زیاده بر تراز که باشد و از او جز بیخود می ماند در هر شکر که چیدن ریش بی فتنه
مورد چه بی تراشیدن آن بد باشد و احتمال حرمت و کراهت هر دو دارد

کلمه مور را با لایا سببها گفته شود در حدیث
کما لقیع از عبد الله بن عثمان منقول است که فرمودیم که حضرت امام جعفر صادق
شارب را تمام بیکر فتنه تا عمل روییدن مو در حدیث مکتوبه از حضرت
سید المرسلین منقول است که گفت است که در کتب رب را بگویند تا لب با لایا تمام
ظاهر شود و بجای روییدن مو برسد و ازین حدیث ظاهر میشود که آب شکر را
باید گرفت و پس در لفته شارب را برابر بجزر اطلاق میکنند و در پشت لب
بالا اطلاق می کنند و بر مجموع اینها سبب اطلاق میکنند پس آنچه معلوم است
استحباب آن چیدن آنچه است و زیاده را اگر کوتاه کند ضرر ندارد و
اگر کوتاه کردن ریش پس اگر قدر زیاد را که اطلاق ریش بر آن کنند بی فتنه
نامشروع نموده است و لیکن ترک آنست کرده است چیزیست قبضه است و ظاهر
زیاده بر تراز که باشد و از او جز بیخود می ماند در هر شکر که چیدن ریش بی فتنه
مورد چه بی تراشیدن آن بد باشد و احتمال حرمت و کراهت هر دو دارد

الکره

اگر چه ظاهر آنست که دست چپ از بر او جویب میداند و شهیدیه
ذکر کرده است و در تراشیدن ریش را با ضلوف و کلین از حضرت امیرالمؤمنین
روایت کرده است که جعفر بعد از تراشیدن ریش را بر آب شکر نشاند و ریش را بویچ
میدادند پس حق تعالی این را مسموح کرد و بارها مکرر کنی که بصحت حدیث
کرده است پس ازین حدیث ظاهر شد که سبب ریش تراشیدن رب میگویند

و احتیاط درین ترک هر دو است و الله تعالی اعلم فایده التنبیه

از اخبار ظاهر می شود که مؤمنان پیش ذم را بیوسند و بر روی
وارد شده است و لب را بیوسند مگر لب زن و لب طفل صغیر را
و در حدیث حسن کالقیع وارد است از حضرت امام جعفر صادق
که فرمودند که نمی توان بوسید مگر کس را و دست کس را الا سر و دست
حضرت سید المرسلین هم را یا کس را که مقصود از حضرت
باشد تراشیده معصومین هم باجماع علماء و مشایخ و ائمه با اعتبار
است بخیر و فرزند آنحضرت و مشایخ صالحین با اعتبار و در
آنحضرت بر احتمال که خال از قوه نیست پس اگر دست ایشان را
بوسند قصد کنند که دست ایشان را بوسیم با اعتبار و سبب
ایشان با آنحضرت صلوات الله علیه و آله و در نیت که صلواتی را نیز توان

در حدیث حسن کالقیع وارد است از حضرت امام جعفر صادق
که فرمودند که نمی توان بوسید مگر کس را و دست کس را الا سر و دست
حضرت سید المرسلین هم را یا کس را که مقصود از حضرت
باشد تراشیده معصومین هم باجماع علماء و مشایخ و ائمه با اعتبار
است بخیر و فرزند آنحضرت و مشایخ صالحین با اعتبار و در
آنحضرت بر احتمال که خال از قوه نیست پس اگر دست ایشان را
بوسند قصد کنند که دست ایشان را بوسیم با اعتبار و سبب
ایشان با آنحضرت صلوات الله علیه و آله و در نیت که صلواتی را نیز توان

دست یوسیدن باعتبار تابتعت ایشان آنحضرت را و اگر دست
 غیر معصوم را بنوسند بهتر است چنانکه در حدیث قوی کالصحیح وارد است
 از عقیل بن مرید که داخل شدم بر حضرت امام جعفر صادق علیه السلام و دست
 آنحضرت را بوسیدم حضرت فرمودند که بهتر است که تو بپوشی دست
 بوسیدن مگر بنیاد و حتی نبی را آنکه کلام طایفه است **کلام فی القنوت**
 ربنا السموات السبع ورب الارضین السبع انا نزلت اسمان ان فلک قرآ
 وعطارد و زهره و شمس و قمر و زحل و اقمار و اوقات هفت زمین پس
 از حضرت امام رضا علیه السلام نقل است که این زمین اسمان اول است و پشت
 آسمان اول زمین دوم است و همچنین تا با اسمان هفتم و بعضی
 گفته اند که مراد هفت اقلیم است چنانکه از حضرت امام جعفر صادق علیه السلام وارد است
 که دنیا هفت اقلیم است با جوج و با جوج و روم و چین و زنگ و قوم سنی
 و اقلیمها را با یک هفت اقلیم شهور است میان منجین و محمدر است که هفت
 اقلیم متعارف باشد و ظاهر حدیث زمین شطره است که زمین مثل آسمان
 هفت طبقه است آنرا و مشهور میان علماء است که عرش فلک هم است
 و کبر فلک ششم و گاه است که فلک هم را که زمین میگویند و عرش را اطلاق
 میکنند بر عالم البر و در اول مؤذن تکوین و بر جمیع کائنات چشم همه مظهر است
 و مظهر صفات کالیله الهی و پیغمبران مرسل که دین باکت بر داشته اند

بوسید

سید و سیزده پیغمبرند و جابر سلام علی المرسلین در اخبار معتدیه
 و کلینیه مذکور است و صدوق در فیه ذکر کرده و ممکن است که در کتاب
 حلب طبع باشد و از رواة اقداره باشد ولیکن در فیه در حدیث معتدیه
 تمیقین است و بعد نیست که از پیغمبر صدوق زیاد کرده باشد و الله اعلم

فایده فی بعض الارواح

بند تورات از حضرت صادق علیه السلام نقل است که ملک الموت گفته که تو چگونه قبض
 ارواح چندین کس بکنی در یک وقت و بزبان با آنکه بعضی از آنها در مغرب
 و بعضی در مشرق است پس ملک الموت گفت که میخواهم ایشان را در این
 اطاعت میکنند بعد از آن ملک الموت گفت که کلید دنیا نزد من است
 که برابر یک از شما باشد و از هر جا که خواهد لقمه بر وارد و جمیع آن نزد
 من نیز است هیت که در دست یک از شما باشد و هر کس که خواهد از شما
 بگرداند بغیر از شما دنیا بزرگ من نماید و من میفرستد ملک الموت اگر
 مجرد باشد چنانکه بغیر گفته اند تصرفش در آسمانها و زمین سهل است و
 اگر جسم لطیف باشد چنانکه اکثر علماء بر نهند و فلکها را با ت و احادیث
 بران دلالت دارد نیز سهل است با آنکه چندین هزار دست داشته و هر
 دست قبض روح کس را کند که روح جسم باشد شکست و اگر مجرد
 باشد چنانکه مذکور است که علماء تحقیقین است شاره گفته است چنانکه اول گفت
 که میخوانم ایشان را اجابت میکنند درین صورت بآن نحو که مذکور است

دو روز از آن الهی در وقت
 قبض ملک الموت ارواح را از
 پیشتر از ارواح را از
 صاحب انوار کرامت
 از آن صبیح
 جوی هم

اینکه در این کتاب آمده است که هر که در این راه باشد...

امر کند او را با نکه قطع تعلق از جسم بکند یا بروج نماید تا به عالم که از
 جهت او مقرر شده است او قطع تعلق ازین جسم بکند شد آنکه شخص پیش
 ز در عاشق باشد و زنی بسیار مقبول تر را به بیند عاشق او شود
 از حضرت امام چهارم با قروا امام جعفر صادق علیه السلام نقل است که هر کس پیش از
 روز چهاردهم بمیرد بجاه مرده است چنانچه در چهارم و در کتبه ازین شفا می آید
 و شب چهاردهم بحران اعظم است و محتاط خط است پس هر کس که البته
 وصیت بکند و چنانچه بعد از چهاردهم نیز با لقمه پخته است اگر چه آن
 عرق تحت نکند و بهتر آنست که همین تب کند و وصیت کند و کاملتر آنست
 که سوزن هر شب وصیت او در زیر سرش باشد و آب که بناگاه برود
 از حضرت صادق علیه السلام پرسیدند که طاعون از چه واقع میشود حضرت
 فرمودند که نظیر بجزر غداست و نظیر بجزر رحمت است عرض نمودند که چنانچه
 شود که بجزر هم غدا باشد و هم رحمت حضرت فرمودند که فریبند که
 آتش جهنم غداست بر کفار و بر غافران جهنم از فرشتگان رحمت
 و لذت ایشان در آنست که در اینجا اطاعت الهی بجای می آورند **فایده**
 زیرا بر این مومنین ۳ اذکان فرمود من الدنيا و اولیوم من الاخرة مثل ما
 رولده و علمه احدیث الطهرانت که نمیشوند چنانکه در عالم خواب مشغول
 میشوند و این عالمشال و کلمات میان عالم جمادات و روحانیات
 و شکی در وجود آن نیست چنانکه تجربه ظاهر است و بسیار است که میت در

حالت احتضار فریاد میکند که ما را چرا میسوزانید و فرزندمان **فایده**
 چرا میکشید یا میسوزانید و در این اوقات جمیع نقل کرده اند که یکبار از
 عالم در حال احتضار فریاد میکرد که آتش در گشتم من فریاد ده
 آب بیاورید و آب میزند از جهت او درست را در میان آب کند آن
 فریاد میکرد که این آب آتش را فرو فرستند آب یکبار بیاورید و فریاد
 میکرد تا رفت و لکنه اکثر باران حمل برین میکند که هر چه میگوید به
 تبعیت عربن الخطاب حتی سینه و قدامه را از خوار غفلت بدار کند
 سئل الفقه لارطه بغسل الميت قال يخرج منه النطفة التي خلق منها
 تخرج من عینیه او من فیه مستبد میت که بعضی از آن نطفه را در اجزای
 چشم یا در آن او مانده باشد بحفظ الهی و درین وقت پرده آید
 و مکن است که مراداران روح حیوانه باشد که چنانچه بیرون میروند بیرون
 بسته و نجس میشود و چنانچه غسل میدهند او را پاک میشود و قبل آن نطفه
 که ناز بران توان کرد پس گویا جنب شده است و استیع **فایده**
 بدانکه مشهور میان علمای آنست که میت را زود دفن کردن مستحب است
 که وقت که خوف شده باشد که از ماندن متعیر شود و بدبو شود و در آن
 صورت واجب است و با لقمه در بلاد حاره پخته است که اگر در بعضی
 بلاد اندک باند کم در روز مرافقت و اگر بکوز باشد هم گرم میشود
 و نقل میست و بیشتر فرقی مطلوب است که بدبو نشود و اعضاء از هم بپاید

وقت کرد است که یک اجاره باشد و بعد از آن از خدمت کوبه باشد و آنکه
 گفتن نگران کردن و برش اینست که چیزی جز برخص است توان گفتن کردن آنست
فایده اصحاب کلم بصحت احادیث یونس کرده اند با آنکه کتاب
 یونس نزد کلین صدوق بوده است و جزم داشته اند که کتاب او است
 و افزایتم معصومین روایت کرده است که مطلق است این کرده است
 و بخدمت این رسیده است با آنکه کتاب یونس را بخدمت حضرت
 امام حسن عسکری عرض نمودند حضرت هم را ملاحظه فرمودند و فرمودند که حق
 سبحانم او را بعد و هر چه فرمود که راست گفت **فایده دیگر که کافور**
 بر آنکه کف نیکو کافور صلال گفته اند شیخ صدوق شیخ عیسی و شیخ طبرسی در نهایی است
 و گفته اند که واجب است که غسل جنوطیت بجا فروردند و آن باشد و شیخ
 ابوسعید در شرح نهایی پدرش ذکر کرده است که کافور صبح در خدمت که در زمان
 درخت میزد و درخت دانه است آنرا میزدند و آنرا کافور نام میکنند و هر چه
 ریزه است و بجا کف مخطوط شود آنرا میزدند آنرا کافور میگویند و این کافور
 در جنوط جنون است و در اجناس که وارد شده این قید نیست هر درختی در صورت
 بنابرین اگر اصحاب شرط کرده اند که فام باشد و بعضی گفته اند که چیزی این درخت
 در بلاد کف است و گفته اند که چیزی میزدند و بعضی گفته اند که باید که چیزی میزدند
 و بعضی از تجار میگویند که چنین است و لیکن شیخ این قسم نهادت مستوع نیست
 و اصل مسلمین تحمل رحمت است و اصل در پیش طهارت و در نجاست هم کثرت
 و ازین باب اجناس تجار در بغا و سمور و سنجاب و سایر پرستها که از بلاد کفو
 میآورند و همچنین نیز در کوه و مندرج و سایر باغها و مندرج که تجار میبرند که هیچ

این

اینها را که مطلقا بر طریقه میکنند پس اگر جو خوش گوید که کف است این
 مندرج با این نیز در وقت که اجتناب لازم باشد در آنچه از دست او میگذرد
 اما شهادت بر دیگران مستوع نیست مگر آنکه بجهت جابجه مستوع و در آنجا
 دهند در اینجا خلافت و احاطه اجابت است **فایده نافع** نه العود و بعضی
 المراه از امانت گفت و گو کرده اند و دخلت المراهة في الدم او من اللدم و تطف
 ثم تشر العقب و التبرم یکفتر بعد رنگ و این جابره و احتمال دارد که آنکه بعد از
 غسل جنون با پرازی میبندند تا نیم زمان که در حدیث میگوید که در حدیث است و نیز
 از قید نیز چه کمتر که آن از جهت او میبندند و با شکر را در اندرون آن
 میکنند که اگر غرض از بندگی بود زبوت بخندد و در کفن را بخش کند و احتمال
 دیگر است که جابره تا سبیل العقب باشد با کف ریزه بلغا و اما آن از
 کف است و آنکه در فرج او بر کند و اینها با فضا از آمدن خون و آینه مع
فایده در روی صحنه المیت

القتل انما لا نعمنه الا حیرا من شاد و نذا به بر سر که ما علم نداریم و نمیدانیم از او
 که خوبه را که او ایمانت و از باقی اعمال اگر چه بد باشد علم نداریم زیرا که
 ممکن است که تو بشنیده باشی سبب سگرات برک ایتر آن دور نماز نیست
 اقتدار او شد اقتدای نماز دیگر نیست و در غیر این نماز مقتدر قنارت می کنند
 که چه تیر که همه بران شود و درین نماز نیست اگر چه شنود نیز و اما خواندن
 بهتر است و اعلام مؤمنان است که تا در جابزه او فرزند و متقا و کف
 که بلا و نجف شرف چنین است که مؤذن بلا شاره میروند و اجناس میکنند و

در حدیث دیگر گفته اند که قنوت است که با کلام
 بهیچا در اول دعای است این عبارت
 در حدیث دیگر گفته اند که قنوت است که با کلام
 بهیچا در اول دعای است این عبارت
 در حدیث دیگر گفته اند که قنوت است که با کلام
 بهیچا در اول دعای است این عبارت

در غایت
اسم صحابه بر آنست و نظر دارد
لغته بر آنست که حضرت
و در آنست که اولاد
تغنی بعینه

به پیوسته تا زودتر حاضر شود که منافات با تعجیل بر آنست نه است با **فایده**
در آنست که اگر مردان باشند آن اولاد آنست که حضرت که با وجود مردان
زنان بریت زن تا زکند چنانکه در چند خبر وارد شده است که حضرت سید
الرسولین حضرت فاطمه را فرستادند با زنان مسلمانان که تا زبهار حرد
گردند و آنکه حضرت او را فرستادند با وجود آنکه سوره ادرشت که عثمان
بود از آنجمله بود که تا فاطمه را رسد و حضرت که عثمان منافق است مسلمان نیست
وصیت زینب زوار شده است که حضرت فاطمه در جبهه او حاضر شدند
با زنان مهاجر و انصار را آنکه به ربه که حضرت سید اکملین م باشد و بنا
بر قول جبرائیل که رقیه و زینب دختران خدیجه بوده اند از شهر دیگر
پس حضرت فاطمه وارثه و ولیده خوانند بود و بر تقدیر وراثت نیز حضرت
رسول م اول بودند و اولویت خود را ب حضرت فاطمه که گشته اند و ایلم
به آنکه اکثر استدلالات فقها را بر اینست بطریق شیعندار و بلکه
طریق سنیان است و اگر جبرائیل را شاهد علامت در این نحو استدلالات
میکنند عرض م مطلوب بلین رد بر عاقله است الزام آنست اعتقاد ازیرا
که آنکه در جمیع کتب اصولیه و استدلالیه فرائین استنباطات کرده اند
بدلیل شریعت و جمیع تابعین آن کرده اند و جمیع بحث بر این کرده
و در روایه مخالفه از طریق مطلوب اینست **فایده** و **فایده** **فایده**

محمد است که اطفال را نیز نوازد باشد در اعمال چنانکه در آنست
و نظایر آنست که اولاد است که بر آن دانند مشهور است که اطفال
اهلیت خطاب ندارند پس تکلیف معقول آنست و ثواب بر تکلیف است
حق است اگر کسی قادر است حقا باشد و لیکن ممکن است که حق هم معقول
در تقدیر است کند یا آنکه اگر تمیز داشته باشد استحقاق بر تکلیف
و مولانا محمد تقی مجله در شرح فیه گفته و همه تدبیرت العالمین که بنده
در چهار سالگی همه اینها را این احوال است و در شرح را می دانستم
و نماز شب می کردم در صحنه و نماز صبح را بجا می کردم و اطفال
را نصیحت می کردم باین حدیث تعلیم پدرم رحمه الله تعالی عرض
آنت که حق سبحان و تعالی مرتبه مرتبه عقل اطفال را زیاد میکند و در
سین سن سال قابل تعلیم تا زودتر آداب استند و لیکن پدرم
به سعادت خود تحصیل کرده اند آنچه را عاقلانه و تحصیل جز چند
کرده اند که فرمایند آنها بیاد اطفال خود میدهند و حجت الهی است
ظایق تمام است و تقصیر از این است **فایده** **فایده** **فایده**

در بیان آنست که
شیعه استنباط از
استنباط عقول
دلیل بر حجت است
باشد در این معقول
بیار دارد است

کلمات مدد نمودیم در آنکه سنیان بصره که در شهر اراکه در راه
 که از چون شتر قوت شد و از جهت او استیجار حج کنیم قریب بعد
 کس آمدند و گفتند که در شکر و جعفر او زده امام را از این نرسیم
 بغیر از عا که را نمیدانستند تا آنکه بعضی از احوال نوبین را منبغ کرد
 که در راه که به چنین تقیه میگزید حال آنکه متوجه آنجا بعد از آن اراکه
 بجز خود در فقیه مطلق بود که هرگز نماند از آنکه کلام مولانا الفخر المجلد
فایده ذکاوت و ایمان تا در غرض در حکایت دوات و قلم جوید گفته است
 از جهت آنکه آنچه عمر گفت از نسبت اندیان بجز سید اکملین
 و گفته است که حضرت جعفر بن زید که در آن روز گزرا نشوند که
 اینها سلسله است همیشه کار عریان چنین بود است گفته است که همیشه
 چنین بود و جایش باین بر میگردد که عمر در آن وقت کافرانند و همیشه
 کافرانند و است گفته است **فایده ایمان** هر چه را که بکنند بسند
 روایت کرده است از آنکه بطریق اعتبار را بر ایمان ما هم صدوق و
 شیخ با ساینده روایت میکنند و ندیده ام احدی از علمای اهل
 این حدیث نموده باشد چنانچه است که بر ایمان ما هم این کتب
 را بیا آورده و پشته از آن حسین بن سعید و علی بن جعفر و غیره از
 اعیان علمای آورده بودند که از آن تعلق بیعتی کردند و از روایت
 کردند و بپوش که از جمله ثقات معتدین است همیشه از پدرش روایت

بجز روایت دوات و قلم را در
 صحیح خود زبانه از شناسش
 جا نقل کرده است

میکنند

میکنند و محمد بن یعقوب کلینی که اعظم ثقات و محدثین اهل ایمان و اسلام است
 همیشه از روایت میکند بلکه اگر سهلین زیاده روایت کند ضرر ندارد
 چند سلسله نیز این کتب را بیا آورده بود و بجز حضرت جواد و ابی
 و عسکری رسیده بود از ایشان صلوات الله علیهم با و مکاتیب میرسد و
 آنست که از جمله اصحاب ابرار حضرت است و اگر کار از آنرا میان میگذرد
 جمع نفیسه حمل بر غلو کردند و احمد بن محمد بن علی او را از قم چون
 کرد با جمعی و او پیشمان شد و با تمام سبب را بر او یاد و چون
 کلینی کتب جمع کثیر از اصحاب رسیده بود که یکی از ایشان ثقه عظیم
 است آن عتاب بن محمد کلینی است دیگر ثقه عظیم است آن محمد بن احمد صفار
 دیگر ثقه عظیم است آن محمد بن جعفر سمرقانی از ابواب حضرت صلاحیان آن
 دیگر محمد بن عقیل کلینی و غیره و هم خوب سلسله را میدانند همیشه معتد
 کلینی است و درین مدت مدید حدیث از سهل ندیدم که دلالت بر غلو یا ارتقا
 داشته باشد با آنکه شیخ طوسی تیش کرده است و مع هذا از شیخ
 اعانه کتب معتبره مشهوره است که کتب بر نظر و این ابو حمزه و حجاز
 و صفوان و حسین بن سعید و اش این اصول و مصنفات که در این
 متنجه به رسیده که حدیث او ضعیف نیست و در مرتبه کثیر از ابن علیست
 و اگر بهتر از او باشد و جمع که اصلا متنجه ندارند همان که یکی ازین جمع در
 طریقند اگر چنانچه حدیث باشد هم را طبع میکنند و این ضعیف نیز با اعتبار

تا لیف قلب هر چه باقی مانده است فرین کرده ام و در جاک لایحه میگویم با اعتقاد
 صحیح است شیخ محمد زکریا که بعد از سبیل روایت کرده باشد تا معصوم
 صحیح میدانم و در باب قدما که از رجال سخن میگویند این بوده است که در
 راویان سخن میگویند تا بعد از آن زیرا که کتب و احوال تراشیدن کتب
 کار را بر او آسانتر کرده است اندک از جهت اقبال سنده و لهذا شیخ مکرر
 سخن در قبح روایه نموده است و در کتب معتبره بنام محمد بن حسین بن سعید از او
 بسیار روایت کرده است با آنکه واقف است و معنی و توفیق ندارد و در
 این بنا بر این است که او را در شمار روایه کتب شیخ نماند که گفته شود
 فهمیده است بنام سعید اجازه آنها را داده بود و کتب متواتره در نزد
 حسین بن سعید بود و اسم او را بعضی اقبال سنده میبردند و در آنچه متبع
 یافته ام بعضی از آنها ثقه ثبت محقق شیخ حسن بن شیخ زین الدین را
 مطلع شده است اگر چه هر کس در تحقیق خود را و اکثر احادیث صحیح را
 از مرتبه صحت انداخته است و چنین شیعیان و علم بعضی شیعیان کرده که
 از مدت بسیار زیاد است که همیشه متبع اخبار خرافه و دعا کرده ام
 بعد از آنکه بسیار در خدمت فضلا محققین روایه است شیعیان و فضلا
 کبریه و عده و اقدین جا به باقی آنها هم سنان این ضعیف الهادی است
 و چه کمترین بسیار شکل است همانند این معاذیم و در تتبع حدیث
 مستقر یا متعسر آما امید است که بعد از این جمع کثیر مرتبه هدایت یابند
 بنفدا است **کتابه ذکر اخبار**

چون حضرت امام رضا علیه السلام بودند سینه شیخ زین الدین را در آن زمان
 در در خانه حضرت استاده بودند و نقل کرده اند که در آن زمان
 در اصل شیخ بود سینه از حدیث بودند از خرافه دعا که
 بر سخنان را اجتماع نمودند و اخبر بواسطه حدیث شیخ آنجا او را
 در منزل سبکیان کردند و جمع بعد تشویش او را از دست
 اینها خلاص کردند و در شهر او را روانه بغداد رفتند بعد از آنکه
 دو مرتبه سابق در سر قند و بخار را نیز او را سبکیان کرده بودند
 از جهت آنکه اعتقاد بخار را این بود که کلام الهی حادث است و فی
 و احدی خدایت است ابو الحسن اشرف علیهم السلام قرآن را قیام میدادند
 و این اعتقاد باطل در خواندن شیخ بود خصوصاً نزد حشاشان
 اهل سنت چنانکه بخار را با شیخ فلف این اعتقاد دیدند با او چنین
 کردند و در رجال عامه حکایت بخار را با این عنوان نقل کرده اند
 و ذکر کرده اند که در شهر سبزوار بود و از آنجا متوجه سمرقند شد
 و در آنجا نیز از برای او جمع شدند و چنانچه فضلا آنجا به چهار شدند
 این مکر کردند که در وقت که در تبریز است سینه حدیث و کلام را
 از او پرسیدند و او گفت که حق سبحانه و تعالی در قرآن مجید و صف
 کرده است قرآن را بحدیث پس فضلا گفتند که کار است و شروع

سنگباران کردند و جوار میدان اجدادش را در انظار کردند
و مخفی از انجا بجای آنکه در آنجا سیصد نفر جمع شدند
و عاقبت مشرف شدند و درین تور بستور تا چون میگرد
رسید اعتبارش کردند مجله آنکه در خانه حضرت دوست
از آن انظار حقیقتین اجتماع کرده بودند و چنانچه حضرت از خانه پر
آمدند در محض بودند همچنان فریاد برآوردند که یا این رسول الله
از شما بیرون میفرماید و یک صیحت افاده میفرماید که مستفید
ایم حضرت
رسول پروردگارند و فرمودند که شنیدم از پدرم موسی که
چیزی میفرمود شنیدم از پدرم جعفر بن محمد که حضرت رسول خدا را
گویند شنیدم از جبرئیل از خداوند علین که فرمود لا اله الا الله
صد رفت و که داخل شد در صحرای ایزم شد از عذاب من
پس چنانچه شتر روان شد حضرت با او از بلند فرمودند با شترها آن
و من از جمله شروط این کلام استماع فی شرح الفقه الفارسی المعتبر
نامه **فکر** در آن چون متعارف است که عیب همه را میفرستند و نیز
عجم بالا پوشش بنزله در آنست شیخ عباس الدین حمزه که می گفت
بالا پوشش در است و پیشتر عیب متعارف است **نامه**
حضرت امام عارف و امام حسن بنا را از اینجهت عکسین رسانند که

لغز

سنگباران در سینه بود در سینه برای رای که از خلفا از حجه
عکس بنا کرد که در بغداد در اینجهت **نامه** در این
در شرح فیه گفته که حکمت الهی واقع کرده است که دنیا معبود باشد
بغفلت چنانکه منقول است که حضرت سلیمان ۴۳ سوره زور شیطان
را حبس کرد هم کسی ترک کار را در او کارها کردند و قبرها از حجه خود
گذاشتند و مشغول مردن شدند تا آنکه کبریا حضرت سلیمان میگردند
زینعلت که بود که از آن معاش خود میفرمودند کبریا و حضرت
چیزی بخوردند تا آنکه بیدار شدند و گفت که تو میباید که در حکمت
در وجود این ملعون حضرت او را در آن کردند همان ساعت متوجه
کار و با خود شدند **نامه** می باید که عارف در هر
شماره از شارات معصومین و اوقاتینها توجیه نماید و این شارات
معصومیه و قیاسات بنده را بخیر میرسانند شارات و قیاسات
ابوعلی که بغیر از صفات چند از آن حاصل شود که چند کلمه که از
دیگران بر خلاف مسلک خود ذکر کرده است **نامه** **فیه** **فیه** **فیه** **فیه**
قال الله و اذا جئتم ارج خلافتی که سلام داخل است در تحیه
و صحبتیکت بیکر شد و اوضاع و دیدنها متعارف و جود عیال
داشت الیها بعضی گفته اند که هم تحت است و در آن واجبت و این

معتبر که حضرت حق استحقاق لنگار این صوات است علیه بیست و
 ام دوره بعضی حقوق المیرت ذکالت دارد و همچنین حقوق جمع محلی
 بلام است و مفید عموم است با اتفاق اصولیین با دیگر اعا دیت که این
 باب دارد سه است قطع نظر از اذیت ها نیز باریت مؤمنین و
 حق اینست که این عبارات ختم بوجوب غیرتوان کرد این از
 تباهاست که مرید بقصد قربت بجا آورد و ترک کند و آنست

فایده دفعه مست یحیی المؤمن بعد وفاته

از جمله شش چیز که خواب آن بعد از مردن بوجهی میرسد است
 که بان عمر کند بعد از او مرد او از دست چیزیست که حضرت سید
 المرسلین هم اصل از او مقرر شده باشد اینکس فرج از اجازت کند
 شد و دیت بسیار وارده است که قطع رسانیدن بخلق خدا بگوید
 شخص مد رسد یا رابطه با پدر بسازد و دیگر آن که برینند رغبت کند
 و بزنده هر چند حضرت مثلا خصوص این عمارات نوحه باشد و
 همچنین درگاه در شهر یا در نماز است با جامعه نکند و شخص باید
 و این بایران برادر که بکنند تا قیامت خواب عبادت اجتماعت
 با و عاید شود و مجموعا سه سبب این حدیث تجزیه شده اند
 شود حقه در نافله ماه رمضان و غیره و تفکر کرده اند که چون
 عزرا و یحیی را قرار دادند بر آن مسجد دید که مسجد پر شده است از نماز

قال العم است یحیی المؤمن
 بعد وفاته و له استغفار کثیر
 یخلفه و غیره غیره و صدق ما
 یحیی و قلیب یحیی و سینه
 یحیی بر غیره

که از زبان

والفظ

که از زبان گفت نعمت البعده نیکو مدخر قرار دارم ^{والفظ} بعد از بدت حدیث
 و بطلانش اظهار التمثل و نقد کرده اند که نوشتن و آن مقرر ساخته
 بود که هر که سخن نیکو بگوید و او بگوید و او بگوید و او بگوید چهار هزار دارم
 با تفحص به صداقت قار رسید بر هر که درخت زیتون می کشت نویسد
 گفت با این درخت بعد از سال بارور میشود مناسب عمر توست
 آن مرد گفت که با با دیگران کشتند و ما خوریم ما هم میکاریم تا دیگران
 بخورند نویسد روان گفت زه چهار هزار دارم و او نذر در گفت
 با با دیگر که درخت ما چون بار آورد نویسد روان گفت زه چهار هزار
 دارم دیگر دادند مردی پرگفت با با هر درخت سال یکبار بار میدهد
 این درخت در یکال دو بار بار داد گفت زه و روانه شد چهار هزار
 دارم دیگرش دادند نویسد روان گفت که خوانه ما را خا لا میکند اگر
 مرا استایم و اگر مرا استاید ذکر شش بیشتر ماند **فایده العباد تقربا**
 که بجز طاق مودفط ساخت که هنوز است در حال ابعاد و کسر
 شد آن عمارت ف خسته بود ایچرا اجاب فقیرتخف و هدا یا آورده گذار
 و او در آن مجلس جا دادند چند نفر بگوشه مجلس که دیدید بگینا آ
 و در میان این طاق چند کز پیش آمده است در تفکر افتد که چه سبب
 داشته باشد نویسد روان بغوات دریافت گفت فکر بگینا عمارت

میکند که پیش حدیث گویند یا با پیش هم گفتند و چنانست که خانه پره
زال و در حقیقت از اینها بود و خود است که دل او را بر بختانیم ایچ گفت
مکنز بود که خانه نفیس با و داده او را را فر کنیده و عمارت بدین بنا
گفت با و گفتیم او گفت که هفت یک پادشاه را بکنک و نیامیزد ششم
ایچ گفت که اگر عمارت بدین مانند آنکه نیست عدالت است تا
قیام قیامت خواهد ماند و منقول که حضرت سید المرسلین ص فرمودند
که من متولد شدم در زمان پادشاه عادل بلکه وجود آنحضرت تاثیر
کرده بود در عدالت او و مشهور است که حضرت تم فرمودند که نو
بشروان و صاتم را عذاب نخواهند کرد و سستی در زمان او چنانکه در
حدیث موثق کالتحیح وارد شده که مومن در مملکت پادشاه عادل بود
و از دست او که بخت و در منزل شخص از کفر نازل شده و آن کافر او را
جا داد و با او عهد بنام کرد و همانا که در پس چنین کافر در حق تبار او
کرد با و که قسم بوقت و جلال من که اگر مکنز بود که ترا در بهشت جا دهم
جا میدادم و لیکن بهشت بر کفر حرام است و لیکن خطیب با تشکر رسید
که با و هر رسان واقش بر او رسد و سلامت است و صبح و شام
روز او را ملائیک با و میرسانند را و بر میسد که از بهشت میسرند
حضرت فرمودند که از هر جا که خواهد در حدیث صحیح از حضرت صادق

نقل

منقول که فرمودند که هر که در اینها تامل نماید در حال است
و درین نحو در ایکث یکدیگر مظلومان در پیشان با و رسد و
موانع را دور کند که داخواهان را بینه و غفور در دم رسد حق
واجبت که در روز قیامت ترس از او بر آرد و او را داخل بهشت
کند و این با با و درین بسیار است در مومن لازم است که همیشه
پادشاهان خود را در حق صیر کند خصوصاً پادشاهان صفویه که
حقوق ایشان تا احق سید المرسلین و حضرات ائمه معصومین
صلوات الله علیهم است و خطا هر است که اکثر علم کافر بودند و بر
برکت این عالم مومن و مسلمانان شدند ادام الله بقا بهم
قیام صاحب الزمان بل المایم العیبه چنانکه در کتاب باز کتب غیبیه
که بعضی از علمای در غیبت حضرت صاحب الامر تصنیف کرده است
و این کتاب تقدیر است که شاید بوقت بعد از آن باشد که نوشته باشد
چنانکه از تاریخش ظاهر شود که حدیث از حضرت امیرالمومنین
در این کتاب است که حضرت خبر داده است که یک از فرزندان
من خروج خواهد کرد و عالم بلیک هدایت یابند و احوال فرزندان
او حشر کشان است و عباس پس از پادشاهش صوفی پادشاه

اعلم ان هذه حقا والقرآن مصدر حقيقة من العالم الفقيه الرباني محمد بن رضا
 المازندراني ووجه في هذه الاوراق ذكره للتقنين وتعيين المعاني **سنة**
 اختلف الروايات في تعليم القرآن فمنها ما يدل على اجازة رواية الفقيه
 عن العتقون في قرعة غدير عبد الله قال قلت لان هو لا يقولون ان كعب
 المعلم تحت فقال كذب بعد الله انما ارادوا ان لا يعلموا اولادهم القرآن
 لان رجلا اعطى المعلم دية ولده كان للمعلم وروى الكتاب المذكور ايضا ما يدل
 على التفرقة ان رجل امير المؤمنين قال قلت والله يا امير المؤمنين اني لا احبك
 فقال لا ولكن انضمتك قال ولم قال لا تكلم في الاذان كبا وها قد علمت
 اجوازها على السلام من اخذ على تعليم القرآن اجوازها كان خطه يوم القيمة
 اقول الرواية لا دلالة لها على التبريم ثم يدل على حمان الثواب في ذلك
 لانه يتوقف على الاضطرار ويصح بغيره **سنة** انما في الكراهة او التيقن كما يشهد
 به الخبر الاول مع موافقة المصنف للمعتبر اجوازها مع الكراهة والله اعلم **سنة**
 يشترط في زمانها هذا الفقه المدعي لاجازة القران لا الموت او الفسخ
 بشرطه الا في تعليم الشرايع والسنن
 يشترط الاضطرار ولكن الاجر والاولاد من قبول الهدية لاجل القرارة بمعنى
 انك ان لم تقرا لم يعطوك كما يدل على الخبر من ذلك مداه في الفقيه في الحكم بن
 مسكين عن قتيبة الاغشي قال قلت لابي عبد الله انما قرأ القرآن فهدر الآ
 الهدية فاجبتها قال قلت ان لم يشرط قال ارايت ان لم تقراه كان

التي هي من هذه الكراهة
 بشرطه الا في تعليم
 الشرايع والسنن
 ذلك ما قبول الهدية
 غير اضطرار كما هو في
 في اجازة رافوس

انزل

كان تدرسه قال قلت لابي عبد الله انما قبله وهدى الخبر بوجه من اجازة
 الهدية لاجل القرارة وعلى الحكمة في الاعصار والامصار خلافا في ذلك ولعله
 لضعف الرواية سنداه فيكون حكمه على الكراهة او الميث رط واللا في الجملة
 نظرا لرواية الفقيه قال في خبر رسول الله صلى الله عليه واله عن جده القاري
 انك لا تقر الا على اجازة شرط وبالجملة فالاول عدم قبول الهدية لاجل القرارة
 مطلقا سواء شرط او لا والله اعلم **سنة** يجوز للمام فباية العالم
 ان لا يصيبها في تعليمه حقوق ان هو كان لا يبايعه الا ان لا يكون عبدا
 للناس في موعظتهم كما روى في الفقيه في معوية بن وهب في الصحيح قال قلت لابي
 عبد الله انما ذكرنا ان رجلا من الانصار مات وعليه دينان دينا فعمل
 عليه البرقة الله عليه السلام فقال صلوا على ابيكم حتى تصنعها من بعض قراباته
 فقال ابو عبد الله ثم ذلك الحق ثم قال ان رسول الله صلى الله عليه واله
 وليه وبعضهم على بعض ولئلا يستحقوا بالدين وقدمات رسول الله صلى
 عليه واله وقد امر المؤمنين وعليه دين ومات احسن وعليه دين وقد احسن عليه
 دين **سنة** لا يجوز التماس من الامانة لو ووجه من الاجازة الدائم على
 التفرقة الفقيه في معوية بن وهب في الصحيح عن ابي عبد الله صلى الله عليه واله
 يكون له عليه حق فيجب ودينه ثم يستودع من مال الامان اخذ ما عنده قال لا
 يهذه اجازة وعرضها التماس قال لا يبايعه الله صلى الله عليه واله فاذة اليه

المشهور بين الامامية
 كراهة التماس
 الامانة

معرفة فلا تحسنه ولا الصدوق ايضا الفقيه ان ستموه ما لا فليس
لان ياخذ من شينا لانها امانة ائتمت عليها فلا يجوز ان يكون كما خانه
مسئله مشهور في ما سابع المصنف في بعض الاجزاء رواه عن يحيى بن
عنه بعض الاجزاء لا يتبع الكتاب ولا تشبهه ومع الورق والاديم واحد
فلا يحط ان يقول انما مشهور في الورق الابيض والدميقين والغلظ
ويكون ذلك في منتهى سمائة اياك ان تشتر الورق وفيه القران كقول
عنه في ما سابع ما بعد حراما ولا بأس ياخذ الاجرة فكتابه القران بلا
مخلاف فيما اعلم به انما ذكر في بعض الاجزاء حيث قال الا وقت فاشتر
ان عظمه كونه في احوال الالباس وكذا في ما يصنعون وقد راى
ان امه عبد الله بنت الحسن ارادت ان يكتب مصحفا وشهرت وقد تم عند
وودعت رجلا فكتب لها غير شرط فاعطته حين فرغ من حين وبنار اوانه
لم يتبع المصاحف الا حديثا **مسئله** يكره كتابه القران او بعض اياته بالزينة
ويكره ايضا غيره المصاحف بالذهب ويرى انما ذلك الاجزاء ويكره ايضا كتابه
القران بغير التواضع والالوان كما يدل عليه **مسئله** في صفة الرسم
قد تكره في الحديث ذكر صفة الرسم وقال الله تعالى لا تعفوا الله الذنوب
والارحام الارحام جميع رحم وهو القربان ويقال على كل من يبيع بدينك وبيته
نسب كما في الجمع ويؤخر عن نسبهم وان بعد كل روى في قولنا لا تقطعوا
ارحامكم انما نزلت في نزاهة بالنسبة الى ائمة الحق اقول والفقهاء ان
الرحم كل قرابة نسبية ومع القرابة الى العرف ولا العلم والقران والنحال

والخاله

والخاله وان نزلوا من الارحام الا ان تعد بحديث لا يصدق عليهم
وانا ام الزوجة او بنتها فلا ظهر عدم دخولهم في الارحام كقول
ابن الاثير في نهضة صلواته الرحم كناية عن الاحسان الا الاقربين من
ذو النسب والاصهار والتعطف عليهم والرفق بهم والرعاية لهم
وان بعدوا عنها او وليست في ذلك كلامه ان اقربا والزوجة والارحام
ولم يثبت وفي الموثق عن عمر بن زيد قال سالت ابا عبد الله عليه السلام
عن قول الله تعالى الذين يصلون الى امرائهم بان يصل فقال قرابتك
وفي رواية اخرى نزلت في رسم الهمزة الله عليه واله وقد يكون في قرابة
وفي بعض الاجزاء للرحم بان ابن العم من الارحام ففي صحفة صفوان الجمال
قال وقع بين ابي عبد الله عليه السلام وبين عبد الله الحسن كلام حتر
ودعت الضوضا بينهم واجتمع الناس ففرقوا عشيتهم بنك وقد
في حجة فذانا ابا عبد الله عليه السلام على باب عبد الله الحسن فيقول
يا جارية قول لا بد مما يخرج قال فخرج فقال يا ابا عبد الله ما بكر بك
قال انما تولت آية من كتاب الله **مسئله** البشارة فقلقتن قال وانكر
قال قول الله تعالى الذين يصلون الى امرائهم بان يصل ويحشون
رهبهم ويخافون سواهم قال صدقت كما في قرآنه الآية ثم

فما ركلم الا صاحب ان قال لاب لا يبيع ربيعة الميتة وقال المصنف في المصنف و
لو ادعى ابو الميتة ان امارا بعض ما يدعى من مباح او غيره فلف الميتة بغيره من
الاب بغيره رواية بالفرق بين الاب وغيره ضعيفة اقول الرواية التي
هنا رواها مرواه في الكا من محمد بن اسيد عن جعفر بن عيسى قال كتبت الى
ابو الحسن فاجبت ذلك المرة ثموت بقدر ابو امة اعارة بعض ما كان عنده
من متاع وخدم ابعد دعواه بلا بينة ام لا يقبل دعواه الاب بينة فكتب عليه السلام
اليه يجر بلا بينة قال وكتب اليه ان ترضي زوج المرأة الميتة او ابوزوجها او
ان تزوجها فتمت ما اودعها شوا القدر الذي ارضى ابو من عارية بعض المتاع او خدم
او يكون بمنزلة الاب في الدعوى فكتب لا وقال في شرح المجلد القوي في شرح
هذا الحديث لا نأخذ به من هذا الخبر من ماروسان البينة على المدعى واليهي
من انكر لان الخبر محمول على ما اذا كان المتاع والمخدم من اب الاب مع علم انه
ارسلها مع بنته الميتة الزوج من غير تزويج بملك عارة فلو اصبحت له ل
تدعي على منكر التملك واللفظ المدعى في كلام الت يلا والامام مع ما صح في
اجواب ثم قال لا يبيع حواشر التذيب ان انه الرواية محمولة على الظاهر من ان
المرأة تارة بالمتع من بيت اهلها وحمل على ابن ادريس قوله يجوز بلا بينة على
الاستغنم الا كما رويتمه الخبر بما ذكرناه من ذلك حمل اوقافه جلالا
من زوج المرأة الميتة او ابى زوجها او ام زوجها لان الظاهر والمقارن
في المتاع والمخدم الذي يبعث للمرأة في بيت ابها ويعدر اليها هو التملك

كتاب تده فاحققا
كتاب تده فاحققا ومبينا في صحيحه عبد الله بن سنان قال قلت لابي عبد الله
ان طاب من عم اصله فيقطع حشر لقتلته ماتى ان قطع
قال انك ان وصلته وقطعت وصلك الله جميعا وان قطعت وقطعت
قطعت الله والمراد من الصلة ما يتردد بيننا ولو زيارة ومطالبة
وجلو و لوبا والسلام والظاهر في شكك الصلة بحج اختلاف النكاح
فمنهم بزه وحسنه هو الرعية لا حواهم والتوسعة لهم ومنهم بزه هو الزيارة
والمطالبة ومنهم بزه المجالس والمخالطة ومنهم بزه السلام والبشارة
وهذا يؤيد ان صحتها البرزخية بالحسن الرضا ثم قال في ابو عبد الله
صلى الله عليه وسلم لو بنة من تارة وافضل ما يصل به الرحم لافذ عنها
و في موطنه اسحق بن عمار قال سمعت ابا عبد الله يقول ان صلة الرحم
والبر ليهونان احب في بعض من الذنوب ففصلوا الرحمكم ورواها فيكم
ولو بحسن السلام ورد اجواب في رواية اليه يصير عن ابي عبد الله عليه السلام
قال قال رسول الله صلى الله عليه وآله قال قال امير المؤمنين عليه السلام
صلوا الرحمكم ولو بالتسليم يقول الله تم وانقوا الله الذنوب ولو بوه
الاصح ان اتسكان عليكم رقيب **سؤال** اذا ادعى ابو الزوجة الميتة
انه اعارة بعض ما كان عنده من متاع وخدم فهل يقبل دعواه بلا بينة ام لا **اجواب**

كذا في صحيح ابن ماجه في صحيحه عبد الله بن سنان قال قلت لابي عبد الله
ان طاب من عم اصله فيقطع حشر لقتلته ماتى ان قطع
قال انك ان وصلته وقطعت وصلك الله جميعا وان قطعت وقطعت
قطعت الله والمراد من الصلة ما يتردد بيننا ولو زيارة ومطالبة
وجلو و لوبا والسلام والظاهر في شكك الصلة بحج اختلاف النكاح
فمنهم بزه وحسنه هو الرعية لا حواهم والتوسعة لهم ومنهم بزه هو الزيارة
والمطالبة ومنهم بزه المجالس والمخالطة ومنهم بزه السلام والبشارة
وهذا يؤيد ان صحتها البرزخية بالحسن الرضا ثم قال في ابو عبد الله
صلى الله عليه وسلم لو بنة من تارة وافضل ما يصل به الرحم لافذ عنها
و في موطنه اسحق بن عمار قال سمعت ابا عبد الله يقول ان صلة الرحم
والبر ليهونان احب في بعض من الذنوب ففصلوا الرحمكم ورواها فيكم
ولو بحسن السلام ورد اجواب في رواية اليه يصير عن ابي عبد الله عليه السلام
قال قال رسول الله صلى الله عليه وآله قال قال امير المؤمنين عليه السلام
صلوا الرحمكم ولو بالتسليم يقول الله تم وانقوا الله الذنوب ولو بوه
الاصح ان اتسكان عليكم رقيب **سؤال** اذا ادعى ابو الزوجة الميتة
انه اعارة بعض ما كان عنده من متاع وخدم فهل يقبل دعواه بلا بينة ام لا **اجواب**

آنکه تاملی نور می باشد...
عصمه الصلحی...
میدان شایسته...
در باجه...
نماید و مشام...
که با تو...
کرده باشد...
باید که از فضل...
خود را...
الا که...
حق خدا...
سهولت...
گیرد و چون...
و بعین...
و قضا...
ساکل...
رسول...
ساکل...
سازد و ذکر...

بود مجتنب کرد و...
باید که چهارموت...
و موت...
و موت...
که متابعت...
کرده...
باشد...
بصیرت...
که با مردم...
منع در نفس...
و بصیرت...
بلکه در وقت...
سخن...
بهترین...
جهت دنیا...
که اگر...
و از نظر...
کلی...
در روایت...
متوجه...

خواهی و خواهی که ترا...
خود را معذور دان...
از غفلت هر داری...
جو امر داشت که...
نرخد و بد بخت...
و بصحت بیکان...
بعد عشق و محبت...
عالم عشق کن...
در دیش نیز...
خوش ندهیم...
خاکلی بچشمه...
کله افروز عارف...
نمود و معروف...
را سیرب کرد...
سرتحق است...
بهمت بران...
لی عشق تو...
محمد است...
نایش خود...
سه کرده...
نین بر است...

چشمه مبارک...
کله افروز...
بر تو انگری...
را بر کرد...
احوال و اقوال...
و معالمت...
سبب عقوبت...
کند و بخلی...
ترین مردان...
دانند و بیک...
کله افروز...
توقع دارد...
و بن ترا...
شهادت...
کرده را دشمن...
دارد و متکبر...
کله افروز...
و جوانان...
دوست تر...
کله افروز...
از نظرا...

نظر با محرومان پرستید و کرد در بند
 نظر با محرومان پرستید و کرد در بند
 از آنکه که با تو انعام کند ترا از سخن خود نماید و آنکه با تو
 انعام کند چه آنکه با تو انعام کند ترا از سخن خود نماید و آنکه با تو
 آنست که در مصیبت ملالت نماید و در مصیبت فراموش کار نباشد
 و در محنت و راحت متغیر نگردد و در حضور غیبت نماید و متبدل نگردد **کلمه اخبر**
 دوست مشفق است که چون ترا بنده از طریق پیدا و پنج صواب بوجهی از وجود
 سخن گذشته قدم در شارع طغیان و عصیان ننهد و در اسعاده صحت
 تو سر نگیرد و بقدر مقدور در اعانت تو اهتمام و تهنیت داند اگر خواهی که محبت
 و عداوت خود در دل کسی بداند که در دل تو محبت است یا عداوت او
 از این استلال کن **کلمه اخبر** هر که دوست بر عیب جوید دوستش کم بود
 و هر که با دوست بر خطای عتاب کند دشمنش بسیار باشد و هر که از دوستان
 چشم آن دارد که در تحصیل نماید او را بر نفس خود مقدم دارند چو ستم را بخورند
 چون دوست خود را محاسب دشمن بریاید که بر دلت کران نیاید اگر محل
 اعتماد است مگذار که از وی مضرت بتو رسد و اگر در مقام خیانت است
 خود چنین دوست را بدشمن از آنجا باید داشت و سخن در میان دشمن چنان
 گوئی که اگر روزی دوست کردند شر را بگری و سرگرمی داری با هر دوست
 در میان آن که مباد از روزی دشمن کرد **کلمه اخبر** یاری و دوستی با یاران موافق
 و دوستان صادق کن **کلمه اخبر** در دوستان کیست که کاسه را و جویند پاید و ناله
 بقای نباشد و در دوستی چندان مبالغه مکن که بسره تحف رسد و در دشمنی
 علوتنهای که جز با تلف و هلاک دشمن خاطر قرار نگیرد **کلمه اخبر**

دوستان را که در راه دوستی و محبت و در دشمنی و دشمنی دوست
 و دشمنان را که در راه دشمنی و دشمنی دوست و دشمنی دوست
 بیخفا که از تو میزد و دشمن شود و دشمنی دوست و دشمنی دوست
 آن نداری که دشمن ترا بیدل و حسان قدر گرفته دوستان را می باید که دوستان ترا
 برشت در شماره دشمنان نیاری **کلمه اخبر** چون ترا یکی از دشمنان ترا بداند اول
 نقد اهل صحنه را در محل غضب بر محکم تجربه عیب باران اگر فاضل بیرون آید
 با او دوستی کن و الا او را محمل سب و دشمنی و با هر که ترا اتفاق محاسنت
 و مصیبت نیفتاده باشد عقد دوستی بنده که تا از موده بیروستی توان کرد
کلمه اخبر بدترین مردم کسیست که مردم را دشمن کرد و مردم و بر دشمنی کند و اندای
 مردم را روا دارد و از نظر در نکند و عدل نپزد و فاضلترین مردم کسی را
 دان که چون دوست شایسته بدست او بقدیم رعایت و حقوق است و رسوم
 صداقت او را از دشمنی محسوس کند **کلمه اخبر** هر که با باطنی بس خود مدارا کند از
 و دشمنی این کرد و یقین آن که هر که در اخلاق و صفات با دوستان موافقت
 نماید از مخالفت ایشان در آن باشد و دوست صادق است که چون بر عیب
 تو اطلاع یابد بر عیب آن نکوشد و چون بر امر تو واقف شود شکی را برده و انما بد چون
 درباره توجیب نکند در دل آن که و چون از تو نفع ببری رسد فراموش نکند
 و چون از تو خطا بیند تو نکند و چون عذر گوئی از تو قبول کند **کلمه اخبر**
 هر که در غرض دشمنی با او بوده باشد بکنه سبسی به دشمنی مبدل گردد و هر دوستی
 که از برای خدای تو جل بود غرض دشمنی او را بر زبان شوان آورد و جزایات
 اهل شیعه است در روز حجت توان شمشاد و دیانت ارباب ناست
 در وقت فاقه و شکستگی و حقیقت دوستان در مشقت و ناداری

دشمن ترا بداند
دشمن ترا بداند

۴۳

باشد که در این دنیا به هر چه قوت و شرف از دنیا دار شود
 دیگر بر او نیست خیر که در آن صفت ظاهر سبب بالغا نماید و کما کاب
 از حی ورت آتش طبیعت برودت و سردی باز گذارد چندان حرارت که طبیعت
 او غالب گردد که طبیعت آتش نزدیک گردد و چون بر آتش دست یابد
 رویش بکشند **کلام آخر** مریض را بصحت کامل بدید نیاید از طعام لذت نیابد و
 عاشق تا بدولت وصال نرسد آرام نگیرد و مردم تا از دشمنی فارغ نگردد رضی
 بآتش نزنند **کلام آخر** چون دشمنی از سر جلیته در ماند سلسله دوستی بگشاید
 و صورت دوست را که نه که هیچ دشمن نگذرد **کلام آخر** خود منگی است که اگر
 همه عالم بخصومت او برخیزند او را با هیچکس خصومت نباشد دیگر دوستی با هیچ
 و کسی و منفی مکن اگر چه مردم دوستی با نیاید **کلام آخر** اما هر مرد دوستی را نشاید
کلام آخر هر که ترش روی و تلخ بود در شرف خوبی بود **کلام آخر** هر که کسی را دشمن بکند و
 هر که و عده خلاف کند و مردم را نازد همیشه و پراست دارند خود را چنان
 دشمنیت یا دکن که دوست داری که ترا چنان یا دشمنند **کلام آخر** فاسق و احمق
 و دروغ گوئی را قابل دوستی نباید دانست اگر دوست هزار شبه کم باید
 شمرد و دشمنی اگر یک باشد بسیار باید دانست و بگردستان بعضی بزرگ
 غذا نند که از ایشان گزینست و بعضی بزرگ اند که کار ایشان استماع
 افتد مرد باید که در زمانه که باهتر از زمان حجت است و نعم حجت است
 واقفان حال و اقوال همیشه در زمان حجت را با زمان گذشته موازست
 نماید اگر تفاوت یا بصحبت او دشمنیت نباید دانست اگر دست از دنیا باز
 نداری

چنانکه از این کتاب
 برکت از این کتاب
 برکت از این کتاب

دنیا را باید که روی بدوستی دنیا در نیاید
کلام آخر صیاح از هزار دست فایز بگوید که دوستی
 صفات ذمیه دلالت کند و دوست صلیح صفات حمیده دیگر
 هر جزا ثمره است و ثمره علم رفعت است و ثمره قناعت رحمت و ثمره
 تواضع محبت **کلام آخر** عامل چون صف در میان میند بجهت و چون صلح
 مشا به کند جنس اقامت بنهد که آنجا سلامت برکنار است و اینجا
 سلامت در میان دیگر هر که در حالت روی بگردد شهرت از حققت
 عقل کند و چون بخت فرو گیرد عقل مسخ شود **کلام آخر** چون کسی
 که دشمنان جمع آمدند از ایشان اندیشه کن دیگر که دشمن ملک و دین بند
 پادشاه به علم و زاهد به علم **کلام آخر** در دست پادشاهان و محض آوازی طفلان
 اعتمادت بد کرد که این بخوابد و آن بخیلا اسبدل کرد و دیگر که کس
 از سبب چاره نیست پادشاه را از سیاست و وزیر را از امانت
 و رعیت را از اطاعت **کلام آخر** در کینه خیز را چندان تقا باشد علم به بحث
 و مال به تجارت و ملک به سیاست **کلام آخر** چهار چیز چهار چیز آورد
 شکر افزون نعمت خاوش سلامت سخاوت محترمی سیاست ایمنی
 دیگر چهار چیز پادشاهی از زبان دارد خندیدن در روی که تیران صحبت
 داشتن به حقیران شورت کردن با زمان رضا دادن بلف دشمنان
کلام آخر پادشاه باید که شش کس را تربیت کند و بخورد در دهر وزیر دانا و در
 است قلمه شش کس را و تخم پاک اعتقاد و ندیم جامع و طبیب صادق
کلام آخر دیگر پادشاهان را بهترین صفت سخاوت و شجاعت و عدالت است
 و بدترین صفت ظلم و بخل **کلام آخر** هر چه از سبب چاره توان یافت نجات از صبر و

۴۴

در این کتاب که در علم و فن و فساد و فقر از زنی یا جوهری که سواد علم
باید که نفس بر او از مردم مستطاف نگردد ایند که از نفس بر او سزایا سب
و سپهر سرور آفت بد **کله افز** هر که در علم کوشد بهتر شد و هر که را سخی
پیشد که در سینه ملقده گشت و هر زبان اذ کذب نگاه داشت صفت
صدق ما و از آن به داشته و هر که از قرین بد پیشتاب کرد صحبت نیکان
راه دادند **کله افز** هر که سید چیز را نگاه داشت سید چیز را بیاد خدا و صنوبر را
نگه داشت نداشت تمام بود چشم را نگاه داشت اول را بیاد خدا
و زبان را نگاه داشت سرش بیکاهت ماند **کله افز** عافیت برسد
متم است عافیت دین و عافیت مال و عافیت تن و عافیت بین
اجتناب نمودن از هوای نفس و پاک داشتن سینه از استیست و عافیت
مال قضای حقوق و عافیت اهل هجت و عافیت تن در قلت طعام
و کم کردن شهوت **کله افز** چهار چیز است مرد را بکنند و مرد را
ضعیف کند دشمن بسیار و قرض بسیار و عیال بسیار و صحبت ناماز
کار دیگر مردمان را چشم استبداد که چشم حفاقت زنا را چشم
شفقت بین به چشم شهوت **کله افز** چهار چیز دلیر بر کسیت علم را غر
داشتن و بد را به نیکو دفع کردن و چشم را فرو خوردن **کله افز**
چهار چیز دلایل نادانیت با دوازده خود مجادله کردن در بنا از موده
عقا در کردن و از مکر زمان این بود و با کوه کان صحبت اشمن **کله افز**
خود مندر بر و کس عفت آید بر قباله که کس کس نکند و بر نافع کس
حک

کمال کند در مرتبه

که کس کند یک مرتبه قبل از پیش و اما قبل از آنکه کس قابل را ضعیف نکند
علم است و قابل را تربیت کردن جمله **کله افز** و اگر او از ضعیفات
عینسی بر تو کثرت دهد شود این مسکن از راه رست خود سزای و اگر
در نای محنت و بنوا بر تو مفتوح شود و دل خوش دار که در طریق او لیا
قدم نهادی و یک چون از حوادث محنت و مشقتی پیش آید باید که تو بگویی
و سخن باز که از هر که بنا دید دنیا راه صواب پیش نگردد و بتغذیب عقیقی رقت
آید **کله افز** رحمت دنیا چون روشنائی برق به شب است و محنتش
چون تاریکی ابرها بقا نه بیهواید محنتش الفت باید گرفت و نه از شداید
اماش اندوه باید خور و شل تن چون سوله لیت که در وقت گرمای
تابستان در سایه درختی تنزل کند و بعد از سردی آن درخت با بگذارد
و برود **کله افز** سبب از کس میکه میداند که آخرت به از دنیا است
و دین را دنیا میفروشند و یقین میداند که سخن بجان و نعمت خاصین رزق
بند است و اعتماد بر کسب و کار میکنند که از هر که چاره نیست
و غافل میزند و میداند که از هر که امید نجات ندارند **کله افز**
مال محبوب خلائق است نزد هر کس که باشد تعظیمش کند و چون زد
دی بود بر پیشش کردند دیگر مال صرف خود کن و از آن بهره بردار که مال
از بهر آسایش عمر است نه از بهر جمع کردن مال دیگر سخن از کسب خانه بنا کند
و آنرا با نوع تکلف پیاراید و بحسرت بگذارد و بچند از کسب بچایش نشیند و
و غفلت ورزد و از انقلاب احوال که بیده خود مش هده کرده عبرت
نگیرد چون خواهر که مرد را نصیحت کند اول نفس خود را نصیحت کند اگر در
تعمیر آید در نصیحت دیگران شروع نکند و الا از خدا شرم دارد دیگر آید

کر بر سبب عیب است

و با اینکه آنکه در کتابها
 بگوید در عین حال که در کتابها
 که در کتب معتبره از روای معتبره
 علم است و در کتب معتبره علم است
 که از این روای معتبره علم است
 مرتب از این جهت و از آنجا که
 از روی ظاهر است و اذن بر وجهات
 شناسی از مردم است که از روی
 دهد و در کتب معتبره علم است
 خود و بدینکه از کتب معتبره علم است
 کار است و در کتب معتبره علم است
 مرده است از این جهت و از آنجا که
 قدرتی از پیش از این جهت و از آنجا که
 از این جهت و از آنجا که
 از این جهت و از آنجا که
 از این جهت و از آنجا که
 از این جهت و از آنجا که

ادب نماز
 که در کتب معتبره از روای معتبره
 طیبی است و در کتب معتبره علم است
 صحیح است و در کتب معتبره علم است
 چنین میان دو راه است و از آنجا که
 صحیح است و در کتب معتبره علم است
 آنها را در کتب معتبره علم است
 که اندک از این جهت و از آنجا که
 بعضی روای معتبره از روای معتبره علم است
 فلیصل اربعا پس اگر از جهت فوت شد
 ادراک نکرد چهار رکعت میگذارد و در کتب معتبره علم است
 این یک رکعت الایضا فقد ادراک الصلوة و فرجه در این جهت
 پیش از رکوع اول پس از جمع را در یافته و آن در رکعت بعد از آن و اگر
 در یافتن او بعد از آنکه رکوع او خوانده به ظاهر الطهر اربع پس فریضه نعمان
 پیشین است چهار رکعت در کتاب معتبره الفقیه پنجاه و پنج است
 روایت فرجه که فرجه در نماز عیدین اذکان العزم جمعة او سبعة
 چنین فرجه پنج یا هفت باشد فانهم یحییون الصلوة كما یصنعون یوم الجمعة

فصل فی تفسیر
 تفسیر این حدیث
 از جمله نجات و ستیج است
 و حدیثی دیگر که در آنجا
 درین وجه بیان مجاب است

پس بدست که بجای میگذاردند تا از اینجای که در این جمیع میگویند و احکام
درین غیر از آنکه معصومین هم بسیار است و برای بیان مقصود این بازه حدیث
معنی که همه فقها اقرار بر آن دارند آنست که حدیث نبوی و آیات قرآن کلام
بگردد اگر هیچ نحو که همان آیه که در سوره جمعیه است بسبب آنکه در
ایضا میباشند و الله یعلم الحق و خود بعد از تسبیح **فصل چهارم** در بیان
وجوب زودفوی عین لیس آن از قول فقها معتبرین قدس الله سرار است
فقها را میباید بدو قسمند قسم اول آنست که در جمیع احکام شرعیة از اصل وقوع
مشکله بقران و احادیث اهل بیت علیهم السلام میباشند و در تصانیف خود
از قول ائمه ثقلین و صحابه و شیوخ معتقدان ایشان که در از زمان ائمه
معصومین علیهم السلام باز دیگر کتابی که انداز صحابه ایشان گرفته تا شیخ
ابو جعفر طبرستان و بعد از او وقت قوان که کتابه ایشان که کلام از او
زمان شیخ زین الدین علی گرفته حال شکر است که همه صحابه و معتقدان
ایشان اعماد تمام است و مخدای ایشان هرگز نمیرد و زیرا که قول ایشان
مستند با جهتها و در اینست بلکه نقل از خدا و رسول خداست که مبتدای تغییر
نرخه تا روز قیامت چنانکه در احکامش وارد است که **حلال** هر حلال است
یوم العقیمة و حرام الیوم العقیمة یعنی حلال است تا روز قیامت
و حرام او حرام است تا روز قیامت کسر برای واجتها و تعیین آن غیر تواند

دلالت ایشان در وجوب غیر از جمیع احوال و احوال شرف و اولی
قرآن و حدیث است و در مصنفات خود تصریح آن کرده اند از روی قیوم
و قطع بر تواتر و شکی نیست در جمیع کس ازین قسم را درین
حکم در کتاب شهابت که در تحقیق این مطلب نوشته ایم نظر کرده ایم
اگر خواننده از اینجای بطلند و قسم دیگر آنست که در بعضی از اقوال و بیست بقران
و حدیث میباشند و بعضی دیگر را با جهتها و برای حکم میکنند و این سخن خود میباشند
و کلام اکثر ایشان درین مسئله مستغرب است بر تواتر و حکم و نظر ارباب
با خلفا بسیار گاه میگویند حضور سلطان عادل انبیا را معصوم علیه السلام
با کسر مضمرباشند از قبل او گاه میگویند اگر سلطان عادل یا منصب
او نباشد اصح آنست که نماز چهار روزه بجهت آنکه در احکام صحیح وارد است
که هر گاه چهار روزه باشد در بیان این کسر باشد که خطبه تو ازین
نماز جمع میکند و گاه میگویند در زمان عیسی امام و جوب این نماز فقط
بجهت آنکه این شرط مفقود است اما حجت با قطعیست و گاه میگویند در زمان
عیسی مجتهد قیوم مقام امام است و بنا بر این باید که وجوب قطعی شود و گاه میگویند
و بعد بجهت در کار نیست و حضور علل کفایت و ترغیبات ائمه معصومین
در احادیث صحیح در محال نیست ایشان کسر را که امامت تو اندر کرد و خطبه
تواند خواند هر که باشد و گاه میگویند پیش نماز باید که بجهت باشد و گاه
میگویند که حضور بجهت یا اذن او میباید اگر چه پیش نماز دیگر باشد و گاه
میگویند و جوب این نماز در عین عیسی امام تجزیر است نیز میگویند

درین هنگام چنانکه در پیشگاه پادشاه
 افتاد و در پیشگاه پادشاه رسید و چون
 عدول را تقیبه با تسلط امام مضموم کردند و کما
 چه بقیه کند و غیر این از احوال مملکتها
 در این وقت که عقل و ادراک بر آن مستغرق
 در آن تقلید بفرستند و قریب قوی شوند
 رضت نراده اند که بعد از موت ایشان
 لازم است که متصرفان ایشان بنوعی
 ائمه در صلوات الله علیهم و فقها معتبرین
 داریم متفق الکلمه بر آنند که **دوم**
 در بیان شرایط و وظایف نماز جمعه شرایط
 از آنست که در سفر و بیابان و در روز
 از پنج کس در جمعه و در شرایط صحیح آن
 که در آن روز در بودن تکلیف است از نماز
 زیاده بر شرایط امام نماز و دیگران
 و جمعی این نماز داشته باشد چه درین
 کفایت از احادیث که در باب بقی ذکر کردیم
 در باب شرایط جمعه ذکر خواهیم کرد

از او قطعه است چنانچه فرموده اند و در
 نماز است شرط است چنانچه فرموده اند
 نماز جمعه که بعضی واجب و بعضی مستحب
 طهارت بودن خطیب و نیز بر آمدن او بعد
 تا مؤذن فارغ شود و تکبیر کردن او بر
 سر شستن در راه و روش افکندن در
 کردن وقت استقرا بر نیز ورود کردن
 آمدن ایشان و کوشش فراوانی در سخن
 و مشتمل بودن هر دو خطیب بر حمد خدا
 مردمان و خواندن سوره کوتاه یا
 بخشش بقدر خواندن سوره قل هو الله
 و دعای ائمه معصومین علیهم السلام
 کردن قنوت در نماز و سوره جمعه در رکعت
 در دویم خواندن قنوت در احوال پیش از رکوع
 خواندن نیت و وظایف مختصه باین نماز
 و بانه التوفیق **باب سوم** در بیان
 جمعه همین کافیه است که بهترین عبادات بعد از

احادیث صحیح است شده است که بهترین عبادات بعد از معرفت نماز است
اگر مقبول شده بمقبول است و اگر مردود گشت هم مردود نباشد
که بهترین نماز نماز یومیه است و بهترین نماز نماز یومیه نماز وسط است و نماز
وسط نماز جمعیه است یا نماز ظهر و نماز ظهر روز جمعیه که بهترین روز نماز است
و حسنت در او مضاعف است نماز جمعیه پس بهترین عبادات بعد از
ایمان و معرفت نماز جمعیه است و در کتاب نه لایحه الفیقه از پیغمبر روایت
کرده که هر که آمد نماز جمعیه و ایمان داشت با آن و ثواب نماز از خدا عز و جل
واقع داشته علی حق را از سر بگیرد نیز از گناهان پاک میشود و در کتاب
امام از حضرت امام جعفر صادق روایت کرده که هیچ قدر مؤثر نماز
جمعیه مگر آنکه حوام کرد خدا تعالی بدن او را بر آتش و در کتاب کجا نوشته اند
صحیح روایت کلمه از حضرت امام جعفر صادق که فضیلت داده خدا عز و جل
روز جمعیه را بر غیر آن از روزها و بدتر نیست است همیشه در روز جمعیه
بر آن کس که پاید نماز جمعیه و سایر چیزها بدتر نیست بقدر پیش آمدن نماز
جمعیه و در آسمان کشوده میشود از باران باران رفیقان علمای سیدگان در روز
جمعیه و نیز در کتاب کجا با ما صحیح روایت کرده از حضرت امام جعفر صادق
که در روز جمعیه ملائکه مقربین نماز میخوانند با کافران سینه و قطعه از سینه
پس مرگ میشوند در روز نماز جمعیه بر کسها نوز و مرگ نمیشوند و مانده را که

بیشتر

بیشتر میبیند نماز جمعیه بر قدر منزلت ایشان اول دویم تا آنکه امام
پیغمبر بر آید و جز عجز بر آید امام صحیفها را در هم میبندد و در وقت آید
در هیچ روز مگر روز جمعیه و در روایت دیگر از آنحضرت نقل است که هر که
نماز جمعیه برده در ساعت اول نماز است که شتر قرآن کرده باشد و هر که
در ساعت دوم برده نماز است که کادر قرآن کرده باشد و هر که در ساعت
سیم برده نماز است که کوفتیش در قرآن کرده باشد و هر که در ساعت
چهارم برده نماز است که مرغ خایه قرآن کرده باشد و هر که در ساعت
پنجم برده نماز است تخم مرغ بر سر کرده باشد و چنانچه امام پیغمبر بر آید صحیفها
در هر چه شده شود و قطعه برداشته شود و ملائکه جمیع شوند و نماز بر آید
در آنوقت خطبه پس هر که بعد از آن مسجد آید یاده است او مگر بر احق
و نماز او را از فضیلت پیش آن بهره نیست و ساعت اول تا طلوع
افتاب و دوم تا بلند شدن آن دویم تا پهن شدن شعاع بر و اگر
که قدمها کشود در زمین و چهارم و پنجم بعد از چاشت بلند تا زوال
و بعضی از علما گفته اند که در قرن اول وقت سحر و بعد از صبح راهها پر از
مردمان مرصع که بازو هام و جوانی رفته اند بیجام و اول عجز که
در سلام حالت نشسته ترک نمود در فتن بیجام بود در جمع و شیخ صدوق
در کتاب بیجام اسلام از حضرت امیر المؤمنین نقل کرده که مردمان



روز جمعه است

آن روز جمعه بر آنستند در کعبه سخن گفتند
 آن روز جمعه همان است و در روز جمعه که امام خطبه بخواند پس
 اگر حق تعالی خواهد و او را تو است و اگر خواهد محروم که اندر در
 حاضر شویش از بر آمدن امام بخیر و نماز میکند و آن مقدار که تقدیر
 شده باشد بر او با توجه و سکون تا آنکه امام بخیر بر آید و نماز منقطع
 نشود پس نماز جمعه بر او افتاده است میان او و جمعه دیگر و این بجهت
 آنست که حق تعالی میفرماید هر که شنید که در آورده شد آنست که در دیگر
 دیگر از آنحضرت منقول است که هر که نزدیک شد با نام و کوش داشت و
 خطبه شنید و سخن لغو گفت او راست و در نصیب از او دور کرد و در
 نشست و کوش داشت و شنید و سخن لغو گفت او راست یک نصیب از او دور
 و هر که نزدیک شد با نام و کوش داشت و لغو گفت بر او دست و نصیب
 از دور دور که برین حق گفت که سخن گفته است و هر که سخن گفت
 نماز جمعه او را تو است یعنی در آن خطبه بعد از آن فرموده چنین است
 از غیر شما که گفتند و بر او اثر دیگر از حضرت پیغمبر منقول است که هر که گوید
 یعنی بر او بدین را غسل جمعه کند و زود کند و زود مسجد برود و نزدیک
 امام بنشیند که کوش بدو خطبه بخواند و گوید در آن آن او است بر او کار
 که بر او است نماز جمعه است یکبار که روزها روزه داشته باشد و بشما عبادت

برخاسته

آنروز که حضرت بر زمین باریدند
 برخاسته باشد و در کتاب است که در آن روز جمعه که امام خطبه بخواند پس
 نماز جمعه می افتد و نعلین بر او است و هر که میگوید و میفرماید نماز جمعه
 و در کتاب مذکور از حضرت پیغمبر صلی الله علیه و آله روایت کرده که زود آمدن
 که با نماز جمعه رفتن حج فقرا ای است من است و در آن روز جمعه امام خطبه خواند
 از پیشتر نماز جمعه روایت کرده که اگر ای بخدمت حضرت پیغمبر آمد که نام او
 قلب میگفتند پس گفت تا رسول الله برتر که از چند نوبت مویمانی حج شدم
 پیشتر آنحضرت فرمود ای قلبی تا از نماز جمعه را که آن حج می آید است
 و در کتاب آنحضرت امام چهارم روایت کرده که هر سوزی که نماز
 جمعه بخندار و از دور غیبت و محبت آن پیغمبر حق تعالی او صد نماز جمعه که
 مقیم بخندار و او حدیث دین باب زیاد از آن است که نقل فرمود که ازین
 روز جمعه حدیثش گفتا میگویم و نه احمد **باب چهارم** در فضیلت روز جمعه
 و شب جمعه بر آنکه حق تعالی مخصوص کرده است الهامی بر روزی از روزها هفته
 که در آن روز تقوی جویند با ویجا و خاص آن روز را عید ایشان کرده است
 و فضیلت بر آن روز را بر دیگران ملت چنانکه شبته را برابر ایوه و کیش را برابر
 نصار و جمعه را با بن ملت مخصوص کرده است و در آن عبادت خاص است که نماز
 که آن نماز جمعه است و استماع خطبه که بهترین عبادت است نزد او بکنند اگر
 مردمان دین روزگار بجهت امور که در صدر کتاب گفته که در آن روز عبادت
 به بهره اند و در کتاب آنحضرت امام چهارم روایت کرده که طبع کرده
 آنرا به هیچ روزی که فضل باشد از روز جمعه و از حضرت امام چهارم آنرا

نعلین بر او است و هر که میگوید و میفرماید نماز جمعه

باب

روایت کرده که خدا تعالی بر کزید از هر چیز چیزی را پس کزید از روز تارو
 جعفر را از حضرت امام رضا روایت کرده که رسول خدا ص فرمود که همه
 سیدایم است مضاف بر آنکه حق تعالی در حسنات را و محو میگرداند
 سینات را و بلند میگرداند درجات را و اجابت میکند دعوات را و کفو
 برکت او از دلها غنما و اندوهها است که در قضا میکند در و حوائج بزرگ
 و این روز زیاده شدن از او کان در اینندگان خدمت از آتش و زخم
 رعایت نکرد این روز را هیچکس از مردمان و نشناخت حق و حرمت
 آنرا که آنکه ثابت لازم شد بر حق تا که بگرداند او را از او کان
 در اینندگان از آتش پس اگر یکم درین روز یا درین شب نسیبید در
 و این معصوم شود و بسبب نشتر و بچگونگی حرمت این روز را و ضایع کرد
 حق آنرا که آنکه ثابت لازم شد بر خدا تعالی که او را بسوزد در آتش بنام
 آنکه توبه کند و پندار صحیح از حضرت امام جعفر صادق روایت کرده که
 هر که در دعوت و سجابت بود روز جمعه از وقت فراغ شدن امام است
 از خطبه تا آنکه صفوف است شود و عتد یکرا از آخر روز است تا غروب
 آفتاب و بر و این صحیح دیگر آمده که وقت نماز است و در کتاب صحیح
 الفقه از حضرت امام محمد باقر روایت کرده که فرمود بهتر که خدا عز و جل
 ندای میکند هر شب جمعه از بالا عرش از اول شب آخر آیت بنده مؤمن
 که بخواند نماز بر افرات و دنیا و آخر پیش از طلوع صبح تا اجابت کنیم او را

ایا

آیا نیست بنده مؤمن که با کثرت کند بجز از آن زمان خود پیش از طلوع صبح
 تا توبه او را بپذیرم آیا نیست بنده مؤمن که کثرت کرد بهم بر روزی
 را بطلبد از من زیاده کردن روزی پیش از طلوع صبح تا زیاده کنیم روزی
 او را و فراخ کنیم بر او آیا نیست بنده مؤمن که بطلبد از من حفا دم
 او را پیش از طلوع صبح تا عاقبت بخشم او را آیا نیست بنده مؤمن که بجز
 معصوم باشد و بطلبد از من که برانم او را از خیر تا خدا کند راه او را آیا نیست
 بنده مؤمن مظلوم که بطلبد از من که در او خواهی از ظلم او تا بار کنیم او را و او را
 او بخوانم فرمود که همیشه ندای میکند این نهج تا صبح طلوع کند و در حدیث
 دیگر از حضرت امام رضا منقولست که خدا عز و جل فرشته را میفرستد
 باسمان دنیا هر شب در ثلث آخر شب و در شب جمعه از اول شب پس
 میفرماید او را تا نداند که آیا است یا هست که بخشش کنیم او را آیا تا است
 تا بپذیرم توبه او را آیا طلب امرش کند است که بیاورم او را ای
 طالب خیر روی ما کن و اطلب شر تر کن این هوا کن همچنین ندا
 میکند تا صبح پس از یکدیگر و بجا خود از ملکوت و از حضرت امیرالمؤمنین
 روایت کرده که شب جمعه شربت نمایان در دهنش و روز جمعه نور است
 در خشنده و هر که شب جمعه مرد او راست براندا از شرفش قبر و هر که
 روز جمعه مرد او درست براندا از آتش و اصلاحش درین شب بسیار است

برین وقت ختم کردیم و الحمد لله **باب نهم در وظایف روز جمعه**
 عبادت در روز جمعه بعد از فراغ صلوات بهترین است صحابه علیه السلام در
 کتاب کافی از حضرت امام جعفر صادق روایت کرده که در شب جمعه باید که
 نازل بشود بعد از نماز چهار رکوع و در دست این نیتهاست از زور
 و کافه است از سیم نیتهاست شب جمعه که صلوة بر پیغمبر پس بسیار کن
 ازان و فرمودت است که صلوة بر پیغمبر واجب است او بفرستد روز جمعه از
 نوبت و در روز بار دیگر صد نوبت و از امام جعفر با قرع روایت کرده که
 هیچ چیز که بان عبادت خدا کنند در روز جمعه دوستر باشد نزد من از
 صلوات بر محمد و آل او نیز از آن حضرت روایت کرده که باید زینت کند
 هر یک از شما و بیاید بخورد روز جمعه غسل کند و بخوش کند و محاسن را
 بشوید و خوشبو کند و پاکیزه ترین جامه را بپوشد و هیتا نماز جمعه شود
 و باید که درین روز آرام دل آید بدین با او باشد و باید که بگوید
 عبادت پروردگار خود را و بکند از چیز آنچه استحقاق آن داشته باشم پس
 بدستیکه خداست نظر میکند بر زمین تا آنکه مضائق گرداند حسنا و او را
 و از حضرت امام جعفر با قرع روایت کرده که از او پرسیدند افسوس فاسحوا
 لادکراته فرموده عمل کنید و تجدید نماید پس بدستیکه روز جمعه روزی است
 که کف کردینده اند از بار مسلمانان و نواب اعمال آن بقدر تریحان است

این کتاب از کتابهای معتبره است
 در بیان احکام و وظایف روز جمعه
 و در بیان فضیلت آن روز
 و در بیان عبادت در آن روز
 و در بیان نیتها و صلوات
 و در بیان غسل و خوشبو کردن
 و در بیان پاکیزه کردن جامه
 و در بیان آرام دل آید
 و در بیان دعا و استغاثه
 و در بیان کف کردن
 و در بیان نیتها و صلوات
 و در بیان غسل و خوشبو کردن
 و در بیان پاکیزه کردن جامه
 و در بیان آرام دل آید
 و در بیان دعا و استغاثه
 و در بیان کف کردن
 و در بیان نیتها و صلوات
 و در بیان غسل و خوشبو کردن
 و در بیان پاکیزه کردن جامه
 و در بیان آرام دل آید
 و در بیان دعا و استغاثه
 و در بیان کف کردن

الین

برایشان و حسن و سیه مضاعف است در روز جمعه وظایف عبادت در این روز
 بسیار است و وقت کم پس هر که بخورد از عبادت بدارد و هیچ وقت ختم را
 صرف آن کند نواب مضاعف میشود و فرمود که بخدا قسم که هیچ وقت شب
 تجمیر نماز جمعه را روز پنجشنبه میکردند بجهت آنکه روز شنبه است بر مسلمانان
 و از حضرت امام جعفر صادق روایت کرده که زینت از شب جمعه چندان
 از ناخنها و شستن بر خط روز جمعه در ویشتر است بر روزی از یاد
 و در روایت دیگر آمده که شستن بر خط هر جمعه ای است از پیر و دیوانه
 و در روایت دیگر آمده که زینت از شب ناخنها از جمعه تا جمعه ای است
 از خوره و در روایت دیگر آمده که هر که بکشد از ناخنها در شب هر روز جمعه
 و بگوید وقتیکه بیکر و بسم الله و بالله و عیاسته رسول الله صلی الله علیه و آله
 نیفتد از ناخن و موی انا انکه بولسحق بقا بان نواب از آن در آن سینه
 و بیمار نشود مگر برض موت و در کتاب حسن الجعفره الفقیه از حضرت امام جعفر
 صادق روایت کرده که غسل جمعه پاکیزه و کفاره است از گناهان از جمعه
 تا جمعه دیگر و از حضرت امیر المؤمنین روایت کرده که چیزی منجوت که
 سرزنش کند که را بجز نیفره و قهقرا جز آن که غسل جمعه ترک کند
 چه کسی که غسل جمعه کند همیشه در پاکیزگی است تا جمعه دیگر و در بوی خوش
 بجا برون درین روز نیک بسیار شده و در کتاب کون از حضرت امام
 رضا روایت کرده که نواب است مرد را که او را کند از آنیکه مس کند

چند را از بوی خوش در هر روز و اگر نشسته بود در میان و اگر ایستاده بود
 در هر جمعه و آنکه در آن زمان و آنکه بویته در روز جمعه است گفت است نایم
 بر روز یکشنبه چهار رکعت شش رکعت در اوایل روز و شش رکعت بعد از آن
 بعد از شش رکعت بعد از آن و دو رکعت نصف النهار و اگر شش رکعت را
 بین الفریضین بخوانند هم نیکوست در بعضی روایات است و دو رکعت
 بجمعه نژاده است و آنحضرت صاحب الامر منقول است که بهترین قرائت
 برای نماز جمعه گذاردن اوایل روز جمعه است و در نماز و روایت که هر که
 بعد از نماز عصر روز جمعه بگوید اللهم صل علی محمد و آل محمد الاوصیا المرصین
 بافضل صلواتک مبارک علیهم بافضل برکاتک و السلام علیهم ورحمة الله
 وبرکاته بنویسد خدا قریب را بر او صد هزار حسنه و محو کند از او صد هزار حسنه
 و قضا کند بجهت او صد هزار حاجت و بلند گرداند او را صد هزار درجه و
 از کار و دعوات و تلاوت سوره فرقان همین روز بسیار است از توشیح
 بطلبت که این رساله که تالیف آن ندارد **باب ششم** در فضیلت
 توحیح جان و تقارن مجید از فرقی بجماعتی که امر فرقی نماز جماعتی که توحیح
 و ایتقوا الصلوة و اتوا الزکوة و اجمعوا الیکمین یعنی سبای دارید نماز را
 و بر صد زکوة را و کوع کنید با کوع کنندگان یعنی در جماعت نماز بکند آید
 و آنجا جماعت در نماز بویته از ضروریات دین است و در تندی است
 صحیح از حضرت امام جعفر صادق علیه السلام روایت کرده که نماز جماعت زیاده دارد

ع

بر نماز تنه است چهار درجه که بیست پنج باشد و اگر تکلیف و تندی است
 صحیح روایت کرده اند از زراره که گفت سوال کردم از حضرت امام جعفر صادق
 آنچه برده ان روایت میکنند که نماز در جماعت با فضیلت است از نماز تنه است
 بیست پنج نماز فرجه است گفتند کفم دو رکعت جماعت فرجه است یا موم در
 جانب راست امام می ایستد و در بر او کتاب سبها صحیح از زراره روایت
 روایت کرده اند که از حضرت صادق علیه السلام پرسیدیم که نماز در جماعت فریضه
 فرجه نماز فریضه است یا اجتماع فرض نیست در همه نماز و یکسخت است
 هر که ترک کند این سنت را بجهت آنکه رغبت داشته باشد بر نماز و در جماعت
 مسلمان نماز نیست او را و نیز بان صحیح از آنحضرت روایت کرده اند
 که حضرت پیغمبر فرمود نماز نیست کسی را که نماز نکند او در مسجد مسلمان
 مگر آنکه او را علم بر باشد و فرمود نماز نیست کسی را که نماز نکند او در خانه
 مگر آنکه او را علم بر باشد و نماز او از جماعت تا او هر که رغبت بگرداند
 از جماعت مسلمانان واجب بر مسلمانان نیست او را و قطب است میان
 ایشان عدالت او واجب است بجهت او و غیر او را نیز مسلمانان
 بر بنده کند او را و بر مسلمانان که حاضرند جماعت را و آلبوزرانی در
 نماز حضرت امام جعفر باقر علیه السلام روایت کرده که نماز نیست کسی را که حاضر نشود
 نماز جماعت را از همه بسیار است مگر کسی که چهار بار باشد یا شش داشته باشد
 و از حضرت پیغمبر روایت کرده که فرمود هر که را که باید شما حاضر شوید
 یا باید بوزانم بر شما نماز شما را و نیز فرمود که نماز چنانکه را در جماعت

کنند اولی کان همه چیز با و برید و نیز از آن حضرت روایت که که روزی
 بعد از نماز صبح متوجه اصحاب شد پس چاه ترانام برود پرسید که ایشان
 در نماز حاضر بودند گفتند نه یا رسول الله فرمود عابدی گفتند نه یا رسول الله
 فرمود آگاه باشید که نماز منیت که بر منافقان سخت تر باشد ازین نماز
 و نماز مضیق و اگر میدهند بی فضیلت است در گذاران این دو نماز
 بجای هم آید و اگر چه بر سر ایشان باید آید باینجه که اطفال راه میرود
 نیز فرمود هر که نماز صبح و مضیق را در جماعت بگذارد پس او در امان خداست
 و هر که غلط برود کند پس خدا را ظلم کند است و هر که حقیر شود او را حقیر کرده است
 و در تفسیر حضرت امام جعفر صادق هم روایت که که حضرت پیغمبر صلی الله
 علیه و آله و سلم است که میفرماید هر که در نماز حاضر شود نماز گذارد و بجای
 حاضر نشد پس گوید آمد و گفت یا رسول الله چشم من تاریک است بسیار است
 که اذان را می شنوم و کی نیست که مرا بیاورد و بجای نماز نماز با آن حضرت
 فرمود از نسل خود رسالت بر بند و بجای نماز فرمود و در بعضی از روایات آمده
 که هر که چهار روز در جماعت نماز بگذارد چنانکه بکند احرام او در جماعت فوت
 نشود و بیات برای او بنویسند بر اهل انفاق و بر اهل آزار آتش و شیخ
 زین الدین ره در شرح ارشاد روایت کرده از شیخ ابو جعفر بن احمد
 قمی نقل کردی که او در کتاب ایام و ماسوم روایت کرده است که با سنا و تقدیر با
 سعید صدر که او گفت که حضرت پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم فرمود که که نماز منیت

جبرئیل

جبرئیل باقیه نماز ملک بعد از نماز منیت پس گفت آن حضرت که که روزی
 تو سلام میرساند و دو صد مرتبه توفیق داده گفت که است آن دو مرتبه است
 سه رکعت نماز تو در نماز جماعت در جماعت کفم از جبرئیل چه ثواب است
 در جماعت گفت آن حضرت جبرئیل که باشد تو نوبت نماز بر او یک است آن بر
 رکعت تو از صد و چاه نماز و چنانکه باشد تو نوبت بر او یک است آن بر
 ثواب باشد نماز و چنانکه باشد تو نوبت بر او یک است آن بر رکعت هزار و دویست
 نماز و چنانکه باشد تو نوبت بر او یک است آن بر رکعت هزار و چهار صد و چنانکه
 کس باشد تو نوبت بر او یک است آن بر رکعت چهار هزار و شصت نماز و
 چون است کس باشد تو نوبت بر او یک است آن بر رکعت هزار و شصت
 نماز و چنانکه باشد تو نوبت بر او یک است آن بر رکعت هزار و دویست
 نماز و چنانکه کس باشد از هزار بر یک است آن بر رکعت هزار و چهار صد
 نماز و چنانکه کس باشد تو نوبت بر او یک است آن بر رکعت هزار و شصت
 باشد نماز و چنانکه برده کس باشد پس اگر آسمانها همه مژگن کرد و در زمین
 همه تپند و چون و پس کاتب باشد با فرشتگان نتوانند که ثواب یک رکعت از
 بنویسد از هر یک یک سیکه که مومنان ادراک کند با امام بهتر است از شصت هزار حج
 و عمره و بهتر است از دنیا و آنچه در دنیا است بقدر هزار بار و کمتر که مومنان با
 امام بگذارد بهتر است از صد هزار دنیا را که نقد کند بر کسین و عده که حج
 کند مومنان با امام در جماعت بهتر است از صد هزار بنده که از آن کند و شیخ گفته

و صحیح است که
 اینها که در روایت
 مذکور است
 نقل شد

از حضرت پیغمبر خدا که فرموده که ترا به پرستند از حال کسی که نماز چهار رکعتی
نمیشد و گوید که من ششام او را و اصلش که در فضیلت نماز چهار رکعتی است
که توان شمر دو ما برین چهارده حدیث فقها روایت میکنند و از بسیار حدیث است
مرفوعه که نماز چهار رکعتی که در آن می نماند است از برایش خشن عباد از آن است
و ثواب صغیر چهار رکعتی همان است که در حدیث آمده مؤمنان است الا آنکه اعتقاد
بر قرارت این نماز باید کرد بلکه خود ائمه است قرارت می باید که **باب**
مقدم در شرایط و ادب نماز چهار رکعتی در امام نماز که بر مذاهب است
اندر عشرتیه سلام الله علیهم باشد و مجاز بعضی باشد بفرستگار افاق میکند
بلکه بعد از نماز هر دو رکعت باشد و نماز را در چهار رکعت گذاشت و سلم باشد از خوره
و پیروی وطن در رتب و حدیثی که با و در پیشتر و نهی قرارت در عیون
از استبدان مگر آنکه همه آن چهار این عیوب داشته باشد و باید که مسایل
نماز را از ائمه معصومین صلوات الله علیهم فرا گرفته باشد اگر بچند مسلم باشد
و کرده آن چهار رکعت باشد و معلوم آن است که در هر کس اقتدا کند از او بیست
در بار بند و صحیح بملفوظ و بینا بگو مخصوص در صحاب و کس فضیلت و نه داشته
باشد بجز کسی که آنرا یا مثل آن از نهی شده باشد و کس که وضو کرده باشد بجز کسی که تیمم کرده
باشد و کس که در رکعتی باشد یا قصد آن مت کرده باشد بجز کسی که فرست
در رکس نیز در هر رکعت و صاحب سجده یا خانه بچکانه و سستی است که اول
راست کند و در دست مبارک بر روی که دو شهاب بر سر هم باشد در وقت نشستن
و رخصه را بر کند و پوسته سازند و بهترین جایها جای است که با امام نزدیکتر

تکرار
نماز

باشد

باشد و صف اول بهترین است از صف دوم و همچنین تا صف آخر که در نماز
بر چهار رکعت که صف اول بهترین است از صف پنجم و همچنین تا صف اول و جانب
راست صف بهترین است از جانب چپ اما مقدمه که صف اول بهترین است از
دویم و سزاوار است که در جای بهترین مردمان باشد غیر آنکه که زیاد است
علم یا عمل یا عاقل یا مدینه باشد با شکر و نزدیک امام مردمان نیز که
در دنیا باشد که در عرفه فراموش کند میالشی او رند و مردان بر زنان و
آنان را در بر بندگان مقدم بایستد و کس نهی شده که در صف پیش جا
نباشد که در آن هنگام برابر امام می ایستد و شرط است که صفها را از هم
مقدار دور نباشد که کام توان گذشت و جای در میان نباشد
که مانع دیدن باشد مگر مردمان و زنان و پیشتر بخوبی بر امام در فضیلت
قول یا مکان بلکه با او باشد یا پست و پسته بهترین است و اگر بسبقت کند
بعد یا بسوی بر کرد و اگر امام می کسی باشد صاحب رتبت امام بایستد
و اگر زن باشد پستتر هم بایستد و باید که در نماز که بلند خوانده مشغول فرات
را گوش کنند اگر امام باشد که اقتدا با او توان کرد و الا ائمه است قرارت
کنند و اگر هیچ نشوند خود ائمه بخوانند و در نماز است ذکر کنند هر ذکر
که خواهند و اگر هیچ نگویند هم جایز است بیکدیگر که اول است و امام را تحمیت
که همه ذکر را بخوانند نماز را با مردم بشنوند مگر شش تکبیر اول نماز را با دعا مانع
که است میگویند و امرمان بایستد که هیچ اورا نشنوند و غیر امام و الا این

گفت یا مع اتعظم حمد پیشان بگویند الحمد لله رب العالمین و تسبیح است که
 ۴۶ تا مع ضعیفترین مردمان شود در روز کوفت تا هر یک روز یک تسبیح
 مقدر یک مرتبه بکند با آنچه میگردانند قصد طهارت و انبیا علیهم السلام و تمام
 روز را بجانب رت کند درین هنگام و اگر بر جانب چپ یا راست سر باشد
 یک تسبیح دیگر بگوید بدان جانب نیز در کوفت نسبت خطایف و ادا
 نماز جماعت صورت خطایف و ادا بشتر که و اهدته **سجده**
 در احکام نماز جماعت در عیدین و جمعه فرض است و در سایر روزان نیست
 مگر کسبت خصوصاً در عید و جمعه و صبح و خفتن و در روز اول شب است
 و اول ترک جماعت است در آن و هر که بر کوع رسیده بعد از نیت و تکبیر اوام
 آن رکعت را در ایقته با فضیلت جماعت و آنرا رکعت اول جماعت میگویند
 و بعد از تسبیح امام باقر و احوال او را مانده باشد و اگر رسیده که بر سر
 تابع شده با فضیلت کردار داد را که نماید بیکس نماز را از سر گیرد و اگر در تشهد
 آن بر سر نیت کند تکبیر اوام بگوید و تابع بشود و تشهد بخواند بیکس تسبیح
 نگوید و بر غیر دو تمام کند با آنکه از سر گیرد و امام اگر در آستانه نماز بیاید که
 کسر سجده است که مقدار رکوع و دو چندان مانده تا او برسد و اگر
 احتمال راه میدهد که کسر بعد از رکعت اول محتمل شده باشد در دو رکعت
 آنوقت است کند تا آنکه نماز آن مردم از قرار است خلافت نماید و ما مع را
 نیز تسبیح است که در دو رکعت اول قرار است کند که در رکعت او امام باشد
 چه شایر که امام قرار است بکند و تسبیح است امام را که نماز پیش بر او

از مامون نماز را با قدم خود تمام کند اگر او را عارض شود و در هر رکعت قطع
 نماز نماید کرد و اگر نکند مامون بکند یا شماره و مکرم است که آن نائب
 کس باشد که رکعت اول را در ایقته پیش و شرط نیست که نماز امام و امام یک
 باشد یا در عدد موافق باشد پس هر کدام که فارغ شوند تسبیح میکنند
 پیش از دیگر و اگر بر امام تشهد واجب باشد در امام باشد ما مردم تشهد
 بخوانند تا امام تسبیح شود و در عکس آن تمام بنشینند و متابعت امام بکند
 در تشهد خواندن و اگر کسی نماز کند از ده پیش و باید کسر را که با او
 توان نماز را بجماعت کند از دست است که اعاذ کند و اگر در آستانه نماز
 باشد عدول نیت بنا کند و در رکعت تمام کند و باز واجب است از سر
 بگیرد و اگر خطا در شرط ایضا نماز امام ظاهر شود بعد از فراغ واجب نیست بر او
 که مامون را اعلام کند بلکه خود اعاذ میکند و نماز تسبیح است
 و تسبیح است که از جانب بر سر بخیزد تا آنها که در آستانه نماز رسیده اند نماز
 خود را تمام کنند **فصلنامه** در کتاب من لایحضره الفقیه از حضرت امیرالمؤمنین
 روایت کرده که اگر کسی سجده کند و تشهد کند بر سر باید که از نیت برادر بخیزد
 کلاه بر او کند در راه حق با علم تازه که باعث ترقی او شود یا بیکبار باشد
 ظاهر کرد را بر شعله و را بسو حق یا رحمت که در انتظاری آن لبه پیش با کلمه کاد
 باز دارد از هلاکت یا باعث شود بر هدایت یا ترک گناه را از دور ترس
 یا حیا و از حضرت امام جعفر صادق روایت کرده که کسر از پیشان بر سر
 که اقدار جماعت بان حال شود چند است فرمود در روز نماز اگر کسی حاضر

Handwritten marginal notes at the top right of the page, including the number 33.

نشود و بسبب معرفت تناسخ است بجهت آنکه چنانچه از ان واقعات گویند نماز
سینا اوست و در وصف از ملائکه و چنانچه است نماز گویند نماز یکبار
در پس او یکصف از ملائکه و در کتابت که در مکتوبه که چنانچه باران با سر و تخت
باشد چنانست که در فضا نماز یکبار اند و بسبب نزد بجهت آنکه حضرت پیغمبر
فرمود از ابنت العال فالصلوة في الحال و از حضرت امام جعفر صادق
روایت کرده که با کفایت که نماز چهار بار و اندک در در باران است
انچه اراده داشتیم ذکر کنیم درین نامه و الحمد لله و با بجز غایت و صابر
تاریخ التصفیة تحت ابواب جنانا تم فی يوم الجمعة المبارکة فی شهر رجب ۱۸۲۰

ذکر الصفات

بدانکه هر صفت که از صفات کمال است مجموع این صفات خداست که در آیات
بجهت آنکه اگر صفت از صفات کمال او را نباشد نقصان باشد بجهت آنکه
نقصان لازم آید و این محال است بر ذات بدانکه درین مسئله سخن بسیار است
بعضی گفته اند که زمین ذات است و نه غیر ذات و این مذمت است
و بعضی گفته اند که زمین ذات است و هم غیر بعضی گفته اند که غیر ذات
مجموع صفات نیست و این قوم را اولی مرتبه خوانند و دلیل آنست که غیر ذات
گفته است آنست که گفته ذات واحد است و صفات کثیره و واحد غیر کثیر
باشد پس ذات غیر صفات باشد اما دلیل آنکه عین گفته است آنست
که اگر صفات غیر ذات باشد این صفات کمال غیر ذات باشد پس او را در
کمال صفی غیر حقین خوانند و این بر ذات یک محال است پس صفات عین

بعضی گفته اند که صفات غیر ذات

ذات

ذات باشد این قول جمهور است و اما آنکه گفته ام عین و هم غیر ذات
در هر قول همین دلیلها که گفته شد که در اثبات عین و در اثبات غیر گفته شد
گفته اند و بدانکه مغز این دو قول بان مغز که گویند صفات غیر ذات است
و مخالفه در لفظ پیش نیست بجهت آنکه ذات را نتوان گفت که زمین است
و نه غیر و یا هم عین است و هم غیر و صفات را توان گفت پس چنانچه لفظ که بر
صفات اطلاق توان کرد و بر ذات نتوان کرد و این صفات غیر ذات
باشد و گوی که این دو قول در مذمت ایشان جایز است بر این مغز
نرسیده اند که مغز برت لازم قول ایشانست و متصور عقده ایشان
جواب ایشان شده است اما حجت اولی تو حید که هیچ صفات اثبات کنند
ویدل ایشان چنانست که گویند که اگر صفات را وجود باشد ازین چنانچه
که در اقول گفته شد فایده باشد و چنانچه لایذ عقده هر چه را قسم باطل است
صفات را در جناب حضرتش او که اطلاق کرده اند بطریق اولی و کمال
درستن عوام ذات را هیچ فایده نیست و هر متعالی عاقله لولن عقدا کبیرا

کتابخانه مجلس شورای اسلامی
سید مرتضی طباطبائی

بسم الله الرحمن الرحيم

منت به بیان خدا را عز و جلال و کبریا که مستعدان کمال ایمان از اهل
جهالت بدون آوردن با نور یقین کامل الایمان که در آینده در حضور او
برسیدند رسد که ایشان را راه مستقیم حق هدایت نموده از او در ضلالت برساند
و بر اهل هدایت که در کمال ایمان و بصیرت و تقوی و تقرب به حق و بصیرت و صفات
او قیام نموده اند و از او پیروی می کنند اما بعد چنان گوید بهترین اثر
المدعو محسن حسن است حال و جلال از رفیق الایمان که در این مختصر از کتب
که قبل ازین نوشته بودیم بر او صواب شنیده و در او سوال جواب
الوان در او سوال بدین مضمون شده و بشرايط الایمان موسوم گردیده است
المستعان سوال اول جمله الایمان است یک است و پنج بیک است
و کتب بیک است پس اینها اختلاف فاشان در صیغ و بی نهایت از هر جهت
جواب اگر آنکه در پیچ و کوفه هر سه یک است و اختلاف بیخوبی
خدا پرستان که فرق اند و از ذات و آن فرودگشتند و اهل هدایت ایشانند
متفقند و اوصاف همین پیغمبران که هست ص و کتب ایشان قرآن مجید
و اول کتب که در سوره تمیم شاره بایشان است و فرق با جمیع عبادت از ایشان
و باقیان هوا پرستانند و از شرک و ضلالت مستعدانند که گشتگانند از راه
و مصداق اقرابت من از اتحاد الهی و امانند که طوایف بسیارند و
ما صدق و الباقی و آثارند و احوال را عبودیتند و سرایشان شیطان
انرا و چندین در بعضی بعضی فرق العقل غرور یافته کون منکر العقل

و در او

و در او عقل دوم اهل هدایت را بچنان توان شناخت و اهل
ضلالت را بچگونه عیانت ایضا بطریقی که بیان امتیاز این فرقه با جمیع
و فرق دیگران نموده جواب چنانکه یک از رفیقین را علامتها و
نشانه است که با آنها از دیگران امتیاز پیدا نماید اهل هدایت نشانه علامت ایشان
آنست که اکثر قول ایشان موافق حضرت است و اکثر عیانت ایشان بتقریر یقین
تخصیص مراقب قلب و اتمام معلوم باطن و معرفت طریق اخوت و سلوک
آن و بحث در معضلات اعمال و مشورت طلب با نیکو بستر در مطمح و طریقی
و تجرد با سایر مکتب نیستند بلکه خود امان قیام و اکتفا با خداوند هوا
خوبین و منکر القلوب و تامل در باطن و قنوج و خوشنود متواضع در ظاهر و از دنیا
معوض و از تسلطین متقبض و سار و تقوی و راضی متعزیز کردن حال و اظهار
و اختصار و در آن وقت نیز جوابی که گوید مطابق قرآن و اهل هدایت اهل بیت
علیهم السلام باشد و بعضی خود در آن تقریر میکنند و اگر حکم آن مسئله
از قرآن و حدیث بایشان نرسیده یا مختلف رسیده باشد در آن توقف
مینمایند و امر با حجتی طایفه نمایند و تمام ایشان در علوم بر بصیرت و صفای
دل خود است نه بر تقلید آبا و اجداد و سلف مورثانند پیغمبر و اهل اسلام علیهم
و همیشه از محدثات مورثانند اگر چه جمهور عصر بران متفق باشند
چه اتفاق اکثرین هم اتفاقید و ان قطع اکثر فرقه الاضطرار و کفر است
ان شیوعن الا الظن و ان هم الا یؤمنون و چند در اعمال و اخلاق ایشان
نظر کن که اکثر از شایسته اعمال و اخلاق میباشد که آن حضرت پیغمبر و اهل بیت است

منقولست همواره تقیضش از احوال معجزه و اهل بیت است آنحضرت علیه السلام و بیست
آنحضرت و کیفیت سلوک ایشان در راه حق میباشد تا باین که نشانی
نماند چنانکه از پیغمبر برسد که فرمود تا هیچ کس را نماند که برانند که
و اوصی بر این معجزه و احوال از هیچ کس نیست چنانکه در حدیث دیگر تصریح
باین شده است و ما در این طریقه گفته اند که گفت سگان این
طریق عرف در بار تقیض اندر چه هستند و بنده حق شنود و حق بنده صفی
اورا که این از خوف غیر پاک و سرایت این در قدم هر سر و پا خاک باشد
آیند و این از رنگ و باوه تو حیث این رنگ ندارد و بیست غلامت
آنم که زیر جرج کوه زهره در کنگر تعلق پذیرد از اوست نشانی عوام اهل
هدایت است که در اعمال و اخلاق تشبیه باشد این علمای نماید و سبیل
و نیت خود را از ایشان فرمایند و محبت ایشان میورزند و خدمت ایشان
یکند در قیامت نیز با ایشان محشور خواهد شد چنانکه در حدیث آمده بخیر
المرجع مزاجت و اما اول ملاقاتش در علم ایشان بر خلاف اینهاست
آنکه فضیلت ایشان مخالف قول است و اکثر اتمامش در جمیع علوم است
که در دنیا با کار و بسبب نیاید و اهل عبادت و تقرب سلاطین همیشه همیشه
باید بر ترقی در علم و دین و تجرد در راه سلوک و عزیزان میباشد و غایت
تمام بناطرت و مجاز و غلبه بر خصم و اخیام و از ارام میارند و نفع اهل اولیا
بسیار میکنند و ایشان تصریح و توفیق در حال و دنیا نمایند و خوشحال
و خندان و ذوقان بحسب باطن و بدخو و عظیم و متکبر در ظاهر میباشد و
رغبت تمام در فقور میارند و سارعه و با درت باین مینمایند و جواب

وجوات

سید

سید از پیش خود در استنباط از اصول و ضوابط اشغال نمیکند یا از خود
تقدیر میکنند که معلوم ایشان نیست که آن بجهت آن را از کج گفته و مستندش
چیست و حق چه قسم است یا میگویند که این سببها هم مرتب باطلان قضیه
در قطب این کتاب گفته که این اجماع است و نمیدانند که اجماع چه معنی دارد و علم
باین چگونه حاصل میشود و مستند آن درین سلسله حدیث و کلام است و
اکثر تابع حکماء است و بیخ مشهوره نیز از خود چیزی در اعمال و اخلاق
ایشان نظر نمیکنند اکثر آنها بپیدا و باین اعمال و اخلاق مشغولند از اهل بیت
علیهم السلام مرایه و بیزاری بر او ندارند و این مرتب است آن ندارند و اگر حرف
ازین منقول که گوش ایشان رسد میگویند ایشان معصوم بجهت آنکه تشبیه
با ایشان از کج و ماورای ایشان گفتند آنکس گفته که جبرافس بر تقلید
از سر پودن انداخته و فطرت اصحاب را سنگین ساخته اند و نفع اولیا و اولاد ایشان
بسیار کنند در هر کجوش ایشان رسیدن بخار کنند بظواهر توبت و تقوی این
قانع باشند و از خود چیزی چند میپوده ترشند نه طبعش از کار او که باز
سر تقلید روند و نه توفیقش باشد که در تحقیق شنوندند بنده بین بین
و نه که اهل اولاد و اولاد اولاد را از بهر وجه که مردم کردند بگوی
مگر در حدیث را که در مدرسه هر علم که آموخته اند فی القیام یقرءون و فی غیرهم
و علامات عوام ایشان است که در اعمال و اخلاق تشبیه باشد اهل کنند و
سبیل و نیت خود را از ایشان فرمایند و محبت ایشان ورزند و خدمت ایشان
کنند و در قیامت با ایشان محشور خواهند بود و هر کار اعمال و عوام بفرموده اولاد

نزدیک است در صفات و اخلاق مبدای تقرب است و هر که بفرقه نماند نزدیک است
 بفضیلت است و آنرا در درجات متفاوت است و نسبت بحجبه درجات است
 و اینها در کلمات مختلف است بحجبه کلمات و در ذوق و هیئت انواع از ارازاها
 با مفا میرسد و صبر کنند و از حق میمانند و آن امید دارند **سید**
 رک است این ابیثین است مشهور در خلیق است و تا فاع تصور
سوال سیم فث تا ابر برایت در کم کس یافت شود پس لازم آید
 که این فرقه بسیار کم باشند و اکثر مردمان بفضیلت باشند **جواب**
 این چنین است نیز که حقیقا میفرماید و عقیده منجربا در انشور و طار
 و بگردن ن بین میفرماید و عقیده ماسم و میفرماید و لکن اکثر هم عقول
 و لکن اکثر هم لایملون و لکن اکثر هم لایفقون و اکثر انان بر و لور صحت
 بگویند و ان قطع اکثر فرقه الارض لیسوا که غیب سید است و با یوزم اکثر هم باقیه
 الا و هم مشرکون و لغد زانان هم کثیر اس ایجت و الا ان حضرت امام هجرت
 با قرع س نوبت فرمود که مردمان همه با هم اند پس یکم با کرده شیعه اگر
 خردن که لغد صحیح شویم از انان تمام شویم که در ان حضرت فرمود یا احدی
 نکتم ترا بجهت ازین مهاجران و انصار هم رفتند مگر و شب ره که در دست
 مبارک کسین کس پس کفتم فسار قشوم چه شده است آثار فرمودم فرمایید
 خدا را تعالی عمار را بیعت کرد و بنید شد پس فرمود نفس خود کفتم چه فضیلت
 سبت از نه رت تواند بود پس کباب فرمود که در فرمودت بود که کن
 که او شد ان کس بود بیهاست بیهاست و مراد حضرت بان سگس سلمان

و ابودر و مقداد بود در فرات هم چند کلمه در احوال است که لقرح بان شده و در بعضی
 از انا بنده گوشت که عمار پس بنده کس با زکات و اگر خراش که را کوشید
 بگردن در بعضی طریقه جز خط زکریفر در حضرت امیر المؤمنین است پس بعد از آن
 و پس اما همان بخاطر سینه که نزد حضرت اسم علم است اگر بخواند از زبان
 آن جماعت را فرود بر او هم چنان طوفا ابودر حضرت او را اگر گوشت
 وان امتناع نموده مگر سخن گفتن را و حضرت امام جعفر صادق هم فرمود که
 زن مومن کم یا تر است از مرد مومن و مرد مومن کیست تر است از کور که
 سخن پس که دیده است از شما که کور سخن را و حضرت امام موسی کاظم هم فرمود
 که هر که بولایت ماقبلت مومن است بیکند اکثر مردمان از بر او آید که مؤمنان
 با ایشان انس بگیرند و هم حضرت فرمود که خدا عزوجل قسم که دنیا و ما دنیا
 بود و بنود مگر یک کس که نند که خدا بجا آورد و او را که او دیگر می بود
 حق تعالی او را نیز با دیگر با دیگر را بجا که میفرماید که ان ابراهیم کان
 امة قناته حنیفا و لم یکن فر المشرکین تا آنکه بعد از مدتی حق تعالی او را
 عوانت بخشید با سعید و اسحق پس کس شدند اگاه باشند و بعد از قسم
 که مومن کم است و اهل کفر بسیارند پس فرمود این همه خلق از بر آن آفریده
 شده اند که مؤمنان انس با ایشان بگیرند و آنچه در دل داشته باشند
 با ایشان بگویند پس سزاوت کنند و کز نشوند و از حضرت پیغمبر صم
 منقذ است که حق هم میفرماید اگر فرمود در روز زمین مگر یک کس هم بر این

مستحق می‌شود با او از جمیع خلق خود بیکدیگر اندم او را از ایمان اولی که
جمیع نشود هیچ کس **سوال** چه مردم هرگاه ایمان منحصر درین فرقه قلیله
باشد پس بر مردمان را که از توان خوانند **جواب** ایمان کامل منحصر
درین فرقه قلیله است و ایمان را مراتب غیر این است و باز این مرتبه نیکوتر است
از کفر پس اگر کسی بعد از اطلاع بر مراتب ایمان و کفر قصدین معیار آنها طلب
لفظی باشد بر کسی که تصدیق باشد مرتبه از مراتب کفر و نوع از انواع آن بحسب
خاصیت هر چه یک کس مؤمن و کافر تواند بود و اعتبار نسبت به مرتبه
که در مقام یکدیگر نباشند لکن کفر از اطلاق عنوان کفر کسر را که هیچ
مرتبه از مراتب ایمان نداشته باشد چنانکه در موعظ الاطلاق مفسر فرموده که
میشود و آن کسرت که هیچ مرتبه از مراتب کفر باور نباشد و او را مؤمن
و متفرقی و شیعه خوانند و شیعه بمعنی عام است در سوره نازمت که عبارت است از مؤمن
غیر حقین و شیعه باین معنی در مقامی است که کفر است و با صفت مراد است
سوال چنانچه صدایان کامل است و مراتب یکدیگر از ایمان و کفر چند کلام
جواب ایمان کامل در میان و کفران نهادن و در در دادن است خدا را
عز و تقدیر از زبان انبیا خدا عز و جل علیه السلام و هو ارا در ان مضمون باشد
از روی علم و بصیرت به فریادها از کفر و کفر پس در ایمان کامل پنج شرط
معتبر است و در جمیع شرطها نوع از انواع کفر است بیکدیگر در پس است هر یک است
که بر صدان و یا فقدان شروط ایمان تحقق شرط اول کفریدن و کفر
نهادن و تنز در دادن است خدا را عز و جل و این مرتبه اولی است از ایمان

و کفر

و کفر مع بل این مرتبه را کنار وجود خود خوانند و آن است که کفر و کفران نهادن
و تنز در دادن خدا را یا از روی سبکبار و علو قدر امین یعنی کفر چون با
کفایت سجده آدم کفر استماع نمود چنانکه حق فرموده که و کفر سبکبار و علو قدر
و یا از روی تقلید با او سلف چنانکه کفر استماع نمود چنانکه حق فرموده که و کفر سبکبار و علو قدر
که خدا را تنز در دادن است و کفر سبکبار و علو قدر که در بیان خود را ایم
چنانکه میفرماید و ان اولی الامر انتم اما انزل الله قولاً بل شیخ ما الفی ابار ما پس
مرفیاید و لو کان آباءهم لا یعقلون شیء و لا یتدبرون نیز اگر چه در بیان این
به عقلان و کفران و نادان باشد چنانکه کفران و ماشا لاین آیات در قرآن
بسیار است و هر که کفر کند از روی سبکبار و علو قدر و یا سبکبار باشد ازین نوع
کفر و همچنین هر که از ابا و اجداد و معتبران و پدران اطلاع روزگار را از اهل
کلیه فهم که از خدا خدا و اخوت نباشد اعتقاد در حقیقت بیکدیگر آن اعتقاد و نفی
ناپسندیده و ناصواب باشد و در نظر دارند آن نیز صواب باشد و بدان فرم
باشد پس چنانچه غیر با علم آباء که نیابت پیغمبر کند اعتقاد و صواب سخن حق عرض
کنند آن اعتقاد و کفر و کفر است پرده این اعتقاد و حق نباشد تا داشته کرد
و آن سخنها دروغ خود شنیده و جهل این سخنها است نباشد که در دنیا از
بهر آن دروغ این رت را قبول کنند و با و در نماز و اورا خطا باشد ازین
شرط دوم آنست که این کفریدن از بر خدا باشد و اعتقاد و کفر
او در برین داشته باشد نه عصمت خیر مال و جستن سلامت و بیم سلامت یعنی
بدل اعتقاد و نیز کفر دیده باشد بر زبان تنها و عمل فقط و این مرتبه دوم است

از ایمان و کفر متقابل است و ایمان را با کفر و کفر را با ایمان
 خداوند در حق و باطل از ایمان و کفران که هرگز از او جدا
 چنانکه اگر کسی گفته ایمان آوردیم حق تعالی از کفر که کفران ننهد و ایمان
 به ایمان شما نماند است چنانکه میفرماید قاتل الا حاربا یقاتل و غیره و کفر
 قولوا اسلموا و ما یصدق الا بالان فی قولکم غیر ما نزلت به فی الذم لکن انما
 اتان نه خداست بلکه غیر و علم است و هر که کار از کار را از حق بجهت دنیا
 کند از تقوی بغیر است و هر که کار را از ایمان باطنی موافق باشد بر عرض
 صحیح که موجب لغت است و کفر است او را از تقوی هر که باشد و ایمان
 صحیح بر غیر صحیح با این کفر متصف است چنانکه میفرماید و علم انما یستقیم بالان
 و بالعلم الا و ما هم بمؤمنین تا ایجا که میفرماید ان الله علی کل شیء قدیر و علم
 بعد از ایمان که بظهور باطن ایمان آوردند و دعوت قبول کردند و استقامت
 اتان بعد که رسول آمد هم کار میکردند و کفر است که عقاید آن در قرآن فرستید
 که در هر حال ظهور آوردند و کفر است که دیگر با به چه کرد و دیگر که دیگر با به
 چه گفت این جو اگر دوا این جو گفت و چنین مومنانی مومنانند با کفایت
مرا ندوسو کند مخرج زنده و عذر مخرج آوردند تا حق تعالی این ایام است
 لا تعدوا ذلکم غیر تمهید ایمانکم عذر میاوردید که شما بعد از ایمان کافر شدید
شرط سیم است که طبع و هوای را مانع کردین زبان و کردن نهادن
 ن زد و بحق تهراف کند غیر بعد از آنکه بدال اعتقاد کرده باشد زبان نیز
 اقرار کند و این مرتبه سیم است از ایمان و کفر را که با را از مرتبه است
 چهارم در خوانند و آن است که حق را دانسته پوشیده و انکار کند چنانچه

حسد و استکبار را از بر تقوی که هر چه موافق هو او را و او باشد یا
 موافق علم و عقیدت او باشد که از علم او شیخ خود شنیده باشد و در کتب
 و بیان کردن ننهد و در موافق آنها باشد باور کند و این صفت است
 که گفته اند آنچه گفته اند آنچه همقد است که از شیخ خود شنیده ایم باور کنیم
 و آنچه موافق علم است باور نکنیم چنانکه حق تعالی میفرماید در حق ایشان
 و یقولون انهم من بعض کفر بعض بریدن ان یخضعوا بین ذلک سیلا
 او کتب هم انکا فزون حقانین که نخواهند که میان کفر و اسلام از خود
 راه دیگر نبندد و بگوید در راه دیگر نتوان نهاد و نتوان گرفت که با کفر باشد
 یا اسلام و هر که بیک زبان خدا کافر شده به هم کافر شده و هر که میفرماید
 افتون منون بعضی کتب است که کفر است بعضی را جز از من بعد از ذلک الا کفر
فی حیوة الدنیا و یوم القیمة برزدون الا هیة العذاب بغیر شما خوانند
 کتب را آنچه مطابق علم و عقیدت او موافق هو او را و او است از قرآن
 باور میکند و هر آنچه موافق هو او را و علم و عقیدت شماست بدان کافر
 مرتبه چهارم باشد آنست که اینچنین فتنه است از سوالی در این عالم و
 سختین عذابید ان عالم و چندین جا اینقدر در قرآن مذکور شده و هر کس
 که حق واجب الاطهار را بپنداند کند چه بیغرضه نفسی است خواه با بر تقلید
 آبا و اجداد و تعصب ایشان او را از وجود و تعصب بر شیخ همچنانکه جهود را
 صدق و تکریم و غیره را تمسک کنند و می شناسند و از راه بیان کفر همان
 میکردند چنانکه حق تعالی میفرماید فلیجا هم معرفوا به کفروا به فلیفلسه الله

عالمی کفرین یعنی حضرت رسول و قرآن را بشنودند کافرند ندیدان و چه بگویند
میفرماید رسول را بدینسان چنانکه پسران محمد را می شناسند و فرقه از
ایشان چنان که کشته حق را و حال آنکه میسرند بیوفتند کافرند اینان هم
و ان فرقی نیستون الحق و هم علیون و همچنین بعد از پیغمبر از زمانه کبریا
باشد تربیت خلق بند و آنچه در او باشد چنان کند و آنچه نباشد بروی
بند و تا قاتله در دریا معتقد کردند در زمین و انرا شد و در انکس از
چو در سگ باشد و به سبب آن ملعون کرد و حق قاتله میفرماید ان الذین
یکتفون بالانزالنا طرا البینات و الهدی بعد ما بیننا بالناس الکتاب
اولک علیهم الله و لیعلمنم الا لعنوں و رسول خدا هم فرموده وقتا و هزار
چو در ان است مرتجع و حال باشد معلوم است که ازین است بچسب
بجای هر صورت چو در پیش این بر چو بر منزه صفت آید به بر ظاهر
و صورت **شرط چهارم** است که ان کردین و کران نمان از در
علم و معرفت بصیرت بهتر از در در کجیفه و این مرتبه چهارم است از
ایمان و کفر را که در مقل بل این مرتبه است صلاحت خوانند و ان است
که سخن خدا و رسول خدا را است بخوانند اما معنی را که فهم کند و در خاطر دارد
و با اظنه نیز کند و ضلایق را بران بدارد و چه صاحب بصیرت پیغمبر عالم
ربان که مراد خدا را از سخن خدا فهم کند و مراد صفا پیغمبر را از سخنان
این معنی که مراد خدا باشد و این عقدا که در است بهتر عرض کنان عقدا
یک با این عقدا در است آید و ان فهم که چو این مرتبه است و اکثر این
است مابین کفر کراه شد و حق چنانکه در ان کس انهم است فرستند

منهم ۳

ان

و این بخواندن و تکرار وسط العیبیا نسبت ندارد چنانکه میفرماید بقره
الحکمة تزیینت و من یؤت الحکمة فقد اوتیها کثیرا و حضرت امیرالمؤمنین
میفرماید ان ان یعط الله رجلا انما العز ان یسخر کلمة حق قاتله در را
فهم در قرآن و در صدر اسلام این کفر و کجاست چو در ان و در انان بپدید
کجا آفرینش عید چو خط اعتقاد که در اندوخته غیر ما هم آن عقدا که
صواب بود برایشان عرض کفهم نتوان تن کرد پس اینها را حق قاتله
که با اهل کتاب را تعلو افه و نیک و لا تقولوا علی الله الحقی انرا برکت علیها و
کمیته در این صفت و کونید برضا که کفر حق پس چو عید برایشان ذکر ان
شد علی عذاته کند آدم خلقه تراب ثم قال انکم فیکون با زنده کفر
تا آیتها بلکه نازل شد و حضرت صبا در جلد و الهمز داده است که در است
من از این صفت علم که بر میفرماید که در است ختم کند و خلق را در صلاحت
چنانکه میفرماید استخدا الناس و ما جهالات لکوا فانتا ابیر علم فصلوا
و اقلوا و ان لا ینرجع الیه رب **شرط پنجم** است که بعد از
کردن نهالند و ان ضار غر و غیره بشرط که مذکور شد هم کرده اند و اگر در
را بعد از او و و این مرتبه پنجم است از مراتب ایمان و کفر که در مقل بل این مرتبه
کون عیبان خوانند و اطلاق بران در قرآن و حدیث و آورده چنانکه
حق قاتله میفرماید و الله علی الناس حج البیت من استطاع الیه سبیلا و حج
کفر فان الله شرع العالمین و در حدیث نیز وارد است لایزنا الازان

۶۳

و این بخواندن و تکرار وسط العیبیا نسبت ندارد چنانکه میفرماید بقره
الحکمة تزیینت و من یؤت الحکمة فقد اوتیها کثیرا و حضرت امیرالمؤمنین
میفرماید ان ان یعط الله رجلا انما العز ان یسخر کلمة حق قاتله در را
فهم در قرآن و در صدر اسلام این کفر و کجاست چو در ان و در انان بپدید
کجا آفرینش عید چو خط اعتقاد که در اندوخته غیر ما هم آن عقدا که
صواب بود برایشان عرض کفهم نتوان تن کرد پس اینها را حق قاتله
که با اهل کتاب را تعلو افه و نیک و لا تقولوا علی الله الحقی انرا برکت علیها و
کمیته در این صفت و کونید برضا که کفر حق پس چو عید برایشان ذکر ان
شد علی عذاته کند آدم خلقه تراب ثم قال انکم فیکون با زنده کفر
تا آیتها بلکه نازل شد و حضرت صبا در جلد و الهمز داده است که در است
من از این صفت علم که بر میفرماید که در است ختم کند و خلق را در صلاحت
چنانکه میفرماید استخدا الناس و ما جهالات لکوا فانتا ابیر علم فصلوا
و اقلوا و ان لا ینرجع الیه رب **شرط پنجم** است که بعد از
کردن نهالند و ان ضار غر و غیره بشرط که مذکور شد هم کرده اند و اگر در
را بعد از او و و این مرتبه پنجم است از مراتب ایمان و کفر که در مقل بل این مرتبه
کون عیبان خوانند و اطلاق بران در قرآن و حدیث و آورده چنانکه
حق قاتله میفرماید و الله علی الناس حج البیت من استطاع الیه سبیلا و حج
کفر فان الله شرع العالمین و در حدیث نیز وارد است لایزنا الازان

چمن بزنا و هوس و بلا و شراب و ریحین نیز به هوس و بلا و شراب
 آن ریحین شراب و هوس و بلا و شراب نیز به هوس و بلا و شراب
 و هیچ چیز از زنده عمر خود در روز نبرد و هیچ چیز در گذشته و روز گذشته و هوس
 باشد چنانکه تا رکب و زان و شارب و شراب و ریحین که کرده اند ببرد
 عصیان و باور کرده اند و چون باز نه است و اندازان همانا خود که در گذرانند
 و باور کرده اند و کالیان حاصل نمیشود مگر تحقیق این مرتبه و نوع دیگر
 از کفایت از آن کفر جاهلانه گویند و آن کفر باشد که دعوت و کلمت بیاید
 نرسیده به شوم و جز از این دعوت ندرند و امر که در رفتار این کفر است
 جز و منفرد یک از مراتب ایمان و کفر است نه مرتبه از ایمان و این امر است
 با هم کفر از عصیان زیرا که اطلاق کفر بر شیخ از او حقیقت است نه مجاز
 و هر که امر از امور دنیوی و مسایل شرعی ضروری باور نرسیده باشد و از او
 نغمیده باشد از این کفر و او را بهره به و صاحبان کفر اگر تقصیر در
 تحصیل ایمان مقابله نشدند به او را مستضعف خوانند و عذاب هیچ
 صنف از کافران سبکتر از غذای این قوم نباشد اگر تکلیف اخلاق
 بهیچ باشد بلکه بهر که اصلاح از عذاب باشد چنانکه حق تعالی فرمود
 و ما کن معذبین مترجمت رسول و جبار دیگر مرز مایه الا مستضعفین
الرحال و ان و اولاد ان لا یسطیعون حیلته و لا یمتدین سبیلها
 فاولک عساکر الله ان یعصوا غفورا و عذاب هیچ

منز

هیچ صنف سخت از عذاب جهنم و انفاق نیت و حق تعالی از کفر
 بعد از ایمان جدا جدا کرده شد آنجا که میفرماید یوم یقیض و یوم
 و استود وجهه فاما الذین استوت و وجههم الکفر بعد ایمان کفر
 با کلمت با کلمت کفر و در حدیث نیز وارد شده الا لا ترجع
 بعد کفار ایضا بعضی کفار بعضی و اما لکن اخبار پس هر که دعوت
 حق در همه چیز باور رسیده نماید از جهالت رست و اگر همه کردید
 بجز در رست و اگر همه ایمان آورد و زبان نیز بهیچ عرفان نبود و حق را در
 هیچ امر پنهان نکرد از وجود رست و اگر همه از روع و بصیرت
 گوید و در رست نماید و در رست نماید از ضلالت رست و اگر همه
 کردید و نکرده اند در رست و در رست و اما لکن اخبار پس هر که دعوت
 شد و هوس صافی حاصل بر آمد و پسندیده خدا و خود جلالت نرسد
 که الله الذین کفروا و باز مؤمنان حاصل در رست و مرتب
 متفاوت است بجهت تفاوت فهم کالیف حسن قبول امر و قوت
 اعتقاد و وزیادت یقین و صفای اخلاص و کثرت اعمال صالحه و مؤانست
 بران و اصابت رست دران و کتب با اخلاق پسندیده در نصیحت
 آن و اول المستعان و علی المستکان و امده رست بالکلین تم کتب
 شرایط الایمان بعون الملک الجنان فی اثر خوال فی ص ۸۲

بنا کردار کمال
۱۹۱۸
کتابخانه کتبی
سید خدیجه علی

سبع اتم الرحمن الرحیم

احمد تدرست العالمین و سلامه علیها ده الیقین مصطفی **آ بعد**
از کیفیت ملک راه حق پرسیده بودند بدان اینکه آن روح منزه
هیچگونه مفسور را مبداء و منتهی و مشرف و سیر و زاد و در و حله و تفریق
در آنها نیاید همچنین مس و معنور را که سفر و حمت بجای حق بجای
و قائل است مبداءش جبر و نقصان طبیعی است که با خود آورده از شکم
ما در حلقه بطون آنها تکاملات و شینا و منتهایش کمال حقیقت است
که فوق همه کالات و آن وصول است بجای نه و کمال و الازکی المتهتر
یا آنها الان نیک کال و کمال از تک کدها قلاویه و مس فتره راه درین
مراتب کالات جمله و علمیه است که بر سطح طی آنها می گذرند شینا هر که
بر صراط مستقیم شرح که سکول و دنیا و اصفیاست می آید باشد و آن نیز
صراطی است قیما فبقوه و لا تتبعوا السبل فتفرق بکم غیر سبیل و کالات
مرتبت بعضی بر بعضی تا کمال متقدم تر نشود و مینا فو مستعد شخصه توان
شد چنانکه در سفر صورت ناقصه مسافره متقدم تر نشود و مینا فو مستعد
و منزل این سفر را صفات حمیده و اخلاق پسندیده است که احوال مقامات
روح است از هر یکی بر یکدیگر کفوق آن است تتعلقش و در تدریج منزل اول
تقطعه است که آگاه است و منزل فو حقیقت که مقصود است از این سفر
تفصیل این مرتبه و منزل و درجه و درجه آن در کتاب منازل است که بیان
نموده است و میسر این سفر فو حقیقت تمام و جود بلین نمودن و تمت کاشتن است

در قطع این منازل بجای برده در یافت نفس و تخریبها و تکالیف نرسیده
از خرافات و سنن و آداب رایجند و می نفس آنان و نقطه نقطه و محکم
را هم واحد گردانیدن و منقطع شدن تجلی سبانه و کمال و تبتدایه تبسلا
و اذین بجای بد و اقیما نهندینهم سبلسنا و از این سفر تقویست و تیز و
فان حیران از انوار التقوی و تقوی عبارت از قیام نمودن با پنج شرح بان
امروزه است و پرین کردن از آنچه نرفته اند از رو بصیرت تا دل نورانی
و صیقل کالیفان مستعد فیضان معرفت شود از حق غرق و عیلا و
انقوا الله و یعلمکم الله و همچنین کمال فو صورت تقویست بیان از احوال
کنند قطع راه نتوان کرد همچنین مس و معنور تا تقوی و طهارت شرعی
نخورد باطن قیام نماید و روح را تقویت بان نکند علوم و معارف و
اخلاق حمیده که بر تقوی مرتبه شود و تقوی از ان حاصل شود نه بر سبیل
برو فایض یکدیگر در دو مکتب است که در شب تا جوار فرود است و شسته باشد
و بعد از آن راه را می بیند و می رود و هر یک کلام که بر سید الو فطرح از ان راه
روشن تر شود و بران برود و بگذرد تا کام بر نماند و در نور روشن شود
نخواهد رفت آن دیدن بمنزله معرفت است و آن رفیق بمنزله علم تقویست
میز عمل با علم و زنده الله علم با علم العلم بترف بالعلم فان اجاب به و الا
ارحمت لا یقید الله عملا الا بمعرفة و لا معرفة الا بعمل فنی عرف و له معرفة
عنا الهدی و من یهدی فلا معرفة له الا ان الایان بعضه من بعض کلام است
القاصد و همچنین که در سفر و کسبیک راه ندانند مقصد فرسده چنین

در سفر معنوی کسر که بصیرت در عمل ندارد و مقصد نیز سد انوار است بصیرت
 کات بر عین الطریق لایزیده کثره السیرة الابعاد و راحله نیز سفر برین
 و قوآن و همچنانکه در سفر سوز را راحله صغیره مظلوم باشد راه را طی
 نتوان کرد و همچنین در سفر سوز صحت بدن و قوت قهر نباشد کار نتوان
 سخت پس تحصیل کمالش اینچنین ضرورت است آنچه از این ضرورت بقدر
 ضرورت باید پس طلب فضول در معاش مانع است از تسکین و دنیا فرمای
 که تقدیر از آن فرموده اند عبارت از آن فضول است که در معاش و مال است
 و اما قدر ضرورت از آن داخل امور اوقات و تحصیل معاش است و همچنین
 اگر کسر راحله را در آن راه سردهند تا سر خود مراد راه او طریقی شود و همچنین
 درین سفر اگر بدن قوی باشد و در آن هر چه شایسته است انباشت بقدر او در
 و بار بدن تقیه نکند و در آنجا هم آنرا در دست نه نشسته به شرح راه طی شود
 و رفیقان این راه علم و صلی و عبادت و کمالند که یکدیگر را هدایت و معاشقه
 چه هر کس بر عیب خود مطلع نشود اما بر عیب دیگران در وقت تقصیر پس اگر قصد
 با هم بزد و یکدیگر را از عیب بافت با خبر سازند زنده راه بر این طری
 مشغول و از زود و در این راه هیچ سبک اند چه الشیطان الامنند و اقرب
 منه الاجماعه و بدینسان اجتماعه اگر یکی از راه بدون رود و دیگر او را خبر را
 بگرداند و اگر تنها باشد تا واقف شود شیوهیهاست و در این راه نیز راه غیر است
 و با بر آنکه معصومین صلوات الله علیهم که راه نموده اند و سن و آداب معصوم کرده
 و از مصالح و مفاسد راه خبر داده اند و خود با این رفته اند و امانت را با تکرار

و غیر

واقفان خود از زود و بعد کان کفر رسول الله صوره حقه تدان کنتم
 تجتوبون الله فاتبونوا یحییکم الله و محمد را بچنین ن میکرده اند امر
 بان امر سفر معصومند چنانچه از روایات معتبره بطریق اهل بیت استفسار
 میشود از امور که با تک رالات است از آن و احتیاط آن بهیچ وجه
 جایز نیست بجز احتیاط عقیقه حقه است پنج چیز است **اول** محافظت
 بر صلوات نفس اعتدال کردن آن در اوقات جماعه و سخن و آداب پس
 اگر به علت ضرورت از اوقات خیر کند یا جماعه فرزند یا ستر ازین
 یا او به آداب از زود گذشت گذارد آنگاه در آن راه بدون
 رفته با سایر عوام که در بیدار جهالت و ضلالت سرگردان میگردند و از
 راه و مقصد بجز ندانند و نیز از آنکه ترقیه نیست **دویم** محافظت بر ناز و حجه
 و عین و آیات با جمیع شرایط الایع العذر المسقط که اگر سه حجه استوال
 ترک کند ناز حجه را به علت دل و از آنکه بجز بختیگر که در اصلاح
 نباشد **سوم** محافظت بهما ز معصوم و روایت یومیه که ترک آنرا بصحت
 شمرده اند از آنجهار رکعت از نافه عصر و دو رکعت از نافه مغرب و تیره
 که ترک آن بجز عذر نریز جایز نیست **چهارم** محافظت بر صوم ماه رمضان
 و تمکید آن چنانکه زبان را از لغو و غیبت و دروغ و دشنام و سخنان
 و بی رعایتی از نظم و حیانت و فطور از حرام و شهوات بیشتر ضبط کند که
 در سیرایام میگرد **پنجم** محافظت بر صوم سنت که سه روز معصوم است

اول

انرا هر کس در صلوات بر ائمه است چنانکه بعد از ترک کند و اگر ترک کند قضا
کند تا بعد از صلوات بر ائمه است **مغفتم** می فطنت برزگوه بر وجه که تا قضا
و تا قضا زنده را در کعبه باشد شرف قدر مستحق یا انطق را فضل تحقیق
و کفر آن **مغفتم** محافظت بر افاق حق معلوم از مال غیر مقرب زد
که هر روز یا نهفته یا بر ماه چوب کسب یا محرم میداده بهم بقدر سب
مال چنانچه احتلال آن کند و اگر کسر از مطلق زد در بهترین و اندین
فایده اموال حق معلوم است و الحوم فی حدیث آن غیر از کوه **هشتم**
محافظت بر حجت الاسلام چنانچه در صلوات بر ائمه و بعد از آن تا چنانکه
نهم زیارت غفور مقدمه پیغمبر صلی الله علیه و آله و آئمه معصومین صلوات الله
خصوصا امام حسین علیه السلام در حدیث آمده که زیارت امام حسین مرفوض است
بر هر مؤمنی که ترک کند حق از خدا و رسول خدا ترک کرده باشد و در
حدیث دیگر وارد است که هر امری را عهدیت بر گردان او این روشیه
خود و از جمله تا و وفا بعد زیارت قبولش است **دهم** می فطنت
بر حقوق اخوان و قضا حوائج ایشان چه تا کیلادت بلیغ در آن شده
بلکه بر اکثر فرایض مقدم داشته اند **یازدهم** تدارک بخون هر چه از کبریا
فوت شده بشهر و قتر که شنبه شده بشهر آنها **دوازدهم** اخلاق بر
شد که بر وجه و حد و سخنان را از خود سلب کردن بر ریاضت و صبر
و اخلاق پسندیده شد حسن خلق و سخا و صبر و غیر آن بر خود بستن تا ملکه

شود **سیزدهم** ترک منیات جمله اگر بر سبب لذت معصیت واقع شود و زود
سستفرا کند و بتوبه و انابه تدارک نماید تا محبوب حق باشد آن آینه حیات
التقاین آن آینه حیات کل مفتاح توابع **چهاردهم** ترک شبهات که
موجب وقوع در محرمات و کفایت اند که اگر ابد را ترک کند از تنه محرم
میشود و هر که شتر از ترک کند از فریضه محروم میشود **پانزدهم** در تالاک
خوض کردن که موجب است و خسارت است و نه احدیست فطرتا لا
یعنی فایده ما لایعینه و اگر از در غفلت صادر شود بعد از آنکه متنبه شود
تدارک نماید سستفرا روان است ان الذین اتقوا انما استهم طایف
فر الشیطان تذکره و افاضات **بهاره** و اخوانهم تذکره نهی عن الغیثم لا
یعقرون و تا ترک محال است بقلین و متعابین و اینها که که سخنان
پراکنده گویند که در آن لایغفر خلاص شود چه سبب چنانچه این نیست
در ایجاب تسویه و غفلت و تضییع وقت **شانزدهم** کم خوردن و کم گفتن
و کم گفتن را شعا خود سازد و کفایت تمام در تنویر قلب و **هفدهم**
هر روز قدر از قرآن تلاوت کردن و تأملش بجا است بعد بر قائل
و خضوع و اگر بغیر از آن در نماز واقع شود بهتر است **هجدهم** قدر
از اذکار و دعوات و در دعوی سخن در اوقات معینه خصوصا بعد نماز
فریضه و اگر تواند که کم اوقات زبان را مشغول و کرم حق دارد و اگر
چه جوایح در کارها و دیگر معروف باشد نه سعادت از حضرت امام

بقوم منتولت و زبان بهار ایشان اکثر اوقات ترهیم است بلکه
طیبه لا اله الا الله که چه مجزوره اند و اگر سخن گرفته اند و اگر راه
میرفتند اندام غیر از آنکه چه این صفت و معانی و تقویت هر یک را که در او
و در قلب را نیز مقارن ذکر نماز و با نیک نماز فوج بسیار روید
تا نتواند معنی که در دم تذکر حق را بجهت با نیک نماز شود که هیچ
امر این نمی رسد در سلوک و این مددیت قور در ترک مخالفت حق
سجانه و تقابل **فصل دهم** صحبت عالم و سوال از دوست داده علوم تیه
بگذر حوصله خود را نتواند معنی که علم بر علم خود بنیاد اید اید انیس
فرج علم انیس با مطالعه صحبت اعلم از خود را فرزند عظیم نموده و اگر عالم باشد
که علم خود را کند تا صحبت او را لازم نموده و از حکم او بدون زور و
میرد و کوفیه بگوید عبارت از چنین کس است و مراد از علم افولت
از علم دنیا و اگر چنین کس بیاد اعلم از خود دنیا بد با نیک صحبت دارد
و با مردم نیکو میرت که از ایشان که اخلاق حمیده کند و در صحبت که او را
خوشوقت و مدت کثرت و آفت می زد از دست نهد **بیت**
با مردم حسن خلق و با سلطت معاشرت کردن تا بر کسر آن نباشد
و افعال ایشان را حیا نیکو اندیشیدن و کان بد کسرند **بیت**
صدق را قوال و افعال را سخا خود خستی **بیت دهم** و تکرر حق
سجانه و قضا کردن در همه امور و نظر بر سهان ایشان و در تحصیل
رزق اجمال کردن و بسیار بجهت کثرت دران و فکر بار دور بجهت

آن نکردن تا مرقومند که قناعت کردن و ترک فضول نمودن **بیت**
بر جفا را هر دو مستعلقان جبر کردن و زود از جفا در دنیا و در آخرت
نکردن که هر چند جفا بیشتر مرگش و تقوی با نیک بیشتر مرگش زود تر طلب
میرسد **بیت چهارم** امر بگوید و حق را از نیک بقدر وسع و طاقت
کردن و دیگران را نیز بریزد و ایشان را با خود در سلوک نیکو است
اگر وقت نغیر داشته باشد و الا اجتناب از صحبت ایشان نمودن با
دارا و تقیه تا موجد صحبت نشود **بیت پنجم** اوقات خود را ضبط
کردن و در هر وقت از شبانه روز قرار دادن که با مشغول میشده
باشد تا اوقاتش ضایع نشود چه هر وقت تابع موقوف است این
عمده است در سلوک اینست آنچه از این معصومین معصومات است علیهم السلام
رسیده که حفظ میکرده اند و دیگران از این معصومین اند اما چله ایشان و حیوان
تخوردن و در چهار ضرب کردن و میزان که از سوزنی منتقلت از
ایشان وارد نشده و ظاهر این معصومین است با مثال اینها را بجهت نفوس
بعضی صاحب میدیده اند در هولت سلوک با بران امر میفرمودند
و ماخذ چله را بد حدیث من اخلص قلبه اربعین صباحا خلعت نیایع
الحکمة من قلبه عالم نه باشد و ماخذ ترک حیوانه و لا تجلو البطن کم تقابر
احیوانات و شک کردن نیست که گوشت کم خوردن و در خلوت
نشستن و بغیر از این توجه تمام مشغول دیگر بودن و غلبه تمام در تنویر

و در دیگر شرط آنکه مانع جمیع وجهات نباشد و از جمله امور که عکس
در سبک قرینت آنرا از بودن از شواهد طبیعت و وسوس
عادت و نوایس عامه چنانکه رایج است عظیمتر از این است
و بعضی اینها را در شایعین نامیده اند و هر قبحی که از هر کسی بریزند
چنانکه بگویند که این است که از این است که عظیمتر از این است
و غضب توابع آن از جهت مال و جاه و غیر آن تکلیف الایلافه بجهلها
للقین لایریدون علوان الارض ملاف را و اما وسوس عادت
مانند تسویلات نفسانیه و قزینات او اعمال غیر راجع به حیالات
فاسده و اوامیر کاذبه و لوازم آن از اخلاق ذریله و ملکات ذمیمه
قد مررت بکلم بالآخرین اعمالا الذین عندنا هم اهل الدنیا
و هم حیوان انهم حیوان صفا و اما نوایس عامه مانند متابعت
غولان اوی نما و تقلید جاهلان عالم است و اجابت استخوان استخوان
شیاطین جن و انس و مغرور شدن بخرید و تقلیدات ایشان رفتارها
الذین اضلانا من اهل الحق و الاثر بجهلها تحت اقدان لیکونوا من الظالمین
بعض رسوم و اوضاع مانند لباس و معاشرت با ناس که در عرفان
عادت باشد مانع ظهور در آن باید که در کسب ظاهر تا در پستی
اینکه نفس خفیه چه آتیا ز باعث وحشت و غیبت میشود مگر آنکه مانع
ایشان در آن مخالفت با امر تمام بریزد که ترکتش هر بسوگ داشته باشد

که در آن هنگام تمام بینه لازم نیست مگر از باب تقیة و انشال این امور را
برای تقیة زمان منوط باید داشت و هر که این پست و بیخ چیز مذکور را
بر خفا لازم کند و بگوید میکرده باشد از رو اخلاص از غایتها لوجه تم
لا لغرض بینه و عجل روز بروز عاقلش در ترقه باشد حسن نشیمن نماید
و بسیارش مفسد و در جانش مرفوع پس اگر از اهل علم باشد غیر سیال
علیه الهیه از احوال مبد و معاد و معرفت نفس و مال آنها بر کوشش
بد خورده و در وقت آنرا کمال مقصد آفراند و کمال اهتمام برفت آن
دارد و از اهل آن است که بجهت روز بروز مرفوع نشیمن نماید و کمال
حق بقدر کسب تصادف از جهات و صحبت علماء و سخنان ایشان اول
ظاهر مشوه و الاصفی طرز و عیبتجا بد و نحو آن از نکالات در خور
سود و توجه خود نماید و بر بر تقدیر او را بر تریجی بجا نهد و ظاهر مشوه
و استر تو نور و حقیقت کامل و مفر و افزوده معرفت است و معرفت کاتب
برسد که اگر امور آفت او را شاهده مرفوع در نیش و چنانکه از
عادت بن همان منقولت و حدیث او در کافه مذکور است و حقیقت کاتب
که استعدا یافت و بجهت نشیمن رسید و در ذکر حق شسته گشت تغییر از آن
بلقا و وصول و غایب الله و بقدر آیه و نحو آن مکنند و نیست
غایب و غرض از اینجا اطلاق چنانکه در حدیث قدس وارد است

کنت کرا محققا فاجبت ان اعرف مخلقت الخلق كما اعرف الله العزيز
وما خلقت اجتن والانس الا ليعبدون قيدا ليعرفون وانما عبر عن
المعرفة بالعبادة لانها لا تنفك عنها وانما عبر عن اللازم بالمعروف
لسا يتوهم ان المعصوم اية معرفة كانت بل المعرفة الخاصة بالرسول
الامر بجهة العبادة جه معرفت را انواع متقدده وطرق متکثره است
وهر معرفت موجب قریب ووصول غیر شود چه اگر خاصه را نیز معرفت از راه
تقلید حاصل است و مستقیم را معرفت از راه دلایل جدیده که مقتضات
آن از سمات و مقولات و نظایرات ترکیب یافته و فلسفه را نیز معرفت
از راه بر این عقیده که مقتضات کفر از مقیسات ترکیب شده است و هیچ
یک از اینها موجب وصول محبت نمیکرد پس اگر معرفت از راه عملیات
ادرا حاصل شده و غیره شجره اذنیق و مقصود از ایجاد عالم دیگران
هم بطریق او موجب شده اند و از بر حضرت اوست طیفی است عشق
آدم و میر است ارادته بنا تا سعادت بهر زهد او حدیث قدس وارد است
که لولا که لما خلقت الا فلک پس هر که متر علیا وارد و از خود
چهره سر باید باید که بکوشد تا از راه عبودیت و تقوی و طهارت خوف
را باین مرتبه برساند اگر چه در پیش نه بکوشش دهند انقدر اراد
که توان بکوش که مقصد زهد سعادت و اگر درین راه مرد در بر شهادت
اکم در راه او مرد در شهادت اگر بر در سبق زین العیدر و غیره

برین

مخبریه بها جوا الامانة و رسول الله به رکه المرت فقد وقع اجوده علی الله
در عز و در اینجوس که جان دهم به که دل در رضایه و کان نهم و
التوفیق من الله العزيز حکیم و احمدته رب العالمین تمت الراه

ذکر الاحتیاط

من الطرق المنجیه یقینا انما یتم احتیاطها لاهل التقیة بمنزلة اهل
الاحتیاط بحسب ما یکنه فی العبادات و الاحکام الشرعیة و هو طریق الابرار
الاخيار الذين لا خوف من الله و قد ورد الابرار عن النبي صلی الله
و اله و اهل بیته المعصومین صلوات الله علیهم اجمعین شان قولهم دع ما یریکب
الاما لا یریکب و لیس بنا کب عن القراطین مسلک طریق الاحتیاط و اشال
و کف لا یجهر و قراج العلماء کلامه انما طریق منج و اذنی العقلاء و کف
و الاحتیاج الیه و زمانا اکثر الفقهاء المجتهدین ارا و کثیر منه یقع مستحی
کصیام آخر یوم من شعبان و ترک التجمیر غیر المحصور و اعادة الصلوة
لو نكبت بعد الانتقال ففعل او بعد الفراغ و اعادة الزکوة لو نكبت في
استحقاق القالب و الشک في احدی بعد یقین الطهارة و اشال
و کثیر منه واجب القول بوجوب السورة و نجاسة الف لانه نجاسة ما دون
الکروان لم یقره اشال کف ما وقع اختلاف فی بین الفقهاء و هم امر الله تعالی
في الجملة و ما یتم فعله زمانا صلوة الجمعة انما لرفع شیع اهل السنة
او یعتقدون انما تخالف الله و رسول الله و اجماع العلماء فترکها و فی الحال

معهم واما بطريق الرجوع المحتمر والاعراض عن اختلاف لضعف لقيام الادلة
 القاطعة بالبره على وجوبها من القرآن واحاديث النبوة والائمة المعصومين
 الصحيحة القوية التي لا تحتمل التاويل بل هي واضحة في شئها الا انهم
 بحيث انهم يحضرون سنة من ميل الفقه عليها ادلة بقدر اول صلوة
 اجمحة كثرتها وصحتها والمبالغة فيها ولم تقف على شرط المجتهد بل
 ناهض كليف مع معارضة القرآن والاحاديث الصحيحة ولا قال في شرطه
 احد من العلماء المتقدمين ولا المتأخرين ما عدا الشهيد في اللغة فقط وفي
 باء كبره وافق العلماء ولم يشترط فيهم عليه الشيخ على غير الله عند
 الا قال في سنة الرجوع المحتمر في غير موضع المجتهد وهو ظاهر كلام كل العلماء المتقدمين
 ما عدا سلا و ابن ادریس من المتأخرين الشافعي الرجوع المحتمر فيها
 الظهور وهو مذهب المتأخرين وادعوا عليه الاجماع ولم يشترطوا اجتهاد في
 المنع منها مطلقا سواء اجتهدوا ام لا وهو مذهب سلا و ابن ادریس و
 اتفق المتأخرين صنفه ليل وبطلان ذلك نصيب اجمحة يكون قد برزت
 ذمته وادعوا الغرض بمقتضى كلام الله ورسوله والائمة الهادين وجميع العلماء
 و خلاف سلا و ابن ادریس والشيخ على رحمهم الله لا يقدر في الاجماع
 لا قد تقررت قواعد ان خلاف الثلثة والاربعه بل والعشرة والقرن
 لا يقدر في الاجماع اذا كانوا مسلمين النبي وهذا امر قواعدا الاصولية
 الاجماعية والذرية يصح الظهور بطلان صلوة على اذهب بنين اربعين والمتأخرين

لانهم

لانهم ذهبوا الى التخيير ولا تصح بمقتضى كلام الله ورسوله والائمة المعصومين
 والعلماء المتقدمين فان الفرقين اثنى بالامر ان كتمت عقولهم نعم لو اراد
 احد تام الايقاظ للخروج من خلاف بنين اربعين حتى الظهور بعد ما انتهى
 ناهض الجواب لولسالة الله تعالى في يوم القيمة لم ترك صلوة اجمحة وقد اشرت
 بها في كتابه العزيز على ابلغ وجه وامر بها الائمة الهادون واكدوا فيها
 التاكيد ووقع اجماع المسلمين على وجوبها في الجملة قبل ملحق من العائدين
 ان يجب بقوله تركتها لا بخلاف سلا و ابن ادریس ان هذا الاصل هو
 او تعامى او تعصب منقرضين اجازنا الله وانما كتم وجهه للمسلمين
 ما كتم الله تعالى به العظيم ولا الرسول الكريم ولا اهل بيته عليهم افضل الصلوة
 و انتم تسلمتم على امر اكثر من التاكيد على الصلوة ووقع النقص والاجماع على
 انها افضل الاعمال وصلوة اجمحة وافضل في ذلك ثم ان ابن ادریس وعنه
 والرسول واهل بيته عليهم السلام اكدوا في امره بخصوصها ابلغ التاكيد
 امرها بها على وجه لا مزيد عليه وذهب كثير من العلماء لما اتموا الصلوة
 الوسط التي امر الله بها في فظة عليها وادبها سبحانه وقوله في كل اجموع
 يوما واحدا هو افضل الايام ثم امروا باجتماع فيصعد قوارير القلوب
 من المؤمنين على الدعاء والاخلاص بحمد عليهم الفضل اللهم آمروا
 بالخطبة ليستمع الناس الوعدة وتلين قلوبهم ويقربوا من الله تعالى ويكون
 العيش فيه واقعا جملة كالارض اليابسة اذا زود عليها الماء وصارت

بمكيد جليل في اجمحة

فشيء من ذلك الذي
كثير كعشوة فيها غرور يوي

وكلمة من المؤمنين عن النبي
طلاق الدنيا همه الاخرة

وسنة من ربه وادوار حلالها
كمراد من طلاق اولها

خبر من فخره عن ابن بطالون في طهارة الزهراء عليها السلام

٧٢

روى عنه في خبر ان الامام عن ابن بطالون عن عدي بن ابي
 كان له امر في اشجار اذا ما اصاب منها ما كهدم فقال عن ٣٤ ان النبي صلى الله عليه وآله
 يجلس اكثر من ثمانين سنة واخرج في كتابه اكثر من مائة وانا ثمره فواديه وعرض
 منهنه وليس له ولد غير فقال لها في ما في طهارة ان تصدق في خبرنا الى
 امك محمد ص فقد من عليها السلام وقالت يا رسول الله انما جئت
 اليك انا ام عن قال ان تصدق له انت جئت الى و عن اعترافك عنك فخذ
 قال سيدنا ومولانا الامام عن علي بن ابي طالب لم اقبلك الا ولد في طهارة
 اتفرقت قلت فاطمة انا ابنة فاطمة الكبرى قال عن علي وانا ابن ابيها فالتفت
 انا ابنة سدره المشرفة قال عن علي انا فخر الوجودي قالت فاطمة ٣ وانا ابنة من في
 قبله وكان قاب قوسين او ادنى قال عن علي وانا ولد اخصت قالت انا ابنة
 الصلوات المؤمنات قال عن علي انا فاطمة من خير سيدات قالت فاطمة وانا طاهرة
 راحيل وقد من الملائكة جيل بعد جيل قال عن علي وانا ولد من محل الهدى المرتققات
 فاطمة وانا زوجت في الرفيع الا وكان في السماء قال عن علي ان حال التواء
 قالت فاطمة وانا ابنة من خرج في السماء قال عن علي وانا صلح المؤمنين قلت فاطمة
 وانا ابنة من اتيهين قال عن علي وانا الصار على الشرا قلت فاطمة وانا ابنة
 التاويل قال عن علي وانا ابنة من خرج في طهارة وانا ابنة من اخرجت
 اكلها كل حين قال عن علي وانا ابنة من اتيهين قالت فاطمة وانا ابنة من اخرجت اكلها
 يعني محلي الحسين قال عن علي وانا ابنة من اتيهين قالت فاطمة وانا ابنة
 النبي الكريم قال عن علي وانا ابنة من اتيهين قالت فاطمة وانا ابنة الصا وانا ابنة
 وانا ابنة من اتيهين قالت فاطمة وانا ابنة من اتيهين قال عن علي وانا ابنة من اتيهين

عن علي بن ابي طالب
عنه بن ابي طالب

قوله للزوجة فاذا وقع فيها البذر وقع في محله فبنت ولا تشك ان البارح
 انما يخلق بما فيه صلاحا ولو لا علمه ووجدنا يحصل في صلوة الجمعة من الطلاح
 لبعاد ود اللطف وصلاح قلوبهم وفضل الرجوع والتوفيق عليهم باخبار الابرار
 العام واستماع الرغبت لما كلفهم بهذا التكليف العام ولاحت واد
 المبلغ وليس لنا اليوم بجماعة تارة تركها عند الله وعند رسول الله
 عليهم السلام عند اصلا بخلاف من تقدمنا فان عذرهم كان في تركها
 واصح لانه كان يغيب لائمة بحكام الجور كما نواصبون الفسق و
 الشيعة كما نواصبون علي بن ابي طالب منهم من نواصب يمين من في هذه
 الدولة الظاهرة القاهرة وسيوف حضرت الله ادام الله نصره و
 سيوف شيعته اهل البيت علية على رؤس اعانهم وديننا بجماعة من اظهر
 من النفس ان ترك هذه الغزوة العظيمة بجزء ايجال الوهم وتعلل
 بما لا يقبل الله من ولا ينفعا وتقوت النفس بترك الابرار العظيم
 والمقام الكريم وهدى شرا حسن من ان يارثها به في ايام حرسه
 يكون ثوابها وثواب من يصلها في صيافة الابرار القيمة بقدر الحديث
 الصريح النبوي من سن سنة حسنة كان لابرار واجر من بعد ما الى
 يوم القيمة وعلق التوفيقات اللطيفة اقتضت كون هذه السنة العظيمة
 مكتوبة في صيافة لازل سنة وامتوا اليوم الدين

عن علي بن ابي طالب
عن علي بن ابي طالب
عن علي بن ابي طالب

فاضة
فوقها
بنيك
نقله

عنه انما جاز ان جبرئیل علیه السلام کان جالساً عند رسول الله صلی الله علیه وآله فدخل علی رسول الله صلی الله علیه وآله
فقال بوجوه ثلاث قال البصیرة الله علیه وآله القوم لهذا الغرض جبرئیل علیه السلام ان لم یکن
التعظیم فقال البصیرة الله علیه وآله کیف ذاک التعلیم جبرئیل علیه السلام لما تلقی
ربه جابلاً کأن من تحت واما اسماک فمخزنا واما اسماک فمخزنا فمخزنا فمخزنا فمخزنا
ثم حضر هذا الشباب في عام الانور وعلین اجاب هذا قبل انت رب محمد وعلین
وان العبد العبد الذمیر وهر جبرئیل لهذا الفتی وعلین هذا التعلیم کم عمک جبرئیل
فهرج علی طبع العرش فی کل شیء من الف سنة مرة واحدة وقد تبت منه طاعة لثلاثين سنة
درست ان اکرام الله کما انما بعد از ان حضرت فرمود بجزئیل که ستاره را بخواب
بجزئیل گفت بیای رسول الله فرمود یا بجزئیل که بجزئیل که ستاره را بپند
و سلم ان ولادة عیسی علیه السلام وروایة ان ولادة من لا ذن و الا هم ان ذن و الف وکان لادة
البصیرة الله علیه وآله من امة جبرئیل اربع اظفار عورتها در المضا فی حدیث طول کل حکمة
بنی جبرئیل فی الارض علی محمد صیبه وعلین علیه السلام حسن عذرا الا ویسلیس مخفی
البطون وانه مخفی فی الجوزب ولا یخرج من الارحام وانه مخفی فی القدر الا ان من اتمتا
لانة نور الله لاشارة الثمانات فان کل من یفرض فی بال المفسر ما نحو

غزاة که در میان بزرگان اهل بیست و شش کجرا اهل امام مشهور است در کتاب سید المرعین
و کشف ما فی الدارین تصریح نموده که گمشده که حضرت امیر المؤمنین علی باب ثل داد خاتم
سلیمان است که در انوار رحمت که در حدیث سلیمان ۴ بودند بیت آورده است
رسول خاز زمان نمودند و ان حضرت شرفه و گویای عیسی فرمود چون دهن حاضر آید
مش به این حالت نمودند و جبرئیل باین عنوان مذکور است حضرت امیران و ان
ش بدین ویش بدون و مقام این حال وقت نیز ذکر شده صفوف الصمی البکسنة
ش ممتوجه ناز شده حضرت جبرئیل را بصورتی که در آورده فرموده که مسجد
رسول

رسول که دیده بجهت سوال در گذر خیر امیر المؤمنین بهره نیا فرموده میفرماید که
کثیر تر قائم سیلیخ بویس جبرئیل و چون از نوز فاض شدند این تیره نزل شده
از کبریا بر علیه کریم
یک از محققان ذکر کرده است که قبل از خلق محمد آدم صحبتی و تم فرمود که ای صاحب
فرز الان فی خلقه حضرت را از جهت نفیث الرضی فریده بود نه از جهت سکنای شبت جاوید
و بیانه نیز میفرماید از جهت ارض او زمین لوح او را با شعله کشته تا آن که وسیله او را
بنیاد فرستند و چون محبت الهی را یافتند همه شیوه در او در بودیم محبت میگذشتند
تا با عیسا مراتب برسان رسیدند ای نفیث او را در داند چنانکه معلوم است که حضرت
او و سایر انبیا را بعد از ترک اول مرتبه خلقت داده اند چون آدم ۴
محمود شد صد هزاران هزار فرشته سجده او افتادند و با در سجده نمودند
و مشهور است که چون سراسر سجده برداشته سیدک دیگر تعقیب
اسماء از او میگردند و کل جوانان عثمان در مقام اجابت و سجد او بودند و چون
آن بود که حجر در فطرا او بر سر اندار که آن بان ترک او گردند تا بروی بر میان
ظا هرگز که هر کس و خود که هست از شیعیان و مخالفان و تقیایان صحبت

اوست لوامع صحفها فی شرح لایضرة الغیث
تصنیف محمد تقی المکی رحمه الله
فی بارئة الرضوة
عنه البصیرة الله علیه وآله انما قال لا یخرج مات علی حذیفة الایحیة کما ترف العزیز
من رسول البصیرة تعریف الائمة
و غزاة جعفر قال ان الله خلق سجلا یحیط بالآدمین من ربه فیضه و انما ضرة اسماء من حضرت
ذاک کعبه و خلق فلفه خلقا لم یفرض علیهم شیء مما اشرقت علیه خلقه و صلوة و
ذکوة و کلام یلعن علی من یزعمه الا لله و سماها من ذوالالحیز العزیز المذکور فی حدیث

عجل براسم بوالکعبه کثرت انعام بیغ که حضرت امیرالمؤمنین صلوات الله علیه فرمودند که
صالحی نه و نعم فرشته فریده آن بصورت فرعون سفید که پایگاه او در زمین منعم است
در شش درز عرش یک بر او در شرق است و بر یک درش در جنوب و با
که در شرق است از برف است و بالا که در جنوب است از شش است پس چون فوت
نزد شوهر بپای رسید و در شش درز عرش است پس با بریم میزند چنانکه این خرد
براه میزند پس نه آنچه از برف است پس را فرود نه آنچه از شش است برف را
فانما انما فی کعبه که میگردد پس نماند با و از برف شد ان لا اله الا الله و ان محمدا عبده
در سوره تکوین و ان و مستقیم خیر الوصین است و قدوس رب الملکة و الملائکه و الروح
پس خود سر در زمین است اورا جواب میدهند و این که صحیح است و هم فرمودند که
و نظیر صفات کل قد علم صلواته و تسبیح لوامع صحف است
فار صفا او جگر و دلت علی الفریق ۴ فصل فقلت جعلت فداک
سحق تک توکل شیعه فی اجمعه در شیعه اقوام بیدن و بر کسوف الفجر و
یشربون و تخم و یتعنون فی الدنیا فلهی لغصم هم الکریم ان الرجل شیعه
لا یخرج من الدنیا حتی یتم بقیع او ینقی او یجاری یوزیه او یرد بقیع
فان حوزة من ذاک شد و الله علیه الذی یخرج شیخ من الدنیا و لا ذنب علیه
فقلت لا یزید المظلم فلهی علیه السلام ان الله تم جعل بخلق ب
القیمه محمد و علی ۳ فصلی کاغذ شیعه حبیبنا و فرجه کسوف اموالهم و کل
کان یندم و بین فالقم ستموینا و مستر لایدخل الدنیا شیعه فی النار
در کنار جاس المومنین و الله نور الله المستر
فی ترجمه صفوان

فانما انما فی کعبه
و نظیر صفات کل
فار صفا او جگر
سحق تک توکل
یشربون و تخم
لا یخرج من الدنیا
فان حوزة من ذاک
فقلت لا یزید
القیمه محمد و علی
کان یندم و بین
در کنار جاس المومنین
فی ترجمه صفوان

در ترجمه صفوان
که هر که شیعه
باشد که در کعبه
باشد که در کعبه
باشد که در کعبه

ذکر سید الصد الشبیه صدر اکمل المحققین می گویند که کعبه را کعبه است
فان الله تصنّف فرضیه ادرست ۴ بدله برة کعبه الا ان العلم المحترف
المعشرین المغترین قدوة ات دات و اعلیٰ المشرعن سید نظام المذکر الشریک و الکفی
اصد الوعظ کبیر المحدث فی الجوز فلهی کل عمت در صدق لعرض داخ شراز
نذرة مدیده و عن ذاک الصد فها الأئمة الا شریکین علیهم السلام بهذا الترتیب
لمشهور بخط غریب بدیع خلق الله اقم بهذه کیفین و المس ینم کون به اذا مر علی احد
شرب الماء منه فشفاه الله تعالیٰ شکر ذاک محترس مع میرزا احمد بو ابی شیخ محمد
بن تیمور الکوثری و هو فر دایک الوقت سلطان بر لار فطلب هو و نظار الله فحینه
و طلب الکریمه فریحه بریت و الکریمه فلهی کتبه و کتبه هذیه ان مر فی ذاک الوقت
فلهی ایضا بهم کمذاک خلقه الله تعالیٰ فریحه بریت فلهی تحقیق عنده ذاک الکریم
بکره فقال هذا محترس سو هتف والمؤمن لاتم اذا راو ذاک عقود و اهلینتی
اهل البیت و آله علی الصبی فلهی سید المذکر لما یفیه ذاک الکریم فریحه عریض
فقلت فی معتکف محمدا منکر القلب و رایت فی لفظ رسول الله ص اذا جاء
و مع امیر المؤمنین علی ع فتقطف علی و کس قلبه و ترادف علی تم کلا امیر المؤمنین
صلوات الله علیهما اذ هم یککتر رسم دگا فباب الامرو علی و ذاک فقلت
کل امرت فلهی صبیح عشرین یا وقع له حرب مع خیر فصارت فلهی الحرب
و تقدم علی کره و خذمه و ضرب علی رسم طرقت و جعل دگا ففتلوا و اذکم کره
از عبد الله بن طوسی قولست در حضرت امیرالمؤمنین که هر که کعبه را در روزه
گفتم آنقدرت میدیست که آن رطبهما زهرنا کنه که در آنوقت محدث از پیش
چشم او عیبشند که گفتم محمدا شکرت کسوف او طلعت عظم از هر مکر
میگفتم که با حضرت رسول ص و او با امیرالمؤمنین و چنین است که هر که کعبه را در روزه
محدث است او در زمینش ظاهر باشد از هر شیخ و هم که کعبه را در روزه که هر که
لوامع صحف است

در کعبه را کعبه است
و نظیر صفات کل
فار صفا او جگر
سحق تک توکل
یشربون و تخم
لا یخرج من الدنیا
فان حوزة من ذاک
فقلت لا یزید
القیمه محمد و علی
کان یندم و بین
در کنار جاس المومنین
فی ترجمه صفوان

برایست که خطبه که در زمان حضرت امام جعفر صادق علیه السلام خوانده شد که زمان میگرد و هر فردی را که
 میرسد در شهر مراید چشمش در سوخت چون فوس شد و در قبر کشیده او را و قبر او را
 از خاک بگرداند خاک او را پروردگار بر او بریزد و هر که در زمین او را قبول نمیکرد بخت
 صورتش عوض نموده صورت فرمودند که زمین کفر را قبول نکند از ما درش پسندند
 که این خیرت چه عجز میکند و ما درش گفت کردار او را حشر فرمودند که بواسطه
 سوزن بکشد که زمین او را قبول نکند پس صورتش را در قبر بر او بریزد که تربیت
 حسین صلوات الله علیه با او بگذرد چون گذشت زمین بگوید که در این زمین است از این حشر
 بزرگان کهنه اند که سوختند و صیغه که با آنکه که با آن نسبت ما است بعلم و عمل
 و دیگر بزرگان که با آن نسبت حریف است برای کل و شرب و وقایع و شرط است که
 تا میتوان نسبت ملک قوت دادن بجای قوت بهیمنید نماید از ملک بزرگان و زمینها
 بگذرد از خطبه ای که طایب بگذرد پس آنکه که عرض خودی تو که تو از امر میان ملک و حرام
 فرق نموده چنان بوقت غلبه شوی میان کفر و فساد و تمایز نماید عجزت عبارة
 از آن است بوقت آنکه شوی غالب کرد و دشمنان نفس بگریزند و آنست را از لوث
 حوام پاک و جو بوجود برین صفت اقدام نماید و نظر از عملهای ثنایست فرزندند

در مای خیر و صلح و فیروز و صلح بروی کش که کوه
 آورده اند که از شیر با یک از سلاطین روزگار و چو چنانا که با کوه بود نموده تا برسد و هر چه خطبه
 و یکی از علما اینست که پس و گوشت چون در مجلس حکمت نشسته بودند و یکی از آنها فرمود که هر که در
 چشمش خشم بود و روی من بدید آید پیش از آنکه حکم کنم یک قدم بر فرعی من و اگر من که پیش
 خشم فرو نشسته است ان رفته هم را بعد فرست و اگر خشم من خشم سوم رفته
 بنظر من در آور مضمون رفته اول آن بود که هر کس در میان کوه بقبضه رفته نفس تا مار تسمه

که خطبه و غیره ظاهر و قریب است که از است کند و خود رفته هم این بود که خطبه که با برتر است
 که دعوت برورد که از دست با بر سر که بر سر برین که مغلوب تواند هم که تا آنکه سر تو غایب
 باشد کفان تا آنکه بر تو هم کند و رفته سوم شسته بود در کس که خواهر که از شرح بی در کس
 و از نهان کند که پیش از آمد خطبه کنان از سر من است که تو هم که تو با هم حق
 در نهان ملک او را نداند که هر کس که او را خود نیست همچون چو نیست که آب ندارد و هر چه
 که ابر او نیست چون بچسب است که کله نهان و در و شکر که او را عفت نیست چون دیدن
 که نور ندارد و عاقل که او را تقویت نیست چون هر که نام نداند و تواند که او چنان است چون
 در شربت که میوه ندارد و صاحب جلا که او را حیثیت چون طعنه است که کند که در
 وسطه که او را عدل نیست چون امر نیست که او را با ران نیست
 نصیحت که هر که در آن کلمه جلا باشد چو کوه کند

در این چنین بود است که کله که کم است که کله که کم است که کله که کم است که کله که کم است
 و بدان کار که از خطبه خود کشیده و هیچ ملک است بدو رسد هر صفت غنی شکوفا که کله که کم است که کله که کم است
 بشنود از سر من است از هر چه که از اینده بصیغت اول خود بدان کار که کله که کم است که کله که کم است
 بدان و حق هر کس پیش از از خودش که در کله که کم است که کله که کم است که کله که کم است که کله که کم است
 استی که از مردمان آنکه و نادانان است که در کله که کم است که کله که کم است که کله که کم است که کله که کم است
 بچند که هر چه از راجع حکمت است که بنفکم جوانی که هر چه از راجع حکمت است که بنفکم جوانی که هر چه از راجع حکمت است
 و پیش تو که هر که در وقت دان در و شکر در جلاله دان و این از برای آن جهان و درم از برای آن جهان
 کله که دار دنیا برست همیشه که دشمن خدا را بر بستید تا هر که از کله که کم است که کله که کم است که کله که کم است
 که بسیار خواهد که زمت خواهد که گوش و اگر کس خواهر که هر چه از کله که کم است که کله که کم است که کله که کم است
 که با کله که کم است که کله که کم است که کله که کم است که کله که کم است که کله که کم است که کله که کم است
 و استان و یاران و مادر و پدر را عزیز در با و استان و دشمنان پیش از کله که کم است که کله که کم است که کله که کم است
 بهتر بدان خرج با اندازه و حل کن در همه کارها با سوره پیش از رفته ان در پیش جوانی
 پیشین چون در خانه مردمان در چشم وزان را کله که کم است که کله که کم است که کله که کم است که کله که کم است
 جواب و پیشین سحر و زبان دنیا از خود در بیع مدار هر کار که کله که کم است که کله که کم است که کله که کم است
 مدار در کله که کم است که کله که کم است که کله که کم است که کله که کم است که کله که کم است که کله که کم است

و در این چنین بود است که کله که کم است که کله که کم است که کله که کم است که کله که کم است
 و بدان کار که از خطبه خود کشیده و هیچ ملک است بدو رسد هر صفت غنی شکوفا که کله که کم است که کله که کم است
 بشنود از سر من است از هر چه که از اینده بصیغت اول خود بدان کار که کله که کم است که کله که کم است
 بدان و حق هر کس پیش از از خودش که در کله که کم است که کله که کم است که کله که کم است که کله که کم است
 استی که از مردمان آنکه و نادانان است که در کله که کم است که کله که کم است که کله که کم است که کله که کم است
 بچند که هر چه از راجع حکمت است که بنفکم جوانی که هر چه از راجع حکمت است که بنفکم جوانی که هر چه از راجع حکمت است
 و پیش تو که هر که در وقت دان در و شکر در جلاله دان و این از برای آن جهان و درم از برای آن جهان
 کله که دار دنیا برست همیشه که دشمن خدا را بر بستید تا هر که از کله که کم است که کله که کم است که کله که کم است
 که بسیار خواهد که زمت خواهد که گوش و اگر کس خواهر که هر چه از کله که کم است که کله که کم است که کله که کم است
 که با کله که کم است که کله که کم است که کله که کم است که کله که کم است که کله که کم است که کله که کم است
 و استان و یاران و مادر و پدر را عزیز در با و استان و دشمنان پیش از کله که کم است که کله که کم است که کله که کم است
 بهتر بدان خرج با اندازه و حل کن در همه کارها با سوره پیش از رفته ان در پیش جوانی
 پیشین چون در خانه مردمان در چشم وزان را کله که کم است که کله که کم است که کله که کم است که کله که کم است
 جواب و پیشین سحر و زبان دنیا از خود در بیع مدار هر کار که کله که کم است که کله که کم است که کله که کم است
 مدار در کله که کم است که کله که کم است که کله که کم است که کله که کم است که کله که کم است که کله که کم است

لوجههم واجلود وانابهم لاحتون عبيد الا الله لا اله الا الله
 ترشدون هوانكم ومن نطفة بركم وفي ارضه سكون جعلكم
 معاشا والبكم رباتا ونظروا كيف يتولون خافوه ولا تكن لغوه
 واطيعوه وارحبه لاحتون يوم يبعثون يوم لا ينفع مال ولا بنون
 الا من اتاه الله بقبيل سليم من الرجوع الظنون من الملوكات الا ان
 ونطفة امثاج البسه مخلوق من ابتغوا ذلك فذلكم
 العادون زل وزل وضعت على اقدم الوطيد وتوتون بييد
 من اجلد ومن لم يحنيدهم خارجون اكل الربوا كالمجنون و
 فاعلاننا مقتون وترتبه المقاتلون وترتبه المستمعون
 عباده الصالحين عليكم بالقر الاتقون من خلقكم ورتقم
 وكلفكم وترتقم على ما يكون الصلوة بطهور والزكوة بمروءة
 بونون وهدونهم لاقبول وشال الغول مانع الماعون اخذوا
 اخذوا من اضرارهم والابرار يصرون على اذكارهم وارجوا الصفا
 بتعليم ما تعلمون وارحموا الله والعبيد الاماء وبالقرم ترجون
 شية الابرار عظيم الكبار والكريم يكون لا تمتروا ولا تقروا ولا تروا
 بلا تراض لا تظنون ولا تظنون الفقير ثم المتجر قول سنة الكور ذور المون

بسم الله الرحمن الرحيم
 الحمد لله رب العالمين
 والصلوة والسلام على سيدنا محمد
 وآله الطيبين الطاهرين
 أجمعين

صديق جميع لفته بهم
 وبنوه عبيد الملك واخوته ووزراءهم عليهم السلام
 عن عمر بن عبد العزيز ونخل امره الا الله والامر بالمعروف والنهي عن المنكر
 نطفة من ايام ولايته بحجة امير المؤمنين والاعتراف بفضيلة ولقد
 فلما نقل في خيرا ولا شرا ومن رؤس المناقبين ابو سفيان بن حرب
 الامور وابتدعوا دونه يزيد ووزيرتهم ونفق على معاوية بن يزيد
 سيد الامل البيت والكارا شديدا على ابيه وترافقه فعله ولقد
 بالراجع الا الله فسكت عنه لذلك والامام الصادق بن ابي طالب عليه السلام
 مطروون وبذلك وردت النصوص في هذا البيت وقد ذكر
 المغيرة بن ان قوله الله والشجرة الملعونة في القرآن المار بها شجرة
 بن امية ومن رؤس المناقبين عمرو بن العاص القرشي الهاشمي ووالده
 خاير معاوية على حرب امير المؤمنين ثمانية عشر شهرا ونظير بعد ائمة
 هو من شيرا ولد الزنا ومنهم الوليد بن عتبة بن ابي معيط والمغيرة
 بن شعبه وشخص اوتها لايير المؤمنين ثم قد نطقت بكتب التبر
 الاجاروا شتر فينبغ في الوصوح المارته بوجود النهار ومروءة
 المناقبين سعد بن ابوقحاص القرشي بن زبيرة وعداوة لايير المؤمنين
 وانما الله عنه ووقفه باينارة يوم الشورى وميله الاعداء لمن عرف

بسم الله الرحمن الرحيم
 الحمد لله رب العالمين
 والصلوة والسلام على سيدنا محمد
 وآله الطيبين الطاهرين
 أجمعين
 عن عمر بن عبد العزيز
 ونخل امره الا الله
 والامر بالمعروف والنهي
 عن المنكر

في يوم الجمعة من المنزلة على اختلاف منظره لعمري انظر
 في ذلك ذكر جميع الحقائق ان امير المؤمنين م عناه بقوله في خطبة
 المشقة نضحي رجل منهم لضغنة فشب اليه الضغن والعداوة و
 ذكر وانتهى ذلك قطعا كبره عداوة اهل البيت من اخوان البرية
 ودان بهما وظهرت منه حقا رقت عن جبال القس والشك فلغنة آ
 عليه وعا لايغنه ومن روى للمنفقين واطاعهم واطاعهم عليه
 بن عوف العشر من زبير بن كلاب عداوة لاهل البيت ما لا يحفر
 على الجانب الاقرب وبذل جهده واستفرغ وسعه يوم الثوري
 في صرف الامور امير المؤمنين م وتدين نظره في سلوك طرق العداوة
 والا ذم امير لا يرفع حقا شغف امير المؤمنين م باعد وما اراد وعا عليه
 وعا عنهم ومنهم سعد بن ابى وقاص ومن روى عنهم ابو عبيدة الجراح
 وهو اول من فرغ من اهل البيت بولاية م على م بعد يوم الخميس
 الاول والشا على اخذ اختلافه من اهل البيت ومن روى ما اعدوا له
 على م الزبير بن العوام العشر من زبير م وقد كان في اول امره مجالا للمؤمنين
 ثم اتفق على عداوة وتكلمت ببعثة وعا ربه يوم اهل البيت عايشة بنت ابي
 وتخصيص الناس من اهل البصرة وغيرهم م حربه وتكلمت لا يمكن اخذها ولا

استارة

في يوم الجمعة من المنزلة على اختلاف منظره لعمري انظر
 في ذلك ذكر جميع الحقائق ان امير المؤمنين م عناه بقوله في خطبة
 المشقة نضحي رجل منهم لضغنة فشب اليه الضغن والعداوة و
 ذكر وانتهى ذلك قطعا كبره عداوة اهل البيت من اخوان البرية
 ودان بهما وظهرت منه حقا رقت عن جبال القس والشك فلغنة آ
 عليه وعا لايغنه ومن روى للمنفقين واطاعهم واطاعهم عليه
 بن عوف العشر من زبير بن كلاب عداوة لاهل البيت ما لا يحفر
 على الجانب الاقرب وبذل جهده واستفرغ وسعه يوم الثوري
 في صرف الامور امير المؤمنين م وتدين نظره في سلوك طرق العداوة
 والا ذم امير لا يرفع حقا شغف امير المؤمنين م باعد وما اراد وعا عليه
 وعا عنهم ومنهم سعد بن ابى وقاص ومن روى عنهم ابو عبيدة الجراح
 وهو اول من فرغ من اهل البيت بولاية م على م بعد يوم الخميس
 الاول والشا على اخذ اختلافه من اهل البيت ومن روى ما اعدوا له
 على م الزبير بن العوام العشر من زبير م وقد كان في اول امره مجالا للمؤمنين
 ثم اتفق على عداوة وتكلمت ببعثة وعا ربه يوم اهل البيت عايشة بنت ابي
 وتخصيص الناس من اهل البصرة وغيرهم م حربه وتكلمت لا يمكن اخذها ولا

استتاره ووافقه في ذلك الراى ابنه الرجب بن الحسين اللعين عداوة
 وفي الحقيقة هو عداوة الله وعدو رسوله وعدو اهل بيته عليهم السلام ولا يحفر
 من ذلك ولا يستره ولا يبرأ جوفيه ولا يداين به ولم يزل محمدا ولا يزل
 الا ان قد في ايام زبير ان فلغنة الله على القاتل والمقتول وانما خلد
 بن الوليد عليه من الله لعنا تتر الاقتراد في اليوم العرض على الله
 فان هذا الجلف الجبان والظلم الغشوم لا ياخذ في عداوة امير المؤمنين
 لومته لا يتم ولا يفيق في مسكره حنقة على اهل البيت كما فرغات الاز
 وهذا اللعين الفاجر الذي تظلمه عداوة امير المؤمنين م في ايام حياوة
 البرية فلي علم النبي ذلك غضب عليه غضبا شديدا قال اللعين شيئا
 عن م عا فقال النبي لا يجزيه الا مؤمن ولا يبغضه الا منافق يومئذ
 فترك سجادة اللعين فهو منافق لعقل البرية وقد روى جميع من اهل السنة
 ان ابا بكر وعمر اتفقا على خالده على ان يغدر بامير المؤمنين م ويقتول
 بالصلوة فيقتله نصرهم الله ثم فرغ ذلك وحال خالده اللعين ثم عرى الشيخ
 والبيان لا يكره احد من اهل السنة ونقله الاخبار والاشارة من المؤمنين
 في عداوة امير المؤمنين م من الصحابة عبد الله بن قيس الاشعري المكي بايديهم
 وروى عداوة الله وعدو رسوله وعدو اهل البيت م صاحب الغفلة العظيمة

يوم الحكين في جوار الصفيين وبفعلته لعنة الله عليه والملائكة والناس
 اجمعين اذ بعلته تزلزل ركن الدين وتضعفت ارکان المؤمنين
 وقد روى اهل السنة في كتبهم عن البرقة اجارا كثيرة في اللعن عليه القدر
 في ذنبه والتعرج ببقائه ولم يزل يوم شرفه في الدين وفي المؤمنين
 عن ائمة المؤمنين من الحسن بن مالك بن عمار يوم الغدير وابو هريرة
 المشهور بالاكاذيب الذين وانما بلال الحبشي فانا لنعنة ولا لعن من
 ولا تعرض اليه بجمع ولا دم في ذمهم الا الله تعالى والاهل البيت
 هؤلاء رؤساء ائمة الضلال وقد وه اهل التفوق وعدة اعداء اهل
 البيت وانا الاتبع لهم فلا يحسون في كل عصر من الاعصار المتخلف عن
 عصر البرقة والائمة من منهم جميعا لايون هذا فاعلمهم في ائمة لغات
 لا تحرف في الملائكة والناس اجمعين وهذا القدر ان الله كاف في
 ضبط احوال الخالقين في سبيل الاجال ومعرفته استحقاقهم لللعن
 في السنة اهل الايمان واحمدته رب العالمين وصلواتي على خير الامة اجمعين
 عن تاليف الشيخ عطاء بن عبد العال برادته في حقه وكتب بيده الاقل
 محمد بن محمد رضا المازندراني في سنة اثنين وثمانين وماية بعد
 في الهجرة المصطفوية

في سنة اثنين وثمانين وماية بعد
 في الهجرة المصطفوية

در تمام روزهای ماه رمضان
 در روز چهارم از حاله برآید که حساب
 وقت بقول دیگر که شام روز چهارم است که طرب را تمام نمیشد

فصل دهم در بیان وجوب رجوع و فرض عین بودن آن از حد
 پیغمبر و مخالف موالف در کتاب فخر روایت کرده اند از آنحضرت
 که فرمود که کتبت علیکم الحجة فی ربه و اجبت الایام القیمة نوشته شد بر شما
 تا رجوع و فی ربه شد فی ربه واجبه تا روز قیامت و نیز فرمود الحجة حجة
 علی کل مسلم تا رجوع واجبه بر هر مسلمان الا اربعة که هر یک کس عبد
 ملوک او اراة او صبر او مریض بنده که مکلف باشد یا زن یا کودک
 یا بیمار و نیز فرمود در بعضی خطبها ان الله فرض علیکم الحجة بر هر کس که حق
 فرض کرد بر ایند بر شما حجه را فرض بر شما پس هر که ترک کند آنرا از حیوان
 در ایام حیات من او بعد موت یا بعد از موت من و له امام عادل او را
 باشد پیش نماز عادل استخفافا بها و این ترک از جبهه سبک داشتن
 و سهل شمردن او باشد این نماز را او حج و اهدایا از روی کار باشد
 آنرا فلاح است و سبک پس جمع کرد آنرا و ضار و غیره بر آنکه او را و الا
 بارک الله فی امره و برکت مرد خدا را و او را در کار او و الا اولیة
 که آگاه باشد که نماز نیست مرا و الا و الا و الا که آگاه باشد که گو
 نیست مرا و الا و الا و الا که آگاه باشد که حج نیست مرا و الا و الا و الا
 آگاه باشد که روز نیست او را و الا و الا که آگاه باشد که نیکو و عقیقت

فصل
 ۸۱

در این کتاب...
در این کتاب...
در این کتاب...

اولاً در خصوص...
بدرجه...
بگرد و بجای آورد...
متقدما...
خدای تعالی...
کند زبان...
لیکن اقوام...
این نماز...
تقارن...
غافل...
کردیم **فصل**...
آنکه...
شیخ...
ابو جعفر...
من لایحه...
روایت کرده...
بر رویان...
بیخ نماز...

کدینه

کردند...
نماز...
والله...
سفر کرده...
و کور...
از موضع...
روایت کرده...
بر رتبه...
صلوة...
یشهد...
المريض...
کودک...
امام...
عاشق...
فرض...
باشد...
سبعة...
واجب...

قولك تارك وبقا ومنها قائم وحميد اسلم من الامام لم يكون الحميد
 قال انما الحميد يكون الا بالحميد مراد به انتم مضمون بخرج الخلفاء لا
 المراد من الآية ان ينسبوا لهم حميتهم حيث ثبتت الاموات بالمراد
 الحميد وادب منها كما حميد وقول الامام انه لا يراهم في الدنيا
 الا بالحميد لان عدم في موضع الامام لم يكون بالمراد بالمراد
 وقوله قائم بالمراد والوجه في قوله حميد انهم مضمون بخرج الخلفاء
 وحينئذ لم يكن في ان منها حميد موهوم والحق كافي الاستحباب او
 خرة ومنها حميد حميد موطوف عليه

جمع الحميد

١٠٠
 ١٠١
 ١٠٢
 ١٠٣
 ١٠٤
 ١٠٥
 ١٠٦
 ١٠٧
 ١٠٨
 ١٠٩
 ١١٠

المجهد ربا على المن والعهود على سببها خاتم النبیین علی الدوامی به
رود برزم الهمی فی بعضی ووفی در شهر رسته هم می تواند
الف الله است هفت بعد در بی او می گویند یا بقیع بعد از نمانی خلق
او قاتر آب است در قریه بنده کانی را غیر از کوفت و قاتر آب است هفت روز
مردار بر فون یا بن حجم جلیل و بزرگی استانی او و بزرگی است هفت
حاصل است فی خواص خیر است با نیکه بنده کانی گویند که دیان است در او
و چند روز جوان است که در الجدید و الهم الهم است که در روف است به
بنده کانی خوردن بجز لازل نمیدانم قس سیم است قس سکر است
کاوره خورشید و کور و علی بن داود و الا شماله هفت الهم هفت الهم
یصح اطمان است که مانند تاج آفتاب شرف می شود و سکر است در این شکر است
کول و فوزه واجب الوجود است پس در فیکه کول فوزه او شد پس در روف و
نقش لا مرد است که است و فیضا الا ان و ان من النفس والاشکاف
والعقل و الرحمن والمهد و شکر الهم کتب حداد و کور الهم الهم الهم

و ان ما ناطقین تکون ان الی مدوات کسان همه دیده بر آمدند
و کله بر زندگان که نه خویشا کوه خاندان هم که آوص صاحب است در روف
دو عید سخن صخره و نمانی است خطا هر است خطا هر خطا هر خطا
ایا نشین عالم است خطا شمع غیر و بنیاد او در سر سنجین است
ق حاقق کور نشانی و اند و هفت است و ق حاقق است بر جمع است
که کانی است که لطیف است بنده کانی هم کانی است که کانی
است الله کور است که الهم فی واحد است هفت در خطی است
کالا الهم الهمی به الله قوف الهم به بطه بالزوف و از نزار و هفت
معانی که در کور است ذکر آنها باعث مدد بر فوزه و بعضی که بنده کانی
همی قال فی الهمی است که همی همی همی الهمی لفظ الهم الهم الهم
از کانی است که با بنده غیره خط و شکل و علی الخلیل الهم الهم الهم
الهم لفظ الهم الهمی است که الهم الهم الهم الهم الهم الهم
مکان الهم الهمی همی الهم الهم الهم الهم الهم الهم الهم
هم الهم الهم الهم الهم الهم الهم الهم الهم الهم الهم الهم
الهم الهم الهم الهم الهم الهم الهم الهم الهم الهم الهم الهم الهم

۱۰
۱۱
۱۲
۱۳
۱۴
۱۵
۱۶
۱۷
۱۸
۱۹
۲۰
۲۱
۲۲
۲۳
۲۴
۲۵
۲۶
۲۷
۲۸
۲۹
۳۰
۳۱
۳۲
۳۳
۳۴
۳۵
۳۶
۳۷
۳۸
۳۹
۴۰
۴۱
۴۲
۴۳
۴۴
۴۵
۴۶
۴۷
۴۸
۴۹
۵۰
۵۱
۵۲
۵۳
۵۴
۵۵
۵۶
۵۷
۵۸
۵۹
۶۰
۶۱
۶۲
۶۳
۶۴
۶۵
۶۶
۶۷
۶۸
۶۹
۷۰
۷۱
۷۲
۷۳
۷۴
۷۵
۷۶
۷۷
۷۸
۷۹
۸۰
۸۱
۸۲
۸۳
۸۴
۸۵
۸۶
۸۷
۸۸
۸۹
۹۰
۹۱
۹۲
۹۳
۹۴
۹۵
۹۶
۹۷
۹۸
۹۹
۱۰۰

والعكس قال في قوله العين البغية يعني في الغداة في قولنا لا سئل
 والوجه في غير ذلك الكلام حبال الخوان والراد بالمشين الرأك والقدول
 والنوص بالجمع قبل الواو والهدية بفتح الهمزة والنوص بالهمزة والواو
 والعكس كسورة المهدبين وجمع في البطن انظر قال بعض اهل خان بن فريز
 اكل في قذوف ثقب خانيا على ما يظهر في الاخرة من مع اكل ما يفسد في الخوان
 فلهذا في قولنا لا سئل انظر في فائلكه مراد ان لفظ معا في
 اصله من ان من طالع في كنهه صفت قيل مراد ان صفة استك
 اشوه اهل بيت از بر خدا ثابت کرده اند انهم طالع در خدا قاورت
 بقدرت عالم است بعلوم اشكال آنها و كان زده اند انهم تقدم انه و
 حلول در ذات خدا انه و زاده انهم بران ذات و انهم في احوال الله
 المشية از بعد سوره اهل بيت از بر خدا ثابت شده اند ان عبارت است
 از انهم و در دست و در بيت عاليت و كان زده اند در خدا و ان
 با سزوفناه انما در بيتي ببيت در انرا التمسك سيد الميرحان ثابت
 زده است از راد و چهار مرات و كبر را در و در بيت صفت و در بيت
 و عاليت است انهم انهم مسئله فقهيه شريعتي شريعتي تدان و ما في بيان

دارت

دارت در با نه اندكي هم كمال * فست چه توان كرد بيان جز از ايشان
 خالص است چه در غير خالص * نيش و نك هر گاه ايند و در برادر باشند در عينه
 ريزگانه و از او بگيريم آسيده و عود و كسرت و غير زيبه كرفته از او خالص است
 و زير برادر و در كسرت و در عود و كرفته از او وليد هم رسيد پس خالص است
 كرده و از سر گرفته وليد هم خالص است و وليد هم و پسر خالص است
 و برات خالص است انشان با شانه فست مرثه امير و در اهل بيت انكره
 ش كرده است كني تزييه ماه و بيه سال * تا سر هم كمال پسر هم و پسر خالص *
 كز اندك خود ما در انتان عت و در نه عت است در ايمان ترا خالص
 كاه نفا در با بيتن خالص * حاصل نظر از نهر تو هم و پسر خالص * برت
 سه هم است بگويم هر چنانچه در سهم بر دم و كني كردن خالص بگذا قال قدما
 لي طغنه من فضل علي بن محمد كذا چه منزل دارد قبل كه من فضل جمله
 ان است فضل و دلالت كنهه بگفته خيبر بر غرت خراب و ضعيف
 في الجدة از بر فضل عليه و قول مردم سر كذا است برش بر سزوفناه و خيبر
 است و از اينجا معلوم مرثه حديث در اهل بيت از حضرت امير روايت
 نموده اند و زده من فضله على اب بكر جلدت خدا مفرقي با انهم مراد از كفر

مصرفه ان است سزا بسبب بعضی از اوست بنده اما کلام شدت
 بان آمدن لیس بجائی و ان رسول الله صلی الله علیه و آله و ان علیاً یکن
 بان کم و من شکستند ان حال فقه کفر چه گویند قبل مکن است
 مراد بجائی در این کلمه دو سبب باشد چنانکه در اختلافی است با مراد
 است و حال تفسیر او درین مثل شریک خود و در حدیث تفسیر با وجود
 مرض او و چون شرط نبوت و یا نشاء احدی صدق بهم رسد مثل لیس بنی
 و العنقا بنی سبب است و مکن است در این کلمه هم مخفی باشد کفر
 و کراه و مراد بر رسول بود در این جمله نکته است که معنی اولی که خبر آنکه
 اکثر خبر است کفر و شریک است و اندک خبر است که خبر آنکه
 بعضی بعضی است که از اخباری است که در جواب سزا است که انک قال
 و اما انهم فی دنیا کما است فقه سزا است تفسیر سزا است و در
 البدن الفخر ان الا ج و جمله آنکه اکثر خبر است با بعد از آنکه
 احصائها و اندک خبر است و زان اکثر و عظم است ان مراد فیه فیکون
 فیه شبهه علی ان لیس المراد با اکثره هذا المقام ما هو المشهور لک الا مقام الذي
 هو مراد و حدیث لا ج م غیرم تو صیغه بالبدیهه فلهذا فسر به ایروان است

و تعقیب

۸۸
 ۸۹
 ۹۰
 ۹۱
 ۹۲
 ۹۳
 ۹۴
 ۹۵
 ۹۶
 ۹۷
 ۹۸
 ۹۹
 ۱۰۰

و فقه سزا است سزا بسبب بعضی از اوست بنده اما کلام شدت
 بان آمدن لیس بجائی و ان رسول الله صلی الله علیه و آله و ان علیاً یکن
 بان کم و من شکستند ان حال فقه کفر چه گویند قبل مکن است
 مراد بجائی در این کلمه دو سبب باشد چنانکه در اختلافی است با مراد
 است و حال تفسیر او درین مثل شریک خود و در حدیث تفسیر با وجود
 مرض او و چون شرط نبوت و یا نشاء احدی صدق بهم رسد مثل لیس بنی
 و العنقا بنی سبب است و مکن است در این کلمه هم مخفی باشد کفر
 و کراه و مراد بر رسول بود در این جمله نکته است که معنی اولی که خبر آنکه
 اکثر خبر است کفر و شریک است و اندک خبر است که خبر آنکه
 بعضی بعضی است که از اخباری است که در جواب سزا است که انک قال
 و اما انهم فی دنیا کما است فقه سزا است تفسیر سزا است و در
 البدن الفخر ان الا ج و جمله آنکه اکثر خبر است با بعد از آنکه
 احصائها و اندک خبر است و زان اکثر و عظم است ان مراد فیه فیکون
 فیه شبهه علی ان لیس المراد با اکثره هذا المقام ما هو المشهور لک الا مقام الذي
 هو مراد و حدیث لا ج م غیرم تو صیغه بالبدیهه فلهذا فسر به ایروان است

بجو و بعد از آن و آن طریقی که در این دنیا در زمین و قتل کج می آید
الطرائف و حقیقت حاصل شده است از طریقی که از بار خلق صفت این حقیقت
اوم می بیند شده این طریقی که بعد از حقیقت او چنانکه در هیچ وجه
است نظری که در حقیقت هر طریقی که لایزال است و باقی نیست در هر جا
اند و ای بار خدایا طریقی که در این دنیا در زمین و قتل کج می آید
بجز اوم است بجز او را نیست که بعد از او نیست بجز او است
و غیره بجز او است ما ندانیم در این دنیا در زمین و قتل کج می آید
در اوم است بجز او است و باقی نیست در هر جا
شکل این طریقی که در این دنیا در زمین و قتل کج می آید
بیشتر است بجز او است و باقی نیست در هر جا
است با اوم و در هر جا که در این دنیا در زمین و قتل کج می آید
ساده است که در این دنیا در زمین و قتل کج می آید
سرفه در این دنیا در زمین و قتل کج می آید
در هر جا که در این دنیا در زمین و قتل کج می آید

ط

صفت

صفت نماند و در این دنیا در زمین و قتل کج می آید
و در صفت نماند و در این دنیا در زمین و قتل کج می آید
که است و صفت نماند و در این دنیا در زمین و قتل کج می آید
صفت نماند و در این دنیا در زمین و قتل کج می آید
بجز او است و باقی نیست در هر جا
شکل این طریقی که در این دنیا در زمین و قتل کج می آید
بیشتر است بجز او است و باقی نیست در هر جا
است با اوم و در هر جا که در این دنیا در زمین و قتل کج می آید
ساده است که در این دنیا در زمین و قتل کج می آید
سرفه در این دنیا در زمین و قتل کج می آید
در هر جا که در این دنیا در زمین و قتل کج می آید

اینست و ما که آنها اختلفت تا بر ما بر این شد و با قطع از خواب و بیداری
 مایل بقتضای انعام بر شویم چنانکه بظن خود او را است بر خود بر او
 در روز است و هم چنین در بیداری است و الحظرتان کلمت
 مرزا ان کف الطغیان قال لا اله الا الله محمد الله غفره چه
 سفر دارد مال بعضی آنها حاصل بر نظر هر چه است سر زار و اول
 آنچه برین الله و غیر استقامت انکار نیست که حکم تو عهد کرده اند
 بسبب بلون مدینه که در او است چنانکه اینم از رسد چون آن
 با این عهد است فهم حق باشد و بر او از آن که بگذرد در حضرت
 مؤمنان انبیا کنند و او در آن نیست نه بلکه بجز آنکه نفسی خود بپوشد
 بر او و در حق بر شوه فرغ است بجز او عهد یا استغفار و توبه مسلم
 و سر آن کرد و در نظر نفع حال انونی نماید و از جمله بیانی تو سیم ام
 بعد بگردد باشد خواه مکران علم که با تو و غیب بگویند که در او را
 از آن لایه باشد بر ناز کنی و هر چه کرد بر این نظر بر ما بنام
 نوار دین کسی که به چشم خدا که مکر لایه مکر او را اندک کند و حرف
 نام الصل و لایه که بخت است چنانکه در امانت تر شد و ما کن بیخ

در سج الدع و دعوه الدع اذ اذعان و ان انما استیا بکیر الله انما جفا در
 این نظرشان للما الحاق غیر ببطا لوزن و مخفی من استخوان
 ان دعوی من و ما نامع و البسی جمع لفظ الصرا است
 و اخذ یعنی برید و شطرنج دانست اما چه نظر بدین چه جز بر معون او
 قبل عملی است در آن بین بعضی بدین بعد از این عهد است ان شیء انما جفا
 در حواست سلم از آن بر لایه که معلوم است احوال دارد در آن
 از خود معلوم باشد و این سببش را بجهت کرد و گفتن انما جفا که
 در حق و مقام است حسابی بر علم از آن است و انست نام بر ما است
 در هر سینه در عدل و در حق و شکر در تحفه خواهد کرد عدل کار
 بیع را هر در کردن و مکران ان کمال قدرت است انما خواهد داشت و ان کار
 که خدا دانست معنی و وجود و عدد شیء است استغفار علی که در نظر بفرمان
 و سبب طبعی است و بر او عیب و او بر او و او در کردن و مکران ان
 بجز در حق خواهد بود و با لایه نماید بکلیف ما از حق خواهد داد بر سر
 می لایه مکران است که در وجود و عدل از حق نماید و هم هر چه در حق بود
 از آن وجود و عدم بختیست نهفانند و استیله اجمع انفقان بر لایه

پس هرگاه بکف مذکور بخواهید ترجیح دهید فعلی که در شرح اقدس است
 را یعنی لغت و ادق در لغت او داده عطف با هر جا باشد بر این روشی است
 با زبان فعلی خود زلف و بساطت بنا و او جدا و علی بنان فعلی است
 از راه او ثابت خواهد گشت چون فاسد لغت بی علم از راه است در لغت و
 لغت با خیار خود بران فاعلی لغت خواهد بود لغت لغت لغت لغت لغت لغت
 از راه لغت و زبان و لغت از راه لغت از راه لغت در روز لغت از راه
 لغت لغت لغت لغت لغت لغت لغت لغت لغت لغت لغت لغت لغت لغت لغت
 علم حاد است علم با علم در با علم است در با علم در با علم در
 از راه لغت لغت لغت لغت لغت لغت لغت لغت لغت لغت لغت لغت لغت لغت
 این فاعلی لغت می خوردن لغت می خوردن لغت می خوردن لغت می خوردن
 در دست لغت می خوردن لغت می خوردن لغت می خوردن لغت می خوردن
 از راه لغت لغت لغت لغت لغت لغت لغت لغت لغت لغت لغت لغت لغت
 از راه لغت لغت لغت لغت لغت لغت لغت لغت لغت لغت لغت لغت لغت
 با در لغت لغت لغت لغت لغت لغت لغت لغت لغت لغت لغت لغت لغت
 درگاه اله داد خواهد گشت و بساطت با و عدالت لغت لغت لغت لغت

و

در لغت است لغت و لغت لغت لغت لغت لغت لغت لغت لغت لغت لغت
 از لغت و لغت لغت لغت لغت لغت لغت لغت لغت لغت لغت لغت لغت
 بر علم لغت لغت لغت لغت لغت لغت لغت لغت لغت لغت لغت لغت لغت
 فاعلی لغت لغت لغت لغت لغت لغت لغت لغت لغت لغت لغت لغت لغت
 معارف خود را بر لغت و سایر لغت است بر لغت بر لغت بر لغت بر لغت
 بر لغت لغت لغت لغت لغت لغت لغت لغت لغت لغت لغت لغت لغت لغت
 عطف لغت لغت لغت لغت لغت لغت لغت لغت لغت لغت لغت لغت لغت
 لغت لغت لغت لغت لغت لغت لغت لغت لغت لغت لغت لغت لغت لغت
 عن الاشکال الی الی اصل لغت لغت لغت لغت لغت لغت لغت لغت لغت
 و معنی لغت لغت لغت لغت لغت لغت لغت لغت لغت لغت لغت لغت لغت
 لغت لغت لغت لغت لغت لغت لغت لغت لغت لغت لغت لغت لغت لغت
 جمع لغت لغت لغت لغت لغت لغت لغت لغت لغت لغت لغت لغت لغت
 ان لغت لغت لغت لغت لغت لغت لغت لغت لغت لغت لغت لغت لغت
 است لغت لغت لغت لغت لغت لغت لغت لغت لغت لغت لغت لغت لغت
 و بر لغت لغت لغت لغت لغت لغت لغت لغت لغت لغت لغت لغت لغت

خواهر ترا گفتند این معنی جان درین تو بگو با دار جانم ترا
 فاش که لطیفه فعل امر جانم طرف سرور که بی معنی است
 و این معنی از قول بانگ است که استقامت الجهد فی الله کل
 ایچ کوی معنی نه خویشی لاجرم بجمع ذلک کنه فی الامور و
 الراجع بعد الامر الالوهی و العمل فیها فعل امر که الهیة ایتم کند
 یا غیر تحفیه الهیة بان فعل فی قول او در فاعله مطرده فقول
 فعلی و عدلی کبر اللام و الدال ضد بر هر لایک لیس بدانند آنچه
 انوار است از بی عمل بر سر سده اثر ابعث استیج کنند و معنی
 احاجب و فن احاج در اصطلاح عباده است از معرفت منتهای
 ترا یک غیر پس هر چه ایمانی برادر کرده باشد بفرقه اند در عباده
 است از جل ترا یک بخله و ابراز مسائل مستصعبه چه بفرقه ایمانی
 ابر آورنده باشد و بنا بر این الفاظ مسمیه بحد جمع مناسبات و بیغ
 از لغات امرل داخل این معنی بر نرفته و اکثر اول عوینه لغوی معنی را
 از صیغ علم بر از زبان نام برده اند و معنی آن است از
 نغم نام کفر و تقصیر و غلبه و لغوی معنی آن است از معنی بار بار

۱۰
۱۱
۱۲
۱۳
۱۴
۱۵
۱۶
۱۷
۱۸
۱۹
۲۰
۲۱
۲۲
۲۳
۲۴
۲۵
۲۶
۲۷
۲۸
۲۹
۳۰
۳۱
۳۲
۳۳
۳۴
۳۵
۳۶
۳۷
۳۸
۳۹
۴۰
۴۱
۴۲
۴۳
۴۴
۴۵
۴۶
۴۷
۴۸
۴۹
۵۰

دفاوه اینها چند حرف است اول ششمه خط و عدد و کسر از سر است
 و ثانی و استیج عوامن معن حرم زیادت نفس بصیرت است از جمله
 سکت استیم و قوف بران را می خوانند و درین معنی در المرام هم
 بصیرت است معنی و توفیق کلیم و معنی بعد از آن هم مذکور است
 الورد و سرار خلیفه علی از راه صفی بر غیر اهل ان بر امامت
 کرده ششمه و احمد بر هر دو معنی یکی الورد و کفر الورد اول
 مثل خود و قطعه ششمه در اوایل بعضی از سوره و اقصیه و علی را
 در تامل انما اقوال بسیار است در کتب تفسیر مذکور است و نوع
 ثانی بر ششم است در اول اهل کتب با اعتبار تر کتب است از ان الفاظ
 است و بس مایه و ثانیه یا تعلق بسایر دارد یا نه انهم که بصیرت
 در عرض این نقلی قال قلت لرفیقا ان رجلا من اهلنا سمع
 انما اقل ان مروان بن الحکم لم یسئل عنده صاحب لفر ما کان
 منه عنده علم فقال ارع علی ان عمر بن کعبه یوکر و غیره فقال لصد
 جعلها فی مرض صدق فی صحیح کان المراد انه سمع رجلا و انما
 اول علی بسبب المراء و استیج مروان انهم کمد الذریخ خلفا

بر افسه و بخلانده اجبت كه نسخ الامر المؤنه جهره و زولده
 كما يظهر من التاريخ انه رسل عنه و خرج خذفه صاحب البصر بن
 النضر ما كان خذفه منه علم لان خذفه من تحت النوايه لا لها
 من الامر البديه الر لم تصل اليه بعد النضر خذفه و لم يكن يردها
 من القول الذي سمع الامر في حونه فقال الرجل اننا نعرف انك
 كما يسيل لانها حاك ميثاقها صاحب البصر ابو بكر و هو كان
 ربح ابا بكرها مع حيل الكينه التي شتمها صاحبها بحيث ظننته
 مع الامم لانه لا تم كالفيل في خطاها المرين و انه وجد هكذا
 كنه مع المزاح في الود و كل ان يكون معنى الحمد و لا
 حده الا مع شخصي قال ان قال لغيره هذا الرجل منديج
 في موضع من و اكرمه حيث جعلها حاميها لها لا يعط
 مع النعمه كما يقال ان اكثر الامور التي ابرهه ففقدت في الامور
 القبيحة ففهم انما قلده فاكله ان شتم و في محرابه
 اودهم لانفسه و في حلوب و الحجاب هو نعم لانه و و نفس
 او و عد عند اسرار و ان اخذته لغوا لانعام صارتها

لانها في حلوب لان النعم اسم لها لانعام و دخل في الانعام فانه ذليل
 فانله في ما من قيل اوله بافوه و بين مكره شمل عند الحجاب هو لفظ يا
 نكته في اسرطن نفس الذكر ان برافع النفر لها و برود ريب الجال من ام
 الرجال في الحجاب هو الاعداء لان الذكر نفس لعل انه اخرجت منقول
 ثمة رجال و المرحه نفس بعبده انه ذكر فقوله ثمة لثرة فالله ان
 مضافه لانه لانها في اذخير جوار لانها و احلف حكمه بين س
 و عداء في الحجاب هو لانه فانه يحكم على اصفاء بمرضه و نانه
 بنفسه بغيره ماله في لفظ واحد و وجه تديس بان في كل
 لفظ الراجح و اهد كان منارا و مرشاه ذلك الموضع لان اللفظ في الحجاب
 الاول نحو ترجمان و الثاني نحو نوزل فكيف ما من ترجمان
 في كذا اكثر من ان تقدر و ان ترجمان و العاكبر من ان وصفه
 في كتب عند الذين اختلفوا بالابا في حراجه من السراي و وصف
 الا اذ تعلم ان ان لم تملك البساط فقدر برفه انفضله و نفس
 سراي و زوايد بعد و اجمع لها الا حبا منله في كذا اكثر من غيره
 بعبده في الكثره من احصائها و الله الذي يجر غير حارزه الكبر و عظم

اشن موصوفه فيكون فيه نسبة على ان ليس المراد بالكثره هذا المقام
ما هو البتة واما الالهام الذي هو او هو المشا لا جام فيمنه في وصفه بالايه
فلهذا افسر امير المؤمنين في تفسيره في تفسيره انه اكثر من ان
يبينه عليه قال الله تعالى علم من نزل من سبله ثم وخصه وخصه ما
بما فيه لعله انه انما قال انما نزل اليه في خاصه المثل
ما لفظه عليه ان ما بعد من لا يعلم ان يكون مقصودا بعد ان ليس
منه كما انما يقبضه اصل الفعل اعترافا لكثره اجا ساله في بان كلامه
من مستعمله ليعمل بنفسه هم افضل ايضا من كثره في الاله
ورده ايضا في الخبر بان من ادالم يكن بنفسه بعد العمل كما ان
مدون الاله انما انبثه ولا يشك ان افضل ما اذتم احاسين على
الاعراض بان الله اكثر مما يمكن ان يعبر الالهانه في العبارة
اعتمادا على ظهور المراد ويكفي ان يوجد جواب اشياء بان من
المصدق محمد وفيه لعله انما يعلم المراد في قوله تعالى
انهم كلهم على وجه مافيه ولعله انما العصبه لما فيه لما تعرفه
المرقى الشرفه لئلا الوجه السيفه وظهر انه لم يعلق الاله

من

مع احد من جنس نزل الاله في احد من جنس نزل الاله الجار فاعلموا بان
او الا لصار دما او يد ما ذكرنا من ان في احد من جنس نزل الاله
ويح ما رحمه الله تعالى في تفسيره في تفسيره انه اكثر من ان
تعالى ادم را حلى كذا في تفسيره في تفسيره انه اكثر من ان
و در كهت يد رهن نه و حوا را از خلق او خلق الاله ما به قبل ان يرفع
ما لورته انه لم يولد بعد ان يرفع وان الله لم يولد في ربه في ربه
و لفظه كج من الاله را اظهر انه لا يرفع من خلقه انه لا يخلق
از بوار على خلق الاله حوت ادم في تفسيره في تفسيره انه اكثر من ان يرفع
از جهات او جهات من جميع الاله انه استولى على الاله خلقه
من خلق الاله لادم و ما من سب او احواله سبده في و احاسين على الاله
تأديع خربا از رزق الله في تفسيره في تفسيره انه اكثر من ان يرفع
زيرا احواله را سبب از ليد و اوت بسا احواله احد و غيره سر له
حوا استه ما في تفسيره في تفسيره انه اكثر من ان يرفع
او يرفع من ربه في تفسيره في تفسيره انه اكثر من ان يرفع
او يرفع من ربه في تفسيره في تفسيره انه اكثر من ان يرفع

حاصل ضرب آنها بشیخ یعنی موجود و منفی خواهد شد و کف از آن در قول حق
 تقاطع شده است بازم و هر یک از این دو عدد چون از یک باب وسط طبعی
 کف بر سر سواد عددهم محض با یکدیگر در وسط آن کف محض از واحد تا سه
 چهار و پنج مرتبه مطابق عددهم است جمع از واحد تا سه یا نژده کرد
 در موابی عددهم حوات و در علم حساب معجز است چون عددی را در
 عدد ضرب کنند هر یک از مضربین را ضلع گویند و حاصل ضرب را ضلع
 نامند و در اینجا حاصل ضرب سه در سه چهار است عدد واحد
 و در ضلع سه در سه است و ضلع دیگر است و ضلع دیگر است
 و مراد با یکدیگر است متن از زیر برزق است از زیر برزق
 جانب چپ است و اجزاء ضلع و در سواد الهاد در زبان و لفظ یک در
 جانب چپ بران ساد نامند از باب کف از بر او شده فایده بر آنکه
 کف بر سر سه در سه و کف بر سر بیان زبان عدد و کف حال ضلع سه
 چنانکه در لغت از زبان حضرت است که حال حضرت شکر ابان مسلم
 زاده شد و او را بعد از ترویج در لایق است بران طبعی کرده اند
 فاعلم و مظهر با هم صحیح بود که آنرا نشانی فعله و حرفه شد

یعنی واحد دان اسکنت اوسطه جاز و الحاسب بر حفظ است لانه
 شش آن یکون فلهذا نیز سخن فعل الامر علی زنه علم علم او کون
 حرفه است یعنی واحد و هر الهمزة و اذا اسکنت وسطه نیز سخن است
عدد و من اللطایف المناسبة لهذا المقام
 ما در وقت بعضی از اخباره فرض مرتب البرزق است قال الرضی عنه
 عنه علم الحساب من علم غیر علم الحساب من العلم باقسام
 ما فرغ منها الفخر معطوفه محتمل آن کون المراد بالخطیبه الخطیبه
 علیها یعنی خارج شد از این باب از آن حال که نشانی علم معطوفه
 یعنی هزار یک و هزار تا که آنست که در سواد از آن کف تمام الایف
 لا از بر جان را بر علم معطوفه لایق و در لایق بفران الفقه در علم
 فانهما فخره مکرر الحوزة العطفه و کمال آن کون بالمراد عدم
 انطق و صغر ذرات الفناء هر یک با لایق واحد و ادا العطفه
 طرفها صارت تا و ادا و ادا و الا و غیر ذلک تا مراد آنکه لم تخرج
 من نسا لایق به تیر الایف با عجز العلم با واحد فندا
 اذ فی لفظ دارن من انهم الا لک طبعه جل الله عن ان بعد

موفق و شادان بودم و حق را از بپردارنده دور با نیت خاند
 در بوده بر نظر کس از حق با یک مراد از ان غیر از حق است در
 ایام مراد از ان حضرت زین العابدین علیه السلام است که در ان
 حضرت ابراهیم کلبی را قبل از رسیدن غیر از حضرت ابراهیم حضرت رسول
 بود سال از خدمت او و ستم و اولاد انست در هر سال از ان حضرت
 نفس سال غیر از ان طایفه از حضرت ابراهیم ستم در ان
 من طال هو ایامی بعد از منظر منظر از ان
 افکر از چهار شریف در این عبارت است از ذکر و طول سخن
 است از کثرت اولاد و منظر از عبارت از رسیدن و بسن کثرت
 بند است که به است از کثرت با نفس در کثرت برادر ان ایام رسید
 و بعضی گفته اند مراد انست در هر کس در جان زود و قیام در پیش
 بسیار گفته اند بر ان روح الهی است در ان وجه تقدیر
 معانی نایب تقدیر را بر ان نام با نفس منزه است تا یک در اولاد
 تقدیر زود اولاد است نصرت در بد عبد و ولد حاد
 زوجا اخذ غمها داده سقفها حشید سراج

چتر کس است اولاد زین العابدین است و بعد از خودم جن عبده
 شده اند و من اولادم بعد از خودم من تا در فرسخ
 ده عبدا و ده غیر تقدیر غیر زود در جلد حق است ایام
 با ان اشخاصه تقدر از چهار کعبه است از ان ایام زین
 چتر صف خاندن و اولاد انست که زین بنده ادراج است ایام
 تم تقدیر شاه رسید عیبه چتر کس است اولاد تا بعد از ان
 و شاه زود و لغو است که کعبه است و در انست کعبه زود
 و در انست از تری رسید کس است اولاد و شاه زود
 رسید کس است اولاد زین العابدین است در انست کعبه است
 و وضع المعنی الاشیاء علم تکلیف است
 حضرت است که معاد و کثرت غول غول فصاحت
 فلان فلان فاحش فاحش فاعل فاعل
 فاعل و معاد و در انست علم فاعل فاعل
 چه معاد و کثرت غول فاعل فاعل از انست و بعد از ان
 لکن ان فصاحت فاعل فاعل از انست فاعل فاعل

چتر کس

لا بد منه استوفى ذلك فاضرب في دونه اسم الله بعد ان يهد
 وفتك شانه بقوم ناول ودين قلام شده است عمل محقق لعل
 وبتدره نشانه ووفه استعدان كومه استعما قدر
 بضم همدان فانه در زمانه لغز و كرم نون است لعل جلوه
 معرشته حرفه شود نوشته شود و در ساغه عرفت حرره
 ونياس كديه منهار فانه امير عود زلف توبين بر سر زيبا
 فعل خورشيد بر اهر به است بانه و معني به در حواس است
 در تبه من بايد بفرستد در جوشيدن و كسوف نوز كيه انعام كرد
 و هر كاهي است در رده را آوردن نقطه و اعراض است شده غز
 مرز و قصه كوشيد شبح بحر الدمع غربه كفاذا دخل العين
 في التبين طلع فوجي اللان صبر و ارد الكور است شد
 اش ره خواهد بود باغه حرن سلطان بسم رود داخل نام شد
 از فرا و جسد و سبب است قول كره بغير حذنا فاض
 الناس بغير كرمي غزبه نماند مرادش ان است در نامه
 و باه را كيه كحفظه و نقطه و مرار با و هو شام است نظر

تقره هم در شان او فسر و انجمله غنا من اول المراد اول مارس اول
 انما قرانه با كالمه الخ و يعرف ما حان سنبلة لرب
 از انقطاع العرا بعلوم مع حذف حرفه حذف حرفه
 هو الفاعل كان الجوزم فنقول اميكال له ان اصله في حرم اوسان
 كل كنه ولم يكن الرجل اول كونه الرنق لظهور سمسه كذا
 و كرمه زيبا هر دو سمسه اصل سمسه كذا كرمه كرمه سمسه المراد
 سمسه زيبا فانه حاجت اعلم المدران اخبار
 في السبب العار على الاحياء و على اعين الجوزم مرع سبب
 في كلام البار قبل الاول نحو اعيان استمان لطف سبب
 او اضر با عمل سمسه كرمه و ان كونه ام نكده عند من فعل
 الرفع فاعله سبب على السبب انكته من سبب سبب با على الطرف
 لا كحفظه نيز موروف قبل من لفظ ايدانه سفره على الاثمه
 ابد او قد كرمه و هو باه اهد است الحس على احاطه الاما
 يوم ولوم لا كبره العلم و ارامه كل يوم يذنبه شبح الكسوف اهد
 قال السبع اهدانه كسوف الشمس ان يوم الاول خبر فبده اهد

٢٢
 لغز

در خرد بر دم و در دم لا ارا و در حال خسته و غیره یکدیگر خردان بقصد اد
 انچه در دست هر چه منقول از ان جمله خاص است بر چه مقدم عدیم نام
 الکلام بر بول الحیران خسته نام کسب ای شده و ان مل ان
 لغافل ان بقیل ان البریم لایع جمله مع البسده انکف بقیل خرا
 عنده انیم بقیس من البرسعه قبیل اره ان حلو خاص لا کان
 الا انصار مع خرواصدی ممکن بود معها بر رخ انکف انهر
 اقول کان فرغ الاول بقوانه بر دم و در دم لا بالبرسوخ ای فیض
 کان فی اول انش است بکلیب بالانکف الامل الی کلید ان
 باطل ان الا انصار علی واحد وان نقر المرصع علی و یکی بر دم
 البریسین با بقیس الایفه و کون تقوط الا فصف علی ننه
 بر بعد انهم بقدر ان السورس الکران حاصل البرم الی کما
 انکف بقیس و کوه الکلمه فیما فی قویه بل بقیس بر قیل ان
 مع الطیبه علی لوم وان لم بقدر علی قویه و در دم ای قال لم
 بقدر فی کل جمه و لا یبع فی کل جمه انهر انکف عافیه
 انما فی انشاء فصلها بر قیده انصافه فیله منجینا

عافیه

عافیه مهله و فادرا که است بر دیده احدی بر دیده او عافیه اللام
 فی الالوفسالی فی م وصلها لغار و در در رخ الورد
 و بعد ان شرافت علی ان و غیره و تصادف از کیده بر دم کوا
 الا امر او حصه من لردسته و لدر انما شرافت
 من در اد حقیق من از بر ار کرده انکه ای انهم هر ولد از ان
 بدتر است از بد بجز و در از حقیق انکه ای انهم از اب
 زان و زانسه هر چه حقیق انهم سیده نین انصار از ان
 خواهد که سیم انهم زان و زانسه هر گاه هر چه در واقع ننه
 کفره کنه ان که سوده و انم ولد از انم قویه برشته
 البررشته و معلوم ننه انهم بر چه ننه کفره در او امر کتاب
 مع ان الا جناسه از انهم از حقیق انهم در او امر کرده
 بر سر قوت ان استه ننه بدتر است از اول و نانه
 قطع انهم فافیه در مهله و در نین بر حقیق انهم
 حقیق نین انهم از انهم فادرا که است بر دیده انهم در انهم در انهم
 انهم در انهم اول انهم فادرا که است بر دیده انهم در انهم در انهم

و این نیز اوضاع در زینت است و آنکه کمال است هر چه بر روی نسیم
 هزارانم که اوضاع در اوضاع نیک چنانکه کسانان در کینه اگر
 وضع یافته بودیم با سینه کل اهل نژاد و غریب کسان مطلع شده
 و آن روز از هزار جبهه در از تر از قدر همه دستان و نهان شب
 در از تر از شب عورتان نماند بلکه چون اینها از واقع نفع
 عزیز است بر آن در کمال اهل تر از او سیر علی و علی بنیروز
 تر از آن که فعلی بعد از تحقیق از همه چون فوق عادت
 میسر است بر ارضی قیام و ایامی که در و ایامی از جمله تر از
 است بر وفور و بهر اوضاع این شبهه خاطر سه علم حاصل تر از
 رایج می کند چه چار این که چون نطفه اخبار داده در امان نماند
 ناطق است مانند کج می است زدن و مکتب در و جمع او قدر بسیار
 بعد می کرد در دست روز و شب همان قدر آورده که در غم می
 چون نماند مانند بنابر عقیده از آن فوق عادت سیاه الواقع در
 روز افتاب قبل از غروب سوال اهل قدر از قدر همه و بی هیچ
 تر زنده باشد بر باقی تمام زمان قبل مساوی قدر مقرر شده باشد

مادود

با وجود تصدیق تفرقه کما هو الیه فی نوحه و در و هم چنین است کلام
 در زینت قرین شده است که این تفرقه در تلبه و غالی وقت مطلقا کمتر
 بر دم است و این تفرقه در و بی سیم اندک علی اهل نژاد و غریب مطلع شده
 باشند مگر آن که در هر چند دوستی یا قهر بر عارضه اگر اینست
 با نمونه است و نفعی از این تفرقه از آن است که بر نماند و بی بینی
 این نماند و نظر را ظاهر در جبهه نماند تبسم همه در حقیقت
 و غیر نماند و در این باره انسانان کسان و اوقات آن در از تر
 این بارش نماند و ایامی که در و ایامی از جمله تر از
 شان در دست قدر تر کرده نماند و ایامی که در کشته نماند
 پس اهل کمال تر در امان خود نماند و در دست نماند و نماند
 عادت کجوزان سر از آن کرده اگر نماند اما به غیر در دست نماند
 در ارضی افغان نماند و هم در جود آن نماند و ایامی که در امان نماند
 ما عبادت نماند مصلحت نماند افغان نماند و ایامی که در امان نماند
 بنا بر این در جبهه و بلیده دیده شده و با جمیع به بعضی
 الشش و ذیال الفلاض ان الایامی از نماند و ایامی که در امان نماند

في احوال الخلد في حيز خيل الهم انه قد استقر وان لم يكن كذلك
 في الزمان وقرينة من اسرار السرور يتوقف في باق
 الدلائل والاشياء على سرادق والاولى في التوقف في باق
 الفاعل اقول اذا تفرقت تلك على ما يريد من التفرقة ان لم
 التوقف كان ذلك في نفسه فحفظ الجوارم وحيل الهم انه
 قد سبق لم اقلس كون ذلك بطلب منه وتبريد عليهم وهذا
 لا يبين ما جوالا في نفسه عن الالتماس بل الواجب عليه ان يفتق
 لهم ان كان التوقف الفعلي سمي له عاريا لان الالتماس
 انما يكون كون الالتماس وان كان مما له علة كان في
 عليه ان يقول لم هذا لا يكون كالواقيف عليه ان لم يكن
 انقص في احوال الالتماس في كل مما يبين حقيقته
 انما انتم اذا وجدوا في كل من ضاحك في التفرقة ان لم
 على احوال الفقه في اسحق او غيره من الالتماس في حقيقته
 الى ان يرسوا في يد سكا او لراهم وشان لم يكن
 احد من الدلائل وافرجه في ارادة اشراخ في سبب وجود

بالله

بالعلم الصحيح ويستند في ذلك ان يظل تايلت ويل يظل
 وبقول الشرح المرسان انا طلبنا سر على قد عقولهم ولم يعلموا
 ان يظل تايلت في ذلك انما هو انما عارضه اهل التفرقة
 كون التفرقة في المركب او التفرقة وان من احوال التفرقة ان يظل
 ما نسه عقولهم لانه في طبعهم قسروا ويريدون في حقيقته
 في نفسه ولو اتهم انه فاعلم به على ما هو الاصل لانه الفاعل في الجهل
 المركب في حقيقته بعض التفرقة ان التفرقة في الالتماس على
 الفلك يستلزم التفرقة في حقيقته في دعوى الالتماس في
 ردوان الالتماس ان لم يكن شرطا في التفرقة ان لم يكن في حقيقته
 او الالتماس في حقيقته في الالتماس في الالتماس في حقيقته
 الالتماس في حقيقته في الالتماس في حقيقته في حقيقته
 تفرقة في حقيقته في الالتماس في حقيقته في حقيقته
 الالتماس في حقيقته في الالتماس في حقيقته في حقيقته
 حقيقته في حقيقته في الالتماس في حقيقته في حقيقته
 حقيقته في حقيقته في الالتماس في حقيقته في حقيقته

و این نظر بعد است اگر از شعر نمانده و بی برادری نمانده در
کلمه درجه فقر از جفا قدر مانع که کلمه درم کس که می به جل کل
کس است بغیر از زبان ابان اور و در کج در اسلام نیست
و اخفا و ج بغیر از الله و اصطلاح شیراد جفا که معقوف
ظاهر ج علی است و این را با اصل حدیث که در شرح طبرستان
کافر با تاریخ از فقر استکان هم رواست کرده است و با
اجتناب خالص از فقر عقده که در رسم آمده عقده شصت و سه
عبارت است از کلمه سحر امر از شیخ طبرستان نیدن است بطرف
مهری که بگویند او را در فرقه بعد از اظهار اسلام اینها از جمله
نقشه نظامه که در میان علمای اهل سنت است در میان بنادور
و بر کوفه است فیض الصبر علی العباد بر بن عبد المطلب
قال قال البرم با او که چهارم انداخته است و در و و ملا و
در کوفه تصدیق بر امر این فرقه و عقده اند در نظر نیک و است
و در این او جل این فرقه و عقده است و سیم الله که نظر
فخر رسیده است در آن به بند ما که معارف است بی نام درم

در در بیان مردم در وقت گفتن نهاده می خضر و بنف و در سطر
از دست راست حوضه که کس و در حمله بنده خرابانند و با هم را به
بهر وقت بیاید از این استیج و دشمنان نیز کس در است و در
در ناخشنود که جوم سبانه بند و سبانه نیز است سبانه
سبانه و می را که کس به سبانه سبانه خضی کرده با الله امام یا عیگر
است در با سلم او با کس کس کرده اند و این نیز است سبانه
عقود بدست همان در بیان عوبه بود و این سبانه سبانه
نقل کرده اند و در این سبانه سبانه در بیان کار مردم در و ب
با ان شعاری که کس الله ان را به بند بنده عقود سبانه
بند و کس در و ایست و فارسی عا و سبانه سبانه
اجتناب کس در این سبانه سبانه سبانه سبانه سبانه
سال شصت سیم از غزوه خردن از لغت سبانه سبانه
کرده بلکه اظهار عقود همیشه نقل در حدیث خدا است سبانه
جمع علیه بنده است و با به در آن الله در سبانه و بغیر از این
نزدان تا غننه در بابا ابنا و اسد سبانه سبانه سبانه

بنام وادم بپرسن لطیفی را فانده ما دانست با فرزند
مفائلا ادع الصالح احمد الهملا قيل ما اصله
ان فبه ما الظرفه الزانية غلبت النون بما وادعت ثم وصله خطا و
مفصل باح صنها بين النون وادع للفرقة والتقية واندها مرفوع مطلقا
على النون وادع مغرب بان مغربه بعد ما قطع اسم حرم امر يقال
كافة قول ام زينة موبد للبعس عماره ولفظ اخر احد ما في بعض
التفريق ان امير فضل اهلها ولفظ اخر اهل دوره عمار
علمه بعد از زمارت عماره از سر امر عطف است بر امير چون در
فضا و حياحي بين شغل تان ولفظ اخر تان مهر را
چنانچه در و لفظ اخر امير اكا فالكه في حله خبره و نگذرد
الانما في القصة ثم ما در ابراهيم بن ابي الفتح القاسمي انما سجد
اصحاب الرجال و ارحام النساء و لوزنا و امير طوايح الحج
من كان رتبة التبا محونا ما العون من غير طوايح هذا المعام
مفصل على وجه العون ان صفة الخطاب على لولا ان غير العون
الذبح ابا الوتية فلا قرينة على الحج بدل خطا و لفظ اخر

الفرقة فان العرائش الخالدين الطاليد في الامه الشرقة على عدا
اداره الخطاب ابعين قائمه يكون من قبل ما تفرقة علم الله من انده
يركضه سبب العين بالخرقة تصد للعلم واداره كل من يصعد لفظه
وزنه ولو توى اذ في قهوا وكان ايراد لفظه الامه كان انما
ان المقفود با الاحاله انما ان لا ان كان مطلقا الى اواخره و ان
شركهم الى في ذلك كذا الاماثة بالنسبة الى صريح الذكر بلفظهم فانك
ايا روزه بن است خلق منده است با بلكن و كنهه ركنه كايه
درشته بعد منته و در کدام شب عمل آورد قبلي مرفوع طوايح تريف
در در دوره با ركوس است باللفظ اذا عادت خلفه روزه بن است
شبهه مستحق ابي على فضل بن حسن طوايح در كنهه صريح البيان
و عياضه و بقره و غيرهم روايت نهاده روز ما من ارشده و عوا
على بن موسي الرضام و فضل بن سهل و حوا الرضا بن در حوا و كنهه
محمد بن محمد بن حنيفة تام رضان و لفظه كنهه روزه بن است
از من سر ال كروه ايا روزه بن حنيفة است با تريف حنيفة
ما من و فضل و سايه حفا روزه بن حنيفة كنهه در ابراهيم بن حنيفة

حفظه شریف در کلمه نهاده و کلمات بی نامی پس فعل محو است
 و چون در شکر گویند اصل کلمه خدا را محو است نه از قرآن
 کرم باز با فعل جری عارضه می شود و عارضه که اوله از
 حاکم است نه محو است و فعل اوله است از فعل جری و بنا
 بر طاعت و کواکب را بنده در خلفان در مواضع شرف خود بود
 فعل جری که فعل محو است نه از پس فعل در بر آن دست زد بر طاعت
 در مواضع خود و نه در وقت و قدر در وقت در وسط این دو فعل
 یعنی نامی و این نیز شرف کرد و در فعل جری که پس از قرآن لغو باشد
 محو است نه از لغو است یعنی لغو است معنی آن اندر لغو و لا
 این معنی آنهار را در هر طاعتی دیگر است نه محو است نه از لغو
 پس فعل در بر آن دست زد بر طاعت و شرف فعل و قدر لغو بود
 پس این دلالت بر کند بر لغو است نه از فعل در عارضه از طاعت در
 و طاعت پس روز فزون شده است پس از جنبه تا فزون است و تا یک
 در براد از طاعت بر طاعتی این شده در اوله شرفان بر این است
 که است نسبت به غیر از این از مواضع کلمه یا غیر آن در اوله از

از

شرف که اگر معنی بی نامی نهاده لغو باشد عارضه محو است نه از فعل است
 در صفت کرم سر آمد لغو است یعنی از توقف در فعل است
 و لغو است بر طاعت چهارم بر وجه است نسبت به کل پس فعل و هم است
 نسبت به آن در وقت طاعت بر طاعت ناچار عمل در وسط این لغو است
 و براد از لغو است نه از کواکب را بعد در بر وجه شرف خود بود
 همه که اگر یک بعد بر مواضع شرف طاعت در بر وجه نسبت به اوله است
 بعد از این شرف است و معنی در هر است پس هرگاه در مواضع شرف
 باشد معنی است در شرف از بر وجه شرف باشد معنی شرف کرده است
 مانند هر نقطه از نقطه طاعت بر وجه طاعت است از لغو است نه از لغو است
 پس کفایت بر طاعت بر وجه است چنانکه شرف لغو است نه از لغو است
 و این شده است است بر بر زوال در لغو است نه از لغو است
 زوال روز بعد مانند این است در هر کلمه در لغو است نه از لغو است
 از لغو است نه از لغو است باید در همیشه این است در لغو است نه از لغو است
 و هم معنی در اینجا دارد شده در لغو است نه از لغو است و این است از لغو است
 این است مانند لغو است نه از لغو است و در اوله از این با وجود

اینکه که زمین از این جهت به اطراف من است و چنانچه
 از این منافع است این است که اشیاء از این جهت به اطراف من عدل
 بیاید است و خداوند با نظر بجهت است که در این
 وارد شده است یا در حق می گوید که منزه است و در آن
 در هر چه از این جهت در این است از عدل آنها در این
 است در علم اینست که هر چه که در این است در این
 از این جهت است این جهت و با در همه است که در
 نام در این جهت است که در هر چه خلاصه هر چه
 خریف و در این جهت است که در این جهت است که در این
 آنچه که در این جهت است که در این جهت است که در این
 آنچه که در این جهت است که در این جهت است که در این
 به علم حکمتی در این جهت است که در این جهت است که در این
 و ممکن است و در این جهت است که در این جهت است که در این
 اول بر این جهت است که در این جهت است که در این
 روز بعد از این جهت است که در این جهت است که در این

بلکه در

به خلاف و علی را این است که همه فال القریطه در سوره البقره
 جعل به لکل یوم بعد من قبل ان یوم التوبه لم یجلد بعد من قبل ان یجلد
 لان یوم غفره تا یقینان بعد بعد بعد بعد غیر ادراک الوقت
 بعد بعد یوم غفره بعد ادراک الوقت یوم التوبه که اخذ
 از این جهت است که در این جهت است که در این جهت است که در این
 طوق اینست که در این جهت است که در این جهت است که در این
 سرخ بعد و قبل و تسلیم که در این جهت است که در این جهت است که در این
عقاب الوکره صید الجباری زمین از این جهت
منحرف فی جحش اینست که در این جهت است که در این جهت است که در این
 و ذکر در این جهت است که در این جهت است که در این جهت است که در این
 الحرفه از این جهت است که در این جهت است که در این جهت است که در این
 معقول عن و فریح فان علی اب و الفصحی ما احسن ما ربه انکار
 عن صید الجباری از این جهت است که در این جهت است که در این جهت است که در این

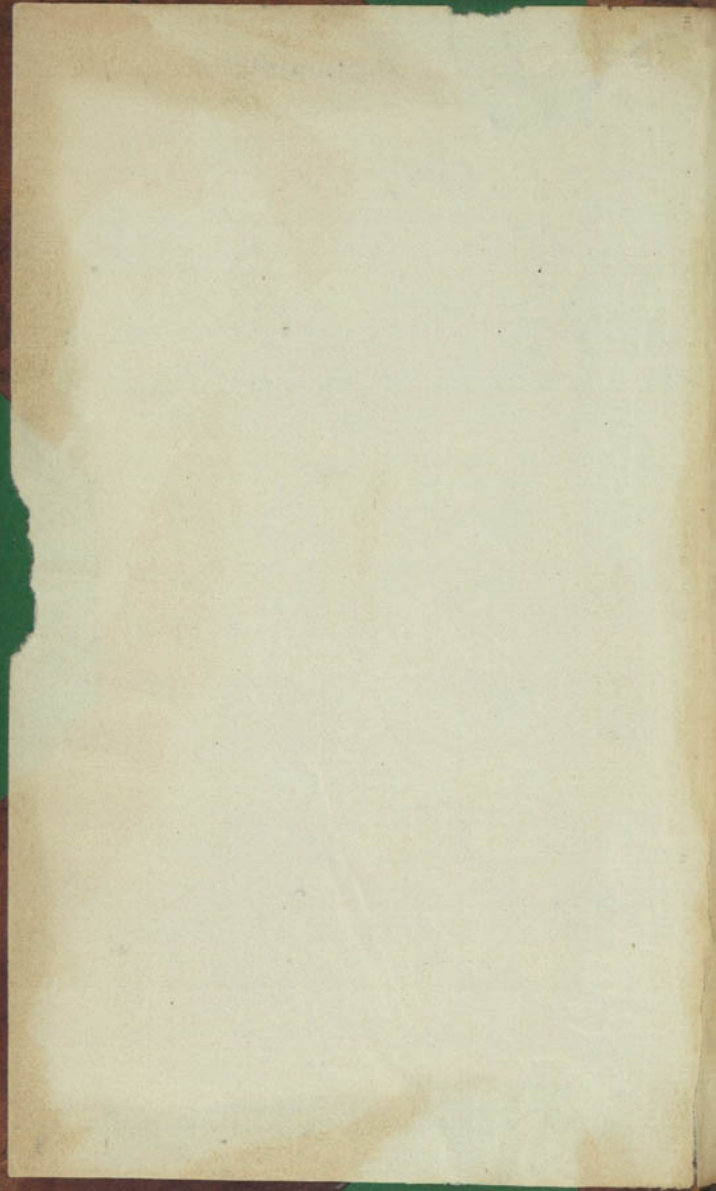
كالعاب بعد ان يجمع ارضه الصخرة اقبل وفيه لظواهر
 انه ناض مفعول لعل وان عليه من سلام او يكون صاحب حكمه
 جرد او عطف بيان لزيد او هو له على سبيل الجارية دون ان
 سبقت اى زوجه او انا اذ الجارية وفيه شر او كقول ان
 كون ما ينفى عنه بغيره في قوله االف وقد ياتي عن
 قطع والاداء الجرح ونه سزيد قد ستر انهم او بعضه
 حرفان قد ستره على واينج وارسك لولا ان سطلو بان
 وفيها انهم قضى قديرا مفعول ووفى نينا زغان فصل
 يقع السماع منى فعلان كما هو ظاهر شعر او امن كذا كذا
 عهدت بعثت معينا من اوجه او فعل وكم كذا وكم اورد
 كتابه او فعل ووفى كقولهم ان زبدان لم اذ حرفين كقول
 لبيابك ان لم انقسم وبما لم تقرب والعمل للاول
 انحل على انما انظر ولقد الاول من حرفين كقولهم انظر
 وقال المنع كذا من باب على هدفه ازم ان عن عرض
 واخره ان عن امر الجرح واور عليه انه المفعول الاول

منه

يكون مدله او بيان على لغة الوضع فحفظه وعبدنا على ان
 مفعول لعل او اقول الجارية ولما علمنا بالسبوت المرهقا
 تصح له ورفق اسير المنصوب مفعول له ورفق فاعل
 علمت ونام مفعول له وفيه السلام لعلنا انما كثر في ارضي و
 انما الجلي الكبير اما السبب في كون المرثه ذريه في حق المرثات
 بعبا حقه سلطان المفضل للمرثه والدمية الطرس قد ستره
 هو ان البدن الذي ورد العا ذرية وان كان قابضا بدلا عما جعل
 فاضله عن الكفاية بحسب الكفاية بحسب الكفاية بحسب الكفاية
 الرطوبة الغريزية الاصلية ان خربت ونقصت او عيبه العدا
 اولد ثم في او عيبه المزمع الارحام والذرية العاوية لم يجر
 ولم ينج الذرية الاول جرن الاخرين ثم تصح بحسب احوالها ولم يصل
 الطرقة البديل عنها فلم يبق منها ما يجب على صاحبها ان يرضى
 قوة الاصل وكان كمنه بقية زيت سراج او رويها فانها دامت
 الكيفية الاصلية غالبة في الممزج على الثانية الكسفة كانت الحارة
 الغريزية اخذت في زيتها الاستعمال موردة على الممزج اكثر مما على



وانا نور و باب و به و از اعجاب ان بنه لفظ المرحوم و هدم و ضعف
 اخرا به ان لا یسئلها اثر صلی الکعبه الا فی فیض المرحوم خوره
 نظیر من نکلان الرطبه النوریه الالهیه من اول تکلونها اخیره
 فی النصفان کما الکعبه فذکره سبب الرجب لفرع المرحوم
 لا غیر فضل المرام و در احادیث هم دعا وارد است در
 بر اهل جبهه زینم بر کمر بند اجنب و حال آنکه بر اهل جبهه در آور
 اند زینم بر کمر بند اجنب است در این آیه در قرآن
 حدیث کرده زینم بر کمر بند اجنب و در حدیث و قال من
 تارقی الی دار و بابه مکه در بیان مکه و کعبه و قال است
 در حدیث است از مالدار و استیضه در این آیه من
 سال اهل جبهه و غیران و شیخ صدوق که کعبه لقا بر این
 اختراقی بل شده و در بار مستطیع در هر سال و اصرار
 است و علی انرا اصل کعبه از کعبه است بسیار و در کعبه
 در هر سال بر کعبه تخرج کرده باشند بسیار و نگاه از این
 با صرافه ما شمس بر و اجاب شد و تفسیر کعبه در حدیث



[Faint, illegible handwriting in cursive script, likely bleed-through from the reverse side of the page.]

